

راهنمای کتاب اول

مربیان عزیز

این راهنمای چنانکه در طول مطالعه و اجرای آن آشکار خواهد شد، با طرحی نو و سیاقی جدید تهیه و طراحی گردیده، ولازم است نکاتی چند پیرامون آن به اطلاع برسد:

۱- این راهنمای ملذوت کتاب است. یکی "کتاب مربی" و دیگری "کتاب کارکودک". در کتاب اول شرح فعالیت‌ها یعنی که مربی با یادآوری مده و کتاب دوم حاوی کارهایی است که شاگرد با یادآوری مده، به سخن دیگر کتاب اول وظایف آموخته مربی و کتاب دیگر وظایف یا دگیری مترقبی را نشان می‌دهد.

۲- برای هر هفت قسمتی جداگانه از کتاب کارکودک تهیه گردیده است. نظر بدم که اگر تکالیف نونهای لان یک جلسه اخیراً رشان گذاشته شود ممکن است پیشاپیش اقدام به نشاندن نقاشی‌ها یا ساختن کار دستی‌ها و سایر فعالیت‌ها نمایند و این امر بسیار وقت زگی موضوع را زائل سازد، از این‌رو، در ابتدای این کتاب به صورت برگه‌های جداگانه و بجهة عدده اطفال در احساس و قرارداده می‌شود تا هر هفته تکلیف آن هفت قسمت در بوسیله کلاسیوری سازی شود و کیزدوز از والدین خواسته شود که آنها

را در کلاس‌وریا پوشہ مرتبی جهت حفظ مرا حل پیشرفت کا رفرزندشا
نگهدا ری کنند.

۳- برنا مه هر جلسه به صورت جدا گانه در کتاب مرتبی آمده است. در این برنا مه‌ها بخش‌های مختلف شامل عنوان و موضوع هر جلسه، اهداف درس، متن درس، روش‌های آموزشی و قسمتی تحت عنوان فعالیت‌های آزاد (که برای این قسمت فعالیت‌های آموزشی پیشنهاد شده است) وسائل وابزاز کمک آموزشی مورد نیاز و همچنین نحوه ارزشیابی کارهای کودکان و تکلیف آنها تنظیم گردیده است.

۴- یا آوری می‌شود که مرتبیان درجا بجایی ترتیب فعالیت‌های هر جلسه، زمان تقریبی اجرای هر فعالیت و نیاز ابتکا ردر بکارگیری روش‌های آموزشی و کمک آموزشی مناسب با کلاس مختصر خواهند بود.

۵- برنا مه هر جلسه شامل دو قسمت است. ۱- فعالیت‌های آموزشی، ۲- فعالیت‌های جنبی. وقت در نظر گرفته شده برای بخش آموزشی یک ساعت تا هفتاد و پنج دقیقه می‌باشد و فعالیت‌ها برای پرکردن این مدت زمان پیش‌بینی شده‌اند. قسمت تحت عنوان فعالیت‌های پیشنهادی نیز در برنا مه منظور شده که برای این قسمت فعالیت‌های پیشنهاد شده است تا در موردی که

فعا لیتهاي ديگري بخواهيدا جراكنيد بتوانيد از "ضميمه
فعا لیتهاي پيشنها دي" بهدخلخواه استفاده نما ييد.

ع- دركتاب کارکودك در هر هفته، علاوه بر تکاليف آن
هفته، قسمتی تحت عنوان "يا داداشتهاي مربي" منظور شده
است که شا مل دوجزه است. اول اهداف برنا مده آن هفته جهت
اطلاع والدين نوشته شده است، دوم در قسمت پا يين صفحه محلی
برای يا داداشتها، توصیه های خاص و نکات دیگری که شما ما يلید
با والدين در میان بگذا ريد پیش بینی شده است. تکالیفی که
کودک با يدد ر طول هفت ماه نجا م دهد به طور مشروح در این کتاب
آمده است. بدیهی است این قسمت می تواند با اینجا دارتباط
مستمر بین شما والدين نقشی مهم در جلب توجه و همکاری
والدين ایفا نماید.

با آرزوی آنکه موادر مذکور شما را با بخشهاي مختلف
برنا مده بخرا شنا کرده باشد، نظر بهها همیت و ظرافت امرتربیت
و تعلیم در این کلاس توصیه های عملی را که بیشتر خود شما عزیزان
با رها طرح کنرده و خواسته اید آنها را به اطلاع همکاران دیگر تا ن
نیز برسانید. درج می گردد:

۱- هر کار آزموده به وظایف خود آشنا سنت و وظایف
اولمهای جون

- حضور در کلاس قبل از کودکان ،
- پیش بینی وسائل موردنیاز برای هفته بعد ،
- مطالعه قبلی دروس و اکتفا نکردن به معلومات قبلی برای آموزش ،
- استقبال گرم از کودک خواهد در ملاقات اول سال و خواهد در ملاقاتها منظم هفتگی ،
- توجه به علائق و تفاوتها فردی کودکان با یکدیگر ،
- شرکت دادن اطفال در پیشبرد فعالیتها کلاس را به خوبی می شنا
- ۲ - هدف هردرس حداقل کسب مهار رت و به سخن دیگرا یجاد تغییری مطلوب در رفتار کودک است .

۳ - به مرتبیان عزیز توصیه می گردد پیوسته ارتبا ط صمیمانه خود را با والدین اطفال حفظ نمایند . هر اقدام آموزشی هر قدر برنا مهربانی شده و دقیق باشد اگر مستظره به همکاری والدین نباشد ، توفیق آن ناچیز است . والدین با ید در جریان کار که با ید در منزل پیگیری نمایند قرار گیرند . بخشی از این کار در صفحه " یادداشت‌های مرتبی " آمده است ، ولی بخش اعظم آن با ید در مذاکرات حضوری والدین و مرتبی روشن است .

۴ - معلم این گروه سنی ، بخصوص کلاس اول باشد که در بازیها و قصه‌های کودکان دستی داشته باشد در مواردی که

کودکان از فعالیت‌های کلاس خسته شده‌اند با طرح یک بازی و گفتن یک قصه‌جا لب و جدا ب کلاس را از حالت ملالت و کسلالت بیرون آورد و آنان را به شور و شوق آورد.

۵- اطفال پنج تا هفت ساله‌داستان را بسیار دوست دارند بنابراین قصه‌می‌توانند بعنوان ابزاری بسیار مؤثر در دست است مربی بکار گیرند. رعایت مها رشته‌ای مربوط به قصه‌گویی نه تنها داستان را جا لب تر و بهتر می‌کند بلکه کودکان را دزدرا که هرچه بیشتر مفهوم و پیام داستان یاری می‌نماید، برای بچه‌ها یک قصه‌جا لب هر چند با رکه‌تکرا رشد با زهم دوست داشتنی است، چه رسیده‌ای نیکه قصه‌گوی خوبی هم آن را بگوید.

۶- چگونگی ارزشیابی و مرور درس هر جلسه در قسمت‌های اولیه برنا مدهفت بعده مده است. محیط کلاس دراین قسمت نباشد به صورت جلسه‌ای متحاذ درآید، بلکه همان طور که از نتا مش پیدا است با یادگاری مزبور ارزیابی می‌زایان پیشرفت اطفال را داشته باشد.

۷- پس از هر پنج جلسه یک جلسه دوره دروس پیش‌بینی شده است. مربی عزیز علاوه بر فعالیت‌های پیش‌بینی شده برای هر جلسه دوره تکرین دروس می‌توانند دروس معوقه‌یا مواردی را که احتیاج به آن درس مبتنی بر اینجا مدهد.

۸ - دوزمینه اقدامات تربیتی ، شعلیم آداب مختلف اجتماعی آداب الله ابھی گفتن ، تشکرکردن از دیگران به قاعده غذا خوردن ، گفت و گوی درست و حتی رعایت بهداشت و نظافت فردی از قبیل گرفتن ناخن ، اصلاح موراکودک درواقع باید در کلاس عملاً از مریض خود ببینند .

درخاتمه جهت کسب اطمینان از اینکه فضل و عنایا تش پیوسته یا رو یا ور نفوسي است که فی الحقیقہ خالصانه در این راه کی قدم گذاردها ند ، چشم سر و سر خود را به زیارت این بیان مبار مولای مهربان حضرت عبدالبهاء روشن می سازیم که می فرمایند :

" ای ثابت بر پیمان در خصوص تربیت اطفال نهایت همت مجری داشتی و من منتهای رضا را از شما داشته ام . الحمد لله در این خصوص به خدمت پرداختی و یقین است که تائیدات ملکوت ابھی شامل گردد و نجاح و فلاح خواهی یافت . الیوم تربیت و تعلیم اطفال احبا ازا عظم مقاصد و مآرب اصیاست . عبودیت آستان مقدس است و خدمت جمال و مبارک . لهذا باید در نهایت سرور و فرج مبارا هات به این خدمت نهایتی .

" مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت

درس اول

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"نونها لان گلشن توحید که درس
اخلاق می خوانند منظور نظر
عنایستند"

(مناجات های اطفال ص ۲۶ جلد ۱)

آشنا بی

هدف : توانایی پیروی از آداب تلاوت مناجات

۱ - توانایی حفظ کردن تمام یک مناجات یا قسمتی از آن.

۲ - توانایی تلاوت مناجات با صوت متناسب سن و سال.

۳ - توانایی تلاوت مناجات با حالت خضوع (همراه قرار دادن دستها روی سینه، ثابت نگاه داشتن یا بستن چشمها، نشستن به حالت مودبائمه).

۴ - توانایی استماع تلاوت مناجات به وسیله دیگران با حفظ حالت احترام نسبت به دعا و مناجات.

۵ - نشان دادن شوق و علاقه نسبت به تلاوت مناجات هرگاه که به او تکلیف نمایند.

۶ - تلامیز مناجات در منزل هر صبح و شام احراری این هدف از طریق والدین مرا عات شود.

زمان ضمیمه

فعالیت‌های آموزشی :

۱ - مناجات شروع (تفہیم بیان مبارک

۵ دقیقه ۱ به نونهال)

" ۱۰ ۲ استقبال

" ۱۵ ۳ معرفی و بازی " دستمال‌وبیین اسم‌موبگو " ۳

۴ - مشاهده تصویر و گفتگو درباره آداب

" ۱۰ ۴ مناجات خواندن

" ۵ ۵ تعلیم نص مبارک

۶ - پذیرایی

" ۵ ۶ کتاب کارکودک " راه درس اخلاق "

" ۱۵ ۷ تمرین آداب ورود و خروج

" ۱۵ ۸ شعر " آشنا یی "

" ۵ ۹ بازی " اسم خودم ، اسم دوستم "

" ۵ ۱۰ تعیین تکالیف منزل

۱۲ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی، داستا

" ۱۰ ۱۱ مناجات خاتمه

وسایل موردنیاز :

- گل طبیعی یا گل کاغذی یا کارتی که روی آن عکس گالانی
چسبانده شده باشد (به عده بچه ها)

- یک دستمال پارچه ای

- نواری از آهنگهای شاد

ضمیمه ۱

مربی عزیز توجه نمایید که برای تفهیم بیان مبارک مطلع درس
(نوشها لان ...) اولاً " کلمه ها ل را بآشنا ندادن یک گیاه
تفهیم نماید و سپس نوشها ل را کود کمعنی کند . ثانیاً
" منظور نظر عنايت " را به معنای کسی که مور محبت و علاقه حضرت
بها اللهم حضرت عبدالبهاء است تفهیم نماید .

ضمیمه ۲

مربی یا توجه نکاتی که در راهنمای کتاب کلاس درس اخلاق
ذکر شده است ، بیشترین دقیقت را در رعایت قواعد استقبال از
کودک به کار می بندد برای استقبال از کودک در اولین روز
درس اخلاق ، مرتبی یا یک یک بچه ها دست می دهد و طبق
توصیه های کتاب را هنما آداب استقبال را رعایت می کند .
مرتبی می تواند از گل طبیعی یا گل کاغذی یا کارتی که روی آن
عکس گل چسبانده شده باشد ، استفاده کرده ، هنگام ورود و

خوش آمدگویی با مهرو محبت به یقه پیرا هن بچه ها وصل کند .

ضمیمه ۳

جهت آشنا یی اطفال با یکدیگر و با مربی این فعالیت باشد
انجا مگیرد :

ابتدا مربی خودرا معرفی می کندوا ز شاگردان هم می خواهد تا
به ترتیب خودرا معرفی نما یندو بعضا ز آن از بازی " دستمال سو
ببین ، اسم موبکو " جهت آشنا یی بیشتر استفاده می کند . بدین
ترتیب که از بچه ها می خواهد که با گرفتن دست یکدیگردا یزده ای
بسازند یا به صورت دایره با ینستند ، سپس دستمالی را به دست
یکی از بچه ها می دهدوازا و می خواهد تا زمانی که مداری موزیک
را می شنود به دویدن دور بچه ها ادا مددهد و با قطع شدن موزیک
دستمال را بدمین بیندازد سپس مربی ازا و می خواهد تا ام
دوستی را که دستمال دقیقا " جلوی پای او فتاده است با صدای
رسابیان کندوا بازی به همین ترتیب به وسیله کودکی که دستمال
جلوی پایش افتاده است ادا مهپیدا می کند .

(اگر پخش نوار را استفاده از آهنگ شا دمکن نبود ، مربی از
بچه ها می خواهد که دست بزنند و با اشاره مربی نیز دست زدن را قطع
کند) .

مربی از اطفال می پرسد: " کدام یک از شما می دانید منا جات یعنی چه؟"

پس از استماع جوابهای کودکان بیان می کند که مناجات یعنی حرف زدن و رازونیا ذکردن با خدا. در هنگام مناجات خواندن با خدا صحبت می کنیم و مثلًا " از او می خواهیم ما را در آنجا مکارها خوب یا ری دهد.



سپس مربی به اطفال می گوید: حال که طرز تلاوت مناجات را یاد گرفتید کدام یک از شما می تواند بگوید که هنگام تلاوت مناجات چه آدابی را باید رعایت کنیم؟

مربی پس از استماع نظران کودکان این تصویر را نشاند

می دهد و در مورد آداب صحیح

مناجات خواندن با توجه به تما ویر توضیح می دهد (اشاره به مواردی جون سکوت ، احتراام ، توجه برای شنوندگان مناجات و لحن خوش ، صدای رسا و شمرده برای تلاوت کننده مناجات .

آداب مناجات خواندن برای همه بچه ها به این قرار است :

- ۱ - چشمها بسته ۲ - دستها به سینه ۳ - پاها جفت و مرتب ،
- ۴ - توجه به کلمات و معنی آنها ۵ - سکوت .

سپس در پایان به عنوان تمرین ، مربی از یکی از کودکان می خواهد تا مناجاتی را بالحن خوش تلاوت نماید و از سایر اطفال نیز می خواهد تا آداب صحیح را در حین گوش دادن به مناجات رعایت نمایند (مربی می تواند از نواری که حاوی مناجات با لحن خوش باشد نیز استفاده نماید و می تواند خودش با لحن خوش مناجاتی را تلاوت نماید) .

ضمیمه ۵

مربی نص مبارک زیرا چندبا رمی خواند تا اطفال تکرار کنند و بشه خاطر بسپارند : حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

" نونها لان گلشن توحید که درس اخلاق می خوانند منظور نظر عنا یتنند . "

مربی از کودکان می خواهد تا مسیر ما را راه درس اخلاق را که در کتاب کار کودک موجود است، مشخص نمایند.

مربی با ترتیب تماشها یی، از کودکان می خواهد تا این تک از کلاس خارج شوند و هر کدام یکی از نقش‌های آداب و رود یا خروج را اجرا کنند. کافی است که مربی در ترتیب این نماشها چند نکته را رعایت نماید:

- هنگام ورود به کلاس، در بزنند،

- هنگام ورود الله ابهی بگویند،

- هنگام ورود به کلاس، اگر مناجات خوانده می شود صبر کنند،

- هنگام رفتن خدا حافظی کنند.

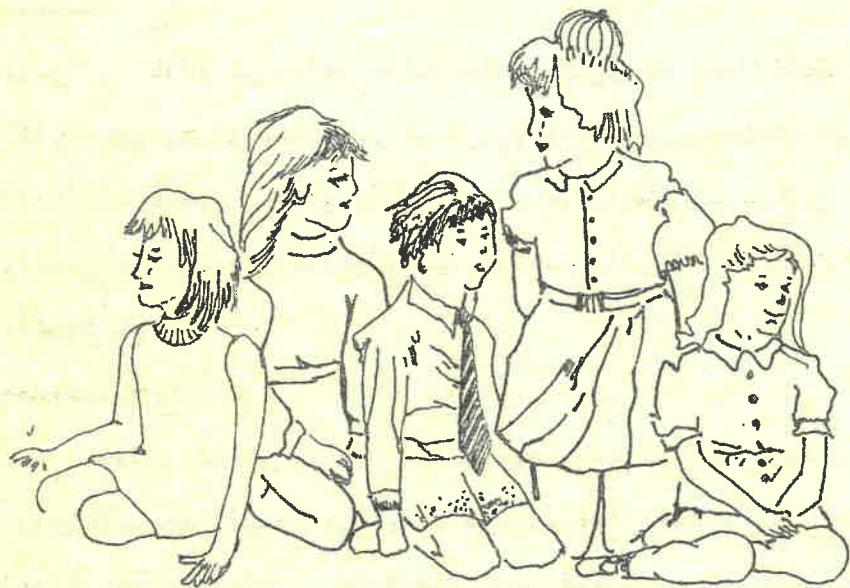
(مربیان عزیز لازم است اجرا، نکات ذکر شده در نمایش را در طول سال مدد نظر قرار دهند).

مربی شعر آشنا یی را چندین با ربه تنها بی و سپس همراه بچه ها
می خواند.

"آشنا یی"

سر آغاز سخن ، الله ابھی است
خدا روشن ترا زاین روشنی هاست
شما ای نوگلان خوب ابھی
همه با هم بگین الله ابھی
خدا الله وابھی روشنایی
مبارک برشما این آشنا یی
کلاس درس اخلاق بهائی
زهر بدمنی دهد مارا رهایی
درا بینجا بچه ها شیرین زبونند
با هم خوبند و خیلی مهربونند
شما ای نوگلان خوب ابھی
همه با هم بگین الله ابھی
خدا الله وابھی روشنایی مبارک برشما این آشنا یی

درا ین هنگام که کودکان به قدر کافی با یکدیگر آشنا شده‌اند می‌توان از بازی : اسم خودم ، اسم دوستم " استفاده کرد.



بچه‌ها چهار زنوروی زمین یا روی صندلی به حالت معمولی نشسته و دودست خود را روی دوپا گذاشتند و نفر اول با زدن یک دست به روی یک پا ، نام خویش را گفتند و با زدن دست دیگر را روی دیگر اسم یکی از بچه‌های دیگر را می‌گوید . سپس کسی که نامش برده شده ، همین کار را انجام می‌دهد یعنی ابتدا نام

خود وسپس نام دیگری را با زگومی کند. بازی با یدسریع انجام شود، هرکس اشتباه کردا زدور بازی اخراج می شود و درنها بست
برینده بازی معلوم می شود.

ج ۱۰

مربی از اطفال می خواهد تا کتاب کارخویش را به اعضاء خانواده نشان دهند و در مورد کارهایی که آن روز در کلاس درس اخلاق انجام داده اند، توضیح بدهند و اساساً می دوست این درس اخلاق و مربی را برای والدین خویش بازگو نموده و آنها بخواهند تا در دفاتر شان نیاد. داشت کنند.

Digitized by srujanika@gmail.com

مهم : مطلبی که می خواهیم در این ضمیمه به شما آموزش دهیم
از آن جهت مهم است که می توانند در تمام موارد مشابه یعنی
آموزش جمعی مناجات به کار گرفته شود . فرض کنید که این جمله
سیارک مناجات را :

ای خداوند بی مانند . کودکی بینوارا پناه باش و بیچاره
برگناه را آمرزندۀ مهریان " .
می خواهیم به جمع اطفال تعلیم دهیم . برای این منظور به
این فرا ر عمل می نمائیم :

مرحله‌اول : از فرد فردا طفال می خواهیم پس از ماعت
"هواللله ای خدا وندبی ما نند" را تکرا رنما بیند. در این
 حین چهره‌ما به سوی هر یک از بچه‌ها معطوف می گردد. در پایان
 همه‌با هم همان عبارت را تکرا رمی نمائیم .

مرحله‌دوم : عبارت قبل را همراه جزئی از عبارت دوم که معنی
 داری باشد یعنی "کودکی بینوارا" به همین شکل تکرار
 می نمایند و در پایان همه‌با هم عبارت "هواللله ای خدا وند
بی ما نند کودکی بینوارا" را تکرا رمی کنیم . با یاد مرافق
 بودکه عبارتهای انتخاب شده معنی دار باشند یعنی صفت
 و موصوف یا مضاف و مضاف الیه وغیره . اگر عبارتی خیلی مفصل
 باشد آن را بدیخشهای کوچک دستوری تقسیم می نمائیم و تا
 پایان به همین شکل ادامه می دهیم .

مرحله‌سوم : می توانیم حدس بزنیم که در مرحله بعد عبارت
 "هواللله ای خدا وندبی ما نند کودکی بینوارا پناه باش" را
 خواهیم خواند . برای این جلسه صرفا "تلات بخشی که زیر آن
 خط کشیده شده با روشن مذکور کافی خواهد بود .

ارزشیابی

- ۱ - مرتبی تصویر مربوط به آداب مناجات خواندن (ضمیمه ۴)
 را به کودکان نشان داده و از آنها می‌خواهد درباره آنها
 توضیح بدهند.



قلب پاک

هدف : غمخواری و مهربانی در حق دیگران .

- ۱- به کار بردن کلمات محبت آمیز در سلام و کلام با دیگران
- ۲- سخن گفتن همراه با احترام با افراد بزرگتر همراه با رعایت عناوین مودبا نهاد زقبیل شما به جای تسویه اجازه خواستن ، تشکر کردن ، عذرخواهی و اظهار تأسف وغیره .
- ۳- شناختن به کمک همسالان به هنگام احتیاج ، مانند و امداد نمادوکا غذومدا دپاک کن ، بلند کردن کودکی که زمین خورده است ، کمک کردن به دیگران در پوشانیدن لباس ، جمع کردن کتاب و کاغذ و سائل ، رعایت تقدّم و رودخروج برای دخترها و افراد بزرگتر از خود .
- ۴- تمجید و تحسین کارهای جالب دیگران و محسنات آنان .

		فعالیت های آموزشی :
زمان	ضمیمه	
۱۵ دقیقه		۱- مناجات شروع (طبق توضیح درس اول توسط کلیه اطفال تلاوت شود).
۱۵ دقیقه	۱	۲- مروری بر درس جلسه گذشته
۱۰ دقیقه		۳- تعلیم مناجات
۵ دقیقه	۱	۴- تمثیل " آینه "
۱۵ دقیقه	۲	۵- داستان " درخت بخشندہ "
		۶- پذیرایی
۱۵ دقیقه	۳	۷- شعر " قلب صاف "
۳۰ دقیقه	۴	۸- تفہیم مروارید و صدف
۵ دقیقه	۵	۹- تکرار مناجات خاتمه
۱۰ دقیقه		۱۰- فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی " بازی ")
		۱۱- تعیین تکلیف منزل درس دوم کتاب کار کودک
		۱۲- مناجات خاتمه
		<u>وسائل مورد نیاز :</u>

- یک آئینه صاف بدون غبار
- یک آئینه غبار آلود

مربی این مناجات را برای اطفال تلاوت می نماید و سپس با تکرار قسمت مشخص شده (تا کلمه " منیر گردد ") ، از آنها می خواهد آن قسمت را تکرار نمایند .

هوالله

" ای رحمن ای رحیم دلی چون مرأت لطیف صافی عطا کن تا به
انوار محبت روشن و منیر گردد ... عع "

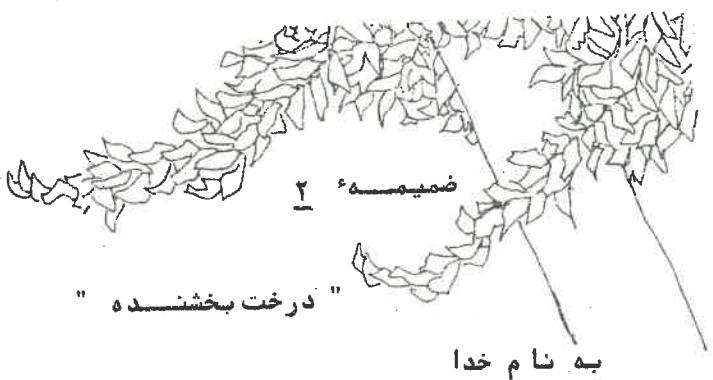
(مناجات های اطفال جلد ۱ ص ۲۱)

سپس معانی کلمات مشکل مناجات را بیان می نماید :

دل :	قلب
انوار :	فرد نور ، روشنا بی
منیر :	نوردهنده ، درخشنده
مرأت :	آینه

بعد مربی دو آینه را که یکی صاف و دیگری غبا را لوداست ، به اطفال نشان داده ، از آنها می پرسد که در کدام آینه خود را بهتر می بینند ؟ پس لزماً استماع پاسخ اطفال که در آینه صاف تصویر بهتر دیده می شود ، توجه آنان را به انعکاس نور در آینه و دیده شدن تصویر جلب می نماید ، سپس درباره

پاکی قلب و خاصی قلب پاک (دوست داشتن همگان ، کمک به دیگران ، نداشتن کینه و حسادت و) توضیح داده ، با استفاده از مفهوم مناجات بیان می نماید که قلب ما نیز مانند آینه است که اگر پاک و صاف باشد از دیگران و درس خواندن و کار کردن و بازی با آن را شاد می شود .



روزی روزگاری درختی بود ...

وا و پرسک کوچولوئی را دوست داشت .

و پرسک هر روز می آمد و برگها یش را جمع می کرد .

واز آنها کله می ساخت و سردار جنگل می شد . از تنها ش با لامی رفت از شاخه های یش می آویخت و تاب می خورد و سیب می خورد .





با هم دیگر قایم باشک بازی
 می کردند . و پسرگ بزرگ میشد .
 و درخت اغلب تنها بود . تا یک روز پسرگ
 نزد درخت آمد .
 درخت گفت ، " بیا ، پسر ، از تنها م
 با لابیا و ارشاده هایم تاب بخور ،
 سبب بخور و درسا یهایم بازی کن و خوشحال
 باش . "

پسرك گفت " من ديگر بزرگ شده‌ام ، با لا رفتن و بازي کردن
کار من نیست .

می خواهم چيز بخرم و سرگرمی داشته باشم .
من به پول احتیاج دارم .

می توانی کمی پول به من بدھی ؟
درخت گفت ، متساقم ، من پولی ندارم ،
من تنها برگ و سبب دارم .

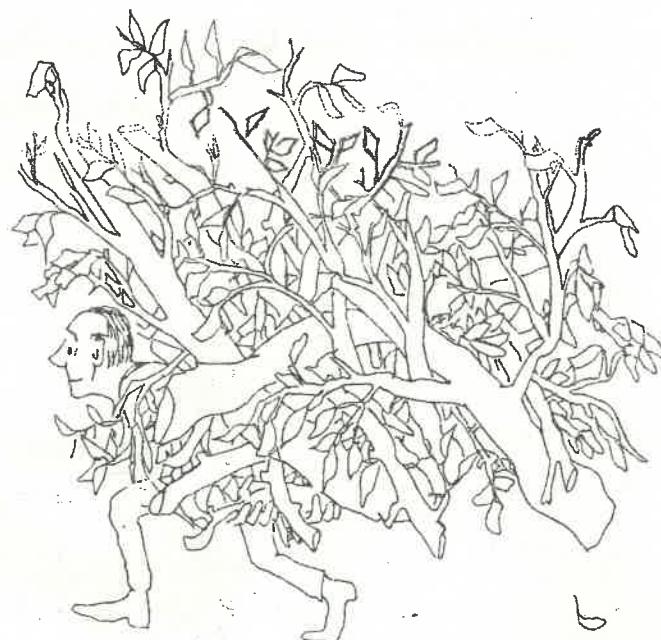
سبب‌ها يم را به شهر ببر بفروش . آنوقت پول خواهی داشت و
خوشحال خواهی شد .

پسرك از درخت با لا رفت ، سبب‌ها يش را چيد و برداشت ورفت .
ودرخت خوشحال بود .

اما پسرك دیگر تا مدت‌ها بازنگشت ... و درخت غمگین بود .
تا يك روز پسرك برگشت درخت از شادي تکان خورد و گفت ، بيا
پسر ، از تنه ام با لا بيا از شاخه‌ها يم تاب بخور و خوشحال
باش ."

پسرك گفت ،
" آنقدر گرفتارم که فرصت يا لارفتن از درخت ندارم ،
من خانه‌اي می خواهم که خودم را در آن گرم نگاه دارم ،

زن و بچه می خواهم و به خانه احتیاج دارم .
 می توانی به من خانه ای بدهی ؟ "
 درخت گفت ، " من خانه ای ندارم ، خانه من جنگل است ،
 ولی تو می توانی شاخه های را ببری و برای خود خانه ای
 بسازی و خوشحال باشی ."
 آنوقت پسرک شاخه هایش را ببرید و برداشتا برای خود خانه ای بسازد
 و درخت خوشحال بود ...
 اما پسرک دیگر تا مدت های نیاز نگشت .



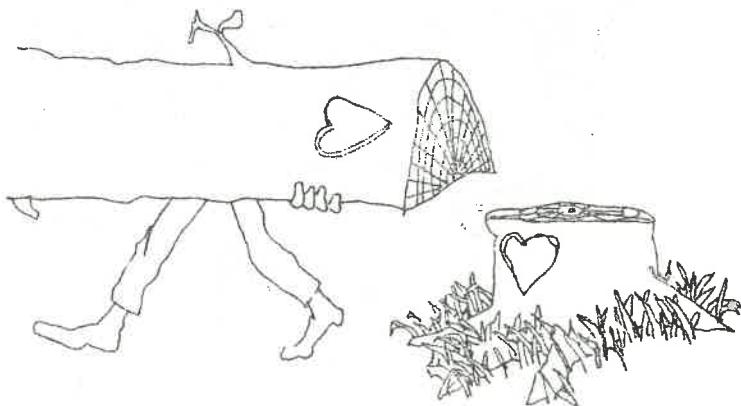
اما وقتی برگشت ، درخت آنچنان خوشحال شد که زبانش بند آمد ، با این همه به زحمت و زمزمه کنان گفت ، " بیا ، پسر ، بیا و بازی کن . "

پسرک گفت ، " دیگر آنقدر پیرو افسرده شده‌ام که نمی‌توانم بازی کنم .

قایقی می‌خواهم که مرا ازا یینجا به جایی بسیار دور ببرد ، تو می‌توانی به من قایقی بدھی ؟ "

درخت گفت ، " تنها م را قطع کن و برای خود قایقی بساز ، آن وقت می‌توانی با قایقتاز اینجا دورشوی ... و خوشحال باشی .

و پسر تنہ درخت را قطع کرد ،



قایقی ساخت وسوار برآن از آنجا دورشد .
 و درخت خوشحال بود . امانه به راستی .
 و پس از زمانی دراز پسرک با ردیگر برگشت .
 درخت گفت ، " پسر ، متسفم .
 متسفم که چیزی ندارم تا به تو بدهم .
 دیگر سببی برا یم نماینده ."
 پسرک گفت ، " دندانهای من دیگر به درد سبب خوردن نمی خور
 درخت گفت ، " شاخهای ندارم که با آن تاب بخوری "
 پسرک گفت " آن قدر پیر شده‌ام که نمی توانم از شاخه هایت
 تاب بخورم ."
 درخت گفت ، " دیگر تنهای ندارم که بتوانی از آن با لابروی "
 پسرک گفت ، آنقدر خسته‌ام که نمی توانم بالا بروم .
 درخت آهی کشید و گفت :
 " متسفم ، ای کاش می توانستم چیزی به توبدهم ...
 اما چیزی برا یم نماینده است .
 من حالا یک کنده پیرم و بس . متسفم"
 پسرک گفت ،
 " من دیگر به چیز زیادی احتیاج ندارم ، بسیار خسته‌ام ."

فقط جائی برای نشستن و آسودن می خواهم . همین .
 درخت گفت ، یک کنده پیر به درد نشستن و آسودن که می خورد .
 بیا ، پسر ، بیا بنشین . بنشین و استراحت کن . "



مربی داستان " درخت بخشندہ "
 را می گوید و بعدا " استنباط
 بچه ها را از داستان سొوال می -
 نماید .

۱ - برگ درخت بخشندہ چه استفاده ای داشت ؟ تنہ و شاخه -

ها یش چطور ؟

۲ - چه میوه ای داشت ؟ و چه استفاده ای از آن می شد ؟

۳ - درخت بخشندہ چه چیزهای دیگری داشت ؟ و چه استفاده -

هائی از آنها می شد ؟

نوشته سیلور استاین

انتشارات نما یشگاه کتاب کودک

ضمیمهٰ ۳

مربی این شعر را چند با ربا آهینگ (دونا دونا) خواند و از
کودکان می خواهد قسمت آخوند را با او تکرا رنما بیند :

آه ای خدا	قلب ما را	زندگان بمنور خود
وجود دما	بگذاز	با نیروی خود
خدا خدا	قلب صافی	چون در عطا فرما (۲)

ضمیمهٰ ۴

تفهیم مردا زید و صدف

مربّی می تواند از یک گردان بند مردا زید (ازنوع مصنوعی)
یا انگشت‌تر مزین به دانه مردا زید (مصنوعی) استفاده نماید .
و با طرح سؤالات مناسب اطفال را درجهت درک مفهوم مردا زید ،
صف ، محل آن ها (قعر دریا) چگونگی صید آن (به وسیله
غواصان) هدایت نماید .

ضمیمهٰ ۵

مربّی توضیح می دهد که چون داشتن قلب پاک سبب سرور می
ودیگران و عشق خدا به ما می باشد ، پس همه با هم دعا می کنیم
که خدا به ما قلب پاکی عطا فرماید . سپس خود منا جات مندرج در
درس را شمرده ورسا می خواند تا بر اثر تکرا رمکوز ذهن شان گردد ..

ارزشیابی

- قسمت تعیین شده از مناجات از کودکان پرسیده شود .
- برای مرور درس از اطفال این چند پرسش مطرح شود :
- ۱- یک قلب پاک چه خصوصیاتی دارد ؟ (دوست داشتن همگان ، کمک به دیگران ، نداشتن کینه و حساسیت به دیگران و ...)
- ۲- اگر ما قلب پاک داشته باشیم ، نتیجه ایش چیست ؟
شادی خودمان و دیگران ، خدامارا دوست دارد ، ماخدا را دوست داریم .
- ۳- چگونه می توانیم طلب قلب پاک نماییم ؟ خواندن دعا و مناجات .
- (در مرور دسوات (۱ و ۲) سعی شود به هر پرسش یکی از اطفال جواب بدهد .)

حضرت بھاء اللہ می فرمایند :
 " جمیع آنچہ در آسمانها و زمین است برای تو
 مقرر داشتم . " (کلمات مکنونه)

خدا و ندمه را ن همہ را دوست دارد

هدف : پی بردن به پاره ای از نعمتهای الہی و شناسایی
 مقدماتی آنها که مشتمل است بر :

۱- قوایی که خدا و ندبہ ما بخشیده : عقل ، فهم ، هوش ،

قوه بیان ، بینایی ، شناوری ، لامسه ،

حرکت ، تعادل ، احساس سرما و گرما .

۲- کسانی که خدا و ندبہ ما عنا بیت کرده است :

پدر ، مادر ، برادر ، خواهر ، خویشاوندان ،

دوستان ، همسالان ، همایزیها .

۳- کسانی که به ما خدمت می کنند : مربی ، پزشک ،

شانوا ، خیاط ، راننده و افراد دیگر .

۴- نعمتهای طبیعی : غذا ، آب ، میوه ، گیاهان ،

و سبزیهای خوردنی ، درختان ، گلها ، کوهها ،

دریاها ، جنگلها وغیره .

فعالیتهاي آموزشی :

فعالیت	زمان	ضميمه	دقيقه
۱- مناجات شروع (توسط کلیه اطفال)			
۲- تعلیم مناجات بقیه مناجات (ای رحمن ای رحیم)	۱۵		
" ۱۰			
" ۱۰		۱	
" ۵		۲	
" ۱۰		۳	
" ۱۰		۴	
" ۱۵			
" ۱۵		۵	
" ۱۵			
" ۱۵			
" ۳			

وسایل موردنیاز :

- کاغذ A4 ، برای هرنفریک برگ

- چسب مایع

"گفتگو"

از اطفال می پرسیم :

۱- بچه ها محبت یعنی چه ؟ (بعدا زاینکه چندتن از آنها

نظرشان را گفته اند) می گوییم : محبت یعنی دوست داشتن .

۲- خوب بچه ها ، مهر با ن به چه کسی می گوییم ؟ کسی که همه را دوست داشته باشد .

۳- اگر کسی فقط پدر و ما در ش را دوست بدارد ، آیا مهر با ن است ؟ بله و مهر با ن است .

۴- اگر کسی فقط خواه ریا برادرها یش را دوست بدارد و دمهر با ن است ؟ بله و مهر با ن است .

کسی زیاد مهر با ن است که همه را دوست بدارد ، نه فقط بعضی از افراد را .

چرا می گوییم خدا مهر با ن است ؟ چون خدا و ندهمۀ مارا دوست دارد و چون ما را دوست دارد و برای اینکه ما بهتر زندگی کنیم ، چیزهای زیادی به ما داده است .

مثل : آب ، گیاهان ، خورشید ، خانواده ، پیامبران و خیلی چیزهای دیگر (بچه ها دراینجا می توانند مثالهای بیشتری از خودشان بزنند ..) .

ضمیمه ۲

" آموزش شعر "

مربّی شعر را همرا ه با تصا ویری که به بچه ها نشا ن می دهد برا یشا
می خواند (نظر بدها ینکه تصویر آب ، گل ، گوسفند در همه جا
قا بل دسترس است ضمیمه نگردیده) واين کار چند با رهسم با
خواندن مربي و تکرا ر بچه ها انجام می شود . مربي در کتاب
هر یک از بچه ها دو بيت ازا ين شعر را می نويسد تا از حفظ نما يند
و در جلسه بعد به عنوان نما يش ا جرا شود .

(سه بچه - ع بيت مقدمه ، سه بچه نقش آب ، گل ، گوسفند
وبيت آخرا همه با هم در حال يك دسته های همدیگر را می گيرند
می خوانند : ما همگی نعمتيم ...)

داده صدگونه نعمت

خدا از راه رحمت

با رون برا مون رحمته

آب خودش يك نعمته

زندگی ميشه آسون

اگه بباره بارون

سبز ميشه ميوه می ده

درخت شکوفه ميشه

ذکربها می کنيم

شكرا خدا می کنيم

گوش بکنييد بچه ها

بحرف اين نعمتها

آب : بنده یک قطره آم
 زیبا مثل حبابم
 پیش همه عزیزم
 خوشمزه ولذیزم
 گل : من یک شاخه گل هستم
 زیبا و خوشگل هستم
 بنفشم و عنابی
 رنگم قرمزا بی
 گوسفتند : من هم یک گوسفتندم
 زیبا و دلپسندم
 با خوشحالی می نوشید
 شیر مرا می دوشید
 ما همگی نعمتیم
 از سوی حق رحمتیم

ضمیمه ۳

"تعلیم نصی مبارک"

"جمیع آنچه در آسمانها وزمین است برای تومقردا شتم"

حضرت بهاء اللہ

جمیع آنچه : همه آن چیزها بی که
 برای تومقردا شتم : برای تو قرا ردادم ، برای بت آفریدم
 یعنی همه چیزها بی خوب ، همه نعمتها ، چه آنها بی که در زمین
 هستند و چه نعمتها بی که در آسمان هستند ، همه را برای تزو
 آفریدم . بچه ها می توانند چندتا از نعمتها بی را که در آسمان
 هستند بگویید : خورشید ، ابر ، باد ، ماه ، ...

حال چندتا از نعمتها بی را که در زمین هستند: دریا، رودخانه، درختان، گیاهان، خانواده، مدرسه....، همه‌ایین چیزهای خوب برای راحتی ما هستند و نشان می‌دهند که خدای مهریان چقدر ما را دوست دارد (این نص در کتاب کار کودک نوشته می‌شود تا از حفظ نمایند.)

ضمیمه ۴

" داستان شاهزاده و پسر باغبان "

امید آقا پسر کوچک خانه‌شا ن بود که گاهی اوقات بهانه می‌گرفت و بدأ خلاقی می‌کرد. یک روز که با زهم امیدا خم کرده و یک گوشه نشسته بود پدرش او را صداقت کرد. (معلم اینجا می‌تواند بپرسد راستی بچه‌ها فکر می‌کنید چرا امیدا خم کرده بود، داستان را گوش کنید تا شاید خودتان متوجه بشوید) پدرش گفت: امید جان بیا اینجا کنا رمن بنشین می‌خواهم برا یت یک قصه بگوییم امید که قصه را خیلی دوست داشت، اخمش با زشو غصه‌اش را فرا مو کرد. پدر این طور شروع کرد.

سالها پیش در سرزمینی دور شاهزاده‌ای زندگی می‌کرد که همیشه همه چیز برا یش آماده بود. وقتی آب می‌خواست خدمتکاری برا یش می‌آورد. هر وقت می‌خواست چیزی بتوانید فوراً "برا یش قلم و کا غذمی آوردند. وقتی لباس تازه‌ای می‌خواست

خیا طهای مخصوص فورا "برا بیش می دوختند، هر وقت هوس اسباب
با زی می کرد... ولی با وجودا ین شاهزاده خوشحال نبود،
غمگین کنار پنجه می نشست و پسرها غبان را که خوشحال و خندان
آواز می خواند و کارمی کرد تماشا می کرد.



با غبان پیر شده بود و خیلی زود خسته می شد
وبه همین علت پسرکو چکش در کارها و کمک می کرد و مردمی که
از پشت دیوار ربا غ می گذشتند از با لای دیوار رسک می کشیدند
تا منظره با غ زیبای شاهزاده را ببینند.
گاهی اوقات پسرک با غبان همراه با کارکردن آوازه م

می خواند، شاهزاده وقتی آوازا ورا می شنیدا حساس خوشحالی
می کردولی وقتی که آواز قطع می شد دوباره غمگین به فکر فرو
می رفت. یک روز شاهزاده از پسرها غبان پرسید چرا من مثل تو
خوشحال نیستم؟ پسرک با غبان با احترام جواب داد: چون
من چیزهای خوب و زیبای اطرافم را دوست دارم و قدر آنها را
می دانم. من کمک می کنم تا گلهای بخوبی رشد کنند و مردم
بتوانند از بالای دیوار آنها را ببینند. آوازمی خوانم که
خوشحالیم را از نعمتها زیادی که خدا وندبه من بخشیده است به
دیگران نشان دهم و دیگران را هم در خوشحالیم شریک کنیم
و سعی می کنم از این نعمتها نه فقط خودم بلکه دیگران هم
استفاده کنند.

شاهزاده پرسید: منظورت از نعمتها چیست؟ آیا من هم از این
نعمتها دارم؟

پسرها غبان با احترام جواب داد: بله شما هم نعمتها زیادی
دارید، پدرو ما در مهربان دارید که برای تربیت شما هر کاری
می کنند. سلامتی هم یک نعمت است که شما آن را دارید. غذا،
لباس و چیزهای فراوان دیگری، این باغ زیبا و پرازگل که
می توانید هر وقت بخواهید در آن گردش کنید ولذت بپرسید

شا هزاده گفت: بله همین طور است. پسرک با غبان گفت: فقط یک چیز کوچک است که مرا ناراحت می کند و آن اینکه چیزهای بسیا رزیبا یی درا ین با غ است ولی در با غ بسته است و مردم نمی توانند آن استفاده کنند. "شا هزاده با خودش فکر کرد، اگر من قبل ازا ین می دانستم که چه چیزهای خوبی در اطراف من وجود دارد و قدر آنها را می دانستم هرگز غمگین و ناراحت نمی ماندم.



از آن روز شاهزاده نه تنها خودش همیشه خوشحال و خندان بود، بلکه برای اینکه دیگران را هم خوشحال کند، دستورداد در با غ را با زبگذا رندا مردم شهر بیا یندو با غ زیبا را ببینند و آنها هم مثل شاهزاده و پسر باغبان خوشحال با شند. قصده پدر تما م شد، امیدا زپدرش تشکر کرد و در حالیکه به طرف حیاط می رفت در راه به کاری که می خواست بکنده فکر می کرد. بچه ها شما می گوییدا مید به چه چیزی فکر می کرد ...

ضمیمه ۵

"کتاب کار کودک"

در کتاب کار کودک تصا ویریک پدر، یک ما در، ابر بارانی، ماه، ستاره، گوسفند، یک دسته گل (یا یک شاخ)، یک ظرف پراز غذا آمد هاست. کا در نقطه چین دور تصا ویر توسط کار کودک چیده می شود و تعدادی از آن متناسب با دقّت و توانایی نونهال رنگ آمیزی می گردد و برای فعالیت بعد آمده می شود.

ضمیمه ۶

"کار دستی" بیا بید کتاب درست کنیم "

وسائل : کاغذ $\frac{A}{4}$ برای هر بچه یک برگ و چسب مایع معلم از قبل کاغذهای $\frac{A}{4}$ را به دونیمه گردد و هر نیمه را یک

تا می زند و محل های تاخور دگی را چسب زده و بهم می چسباند
و بصورت کتاب در می آورد. آنگاه مربی می گوید حال
می خواهیم با هم یک کتاب درست کنیم . هر دو برگ تا شده را به
یکی از بچه ها می دهد ، تا آنها را بهم بدو زد و سپس تصاویر
چیده و رونگ آمیزی شده از فعالیت قبل توسط هر طفل در کتاب
خودش چسبانده می شود . (صفحه اول برای نوشتن نام کتاب
خالی می ماند) معلم می پرسد بچه ها اسم این کتاب را جی
بگذاریم ؟ و اطفال به سلیقه خودشان یک اسم برای کتابشان
انتخاب می کنند ، مثل " کتاب نعمتهای الهی " یا " کتاب
محبتهای خدا " یا ...

ارزشیابی :

- ۱- نعْصَمْ بارگ پرسیده می شود .
- ۲- هرشاگرد ۲ بیت از شعر را از حفظ نموده که به صورت
نمایشنا مهاجرا می نماید .

درس چهارم

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"با ید تحری مذایع نفوس نمود نه تجسس عبوب نفوس"
(حیات ببهائی صفحه ۵۳)

چشم بیننا ، گوش شنوا ، زبان گویا

هدف : پی بردن به عمل چشم و گوش وزبان و فایده های آنها

۱- شناسایی مقدماتی چشم و عمل آن با تاکیدبرقتوه

مشاهده ، دیدن زیبایی ها و نیکی های دیگران .

۲- خود داری از نگاه کردن به چیزها بی که اجازه نگاه

کردن به آنها را نداریم ، یا نگاه کردن به آنها مطلوب

نیست .

۳- شناسایی مقدماتی گوشها و عمل آنها با تاکیدبرشندیدن

خوبی های دیگران ، کلام الهی و داستانهای دلپذیر .

۴- خود داری از شنیدن چیزها بی که اجازه شنیدن آنها را

ندازیم یا شنیدن آنها مطلوب نیست .

۵- شناسایی مقدماتی زبان و دستگاه صوتی با تاکید به

ذکر خوبیها و زیباییها .

۶- توانایی رعایت بهداشت ساده چشم و گوش وزبان

و دهان .

فعالیت‌های آموزشی :

- | زمان | ضمیمه | |
|----------|-------|--|
| ۱۰ دقیقه | ۱ | ۱- مناجات شروع (توسط کلیه اطفال) |
| ۱۵ | ۲ | ۲- تعلیم مناجات (قسمت آخرای خدا وندبی مانند) |
| ۱۵ | ۳ | ۳- مروری بر دروس گذشته |
| ۱۵ | ۴ | ۴- مشاهده و گفتگو |
| ۱۵ | ۵ | ۵- شعر " بگو همیشه خوبی " |
| ۵ | ۶ | ۶- داستان نصیحت فرشته |
| ۳۰ | | ۷- بازی " چی جا بهجا شده " |
| | | ۸- پذیرایی |
| | | ۹- کتاب کار کودک " با مدادهای رنگی " |
| | | ۱۰- آموزش بیان مقصودبرای هفته‌آینده |
| | | ۱۱- وقت آزاد (فعالیت پیشنهادی ، بازی) |
| | | ۱۲- مناجات خاتمه |

وسایل مورد نیاز : آینه ، مداد رنگی

هوللسته

ای خدا وند بی ما نند کودکی بی نوا را پناه باش ، و
 بیچارهء پرگناه را آمرزندۀ مهریان ، ای پروردگار ، هر
 چند کیا ه تبا هیم ولی از گلستان توئیم . پس این گیا ه را
 بر شحات سحاب مرحمت پرورش بخش وا زنیسان رحمت آ بش ده .
 بیدار کن ، هوشیار کن ، بزرگوار کن . حیات ابدیه بخش
 و در ملکوت پایدار کن . ع

مفاہیمی که با یادا ز طریق سؤال و جواب به اطفال تفهیم
 گردند :

حیات ابدیه	:	زندگی همیشگی
ملکوت	:	محل فرشتگان
پایدار	:	زنده

مشاهده و گفتگو : مربی آینه را به کودکان می دهد و از آنها می خواهدکه در آن بدقت نگاه کنند ، سپس بگویندکه چه چیزهایی را در آینه می بینند ..

مربی پس ازا استماع جوابهای کودکان بیان می نماید که : خدا وند چون مارادوست دارد ، به ما چشم و گوش و زبان داده است و سپس از آنها بپرسد :

۱ - ما با چشم چه میکنیم ؟

۲ - ما با گوش چه می کنیم ؟

۳ - ما با زبان چه می کنیم ؟

مربی پس از شنیدن جوابهای کودکان توضیح می دهد : خدا وند به ما چشم داده است که با آن چیزهای را به بینیم مثلًا " پدر و مادر مهربا ان خود را ، دوستان خوبیان را ، پرندگان و گلها زیبا را

- خدا وند به ما دو گوش داده است که صدای را بشنویم ، به حرفهای خوب دیگران گوش دهیم و نواهای خوش را بشنویم .

- خدا وند به ما زبان داده است که با آن حرفهای خوب بزنیم دعا و مناجات بخوانیم و

تحری مدايح (جستجوی خوبیهاي دیگران)

شعر:

در روستا ها در را غ و بستان
 در خانه و شهر اند ر دستان
⁺ در جنگل و کوه در دشت و دریا
 هر چه بینی خوب است و زیبا
⁺ باشد بینی
 تاز شتی و بد هرگز نبینی
⁺ باشد بدانی ای نور دیده
 هر چیز را حق خوب آفریده
⁺ از مردم خوب در زندگانی
 هرگز نبینی جز مهر بانی
 خوبی ز هر کس هر وقت دیده
 باشد بکوشی هرجا رسیده
 خواهی که باشی خوشحال و خندان
 رومهربان باش باهم کلاسان

مربی شعررا دوالی سه مرتبه می خواند و از کودکان می خواهد
در صورت تمايل از حفظ نمایند.

ضميمه ۳

(تاکید داستان برمفهوم " بد منو و بد مبین و بد
مگوی " است)

" نصيحت فرشته "

ساعت دیواری ۱۱ ضربه نواخت ساعت یازده شب بود. در این ساعت بیشتر چرا غهای خانه ها خاموش بودند و بیشتر بچه ها در خواب، ولی نوید کوچولو هر کاری می کرد خوابش نمی برد اول با خودش فکر کرد اگر تا صد شماره بشمارم حتما " خوابم می برد . ولی هر چه شمرد فایده ای نداشت . بعد فکر کرد اگر اصلا" تکان نخورم حتما " خوابم می برد . اما این هم

فایده نداشت. تا اینکه از بیرون صدای آوازی شنید، با
دقت گوش کرد. بله یک نفر داشت پشت پنجره آوازمی خواند
آهسته از جا بلندشد، رفت پنجره را باز کرد. بیرون تاریک
بود و چشم نوید زیاد چیزی را نمی دید. اما صدای آواز بلند
تر از قبل می شنید. نوید مدتی بیرون را نگاه کرد و گفت:
کی آنجاست؟ کی داره آواز می خونه؟ کیه این وقت شب
مشغول خوندنه؟

در همین وقت چشم نوید به یک آدم کوچولوی بالدار افتاد که



به اندازه یک انگشت بود . داشت پروازمی کرد . بالهای رنگی‌نی مثل پروانه داشت و موهای طلایی اش می‌درخشید . آن موجود قشنگ بعداً زکمی پروا زلبه ِ پنجه‌ه اتاق نشست و گفت : این من بودم که آواز می‌خوندم ، به بینم تورا بیدار کردم ؟ نوید که از تعجب بریده حرف می‌زد گفت : نه نه ، من خواب نبودم ، یعنی خوابم نمی‌برد ولی بگو به بینم تو .. توکی هستی ؟

آدم کوچولو لبخندی زدو گفت : من یک فرشته هستم ، یک فرشته بالدار .

نوید با تعجب آب‌دها نش را قورت دادو گفت : چی ؟ یک فرشته ؟ اینجا چه کار می‌کنی ؟ فرشته لبخندی زدو گفت : من همیشه سعی می‌کنم با حرفها یم بچه هارا راهنمایی کنم و کارهای خوب به آنها یاد بدهم . بیشتر بچه ها حرف‌مرا گوش می‌دهند . و نصیحت‌مرا یاد می‌گیرند . اما یکی از بچه‌ها حرف‌مرا یاد نمی‌گیرد . آیا توبه من کمک می‌کنی که به آن پسرهم یاد بدهم حرف‌مرا بشنود و از عادت بدش دست بردارد ؟ نوید که هنوز متعجب بود ، به آرامی گفت : من به تو کمک کنم . چرا من ؟ چطور می‌توام به تو کمک کنم ؟ فرشته

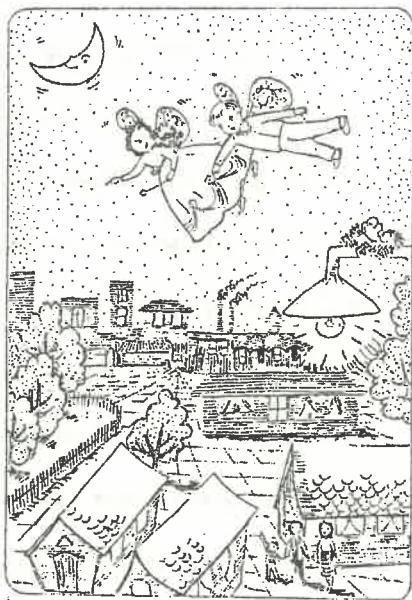
گفت : آخر من می داشم که تو پسر خوبی هستی . من چندبار این طرفها پروازمی کردم و از پدرو ما درت شنیدم که از تو تعریف می کردند و می گفتند ازا خلاق و رفتار تورا ضی هستند تو حتما " می توانی به من کمک کنی .

نوید با شنیدن حرف فرشته خیلی خوشحال شدو گفت : من به تو کمک می کنم اما نمی دانم چه کار باید انجام دهم . فرشته گفت : پس خوب حرف مرا گوش کن ، من می خواستم به آن پسر نصیحت کنم و به او یاد بدhem " بد مشنو و بد مبین و بد مگوی " نوید گفت : این نصیحت یعنی چه ؟ فرشته گفت : " بد مشنو " اگر از کسی بدگویی بکنند ، گوش نده . " بد مبین " یعنی چیزهای خوب را به بین و به کارهای خوب نگاه کن و چیزهای بدرا نبین . " بد مگوی " یعنی حرفهای بد و ناشایست نزن . اما من هر چه بده این پسر نصیحت می کنم ، باز می بینم که فردای آن روز همان کار بد را تکرار می کند و به نصیحت گوش نمی دهد .

فرشته به نوید گفت : خوب حالا حاضری برویم ؟ نوید گفت : اما من چگونه می توانم با تو بیایم ؟ تو کوچکی و می توانی پروازم کنی . فرشته گفت : درست است یا دم نبود ، خوب آماده .

باش ، راست بایست ، دستها بیت را روی پا هایت بگذا روجشم –
هایت را ببند .

آفرین . آماده ای ؟ یک ، دو ، سه خوب حالا چشمها بیت را باز
کن . نوید وقتی که چشمها بیش را باز کرد از تعجب نمی توانست
چیزی بگوید . چون او هم اندازه فروشته شده بود . بعد آن دو
با هم پروا زکرند و از روی خانه ها گذشتند . نوید از دیدن
این صحنه ها تعجب کرده بود چون تا حالا منظره خانه و محله



نی

شان را از بالا نماید بود . بعده زمدمی پرواز به بالای ساختمان رسیدند . فرشته گفت : اینجا خانه نادر است . نادر همان پسری است که به تو گفتم . آنها پشت پنجره اتاق نادر نشستند و فرشته با انگشتش پشت به شیشه اتاق نادر ، زد . بعده رچند لحظه نادر پنجره را با زکردو فرشته و نویدوا ردا تاق او شدند . بعده زسلام و احوال پرسی نادر گفت : این کوچولوهایم یک فرشته است ؟ فرشته گفت : نه این یک پسر خوب و خوش اخلاق است که پدر و مادر و دوستانش ازا و راضی هستند . نادر گفت : اگر فرشته نیست پس چرا این همه کوچک است ؟ فرشته گفت : من اورابه این اندازه درآوردم تا بتواند با من پرواز کند و به اینجا بیاید . من معمولاً "بچه های خوب را با خودم به پرواز درمی آورم . نادر گفت : چه خوب ؛ از کجا فهمیدی که او پسر خوبی است ؟ فرشته گفت : وقتی که در حال پرواز بودم ، کارها خوب اورادیدم و چندین بار هم از بام پدر و مادر در شنیدم که از خوبی او سخن می گفتند .

نادر گفت : من هم پسر خوبی هستم چرا مرا پرواز ندادی ؟ فرشته گفت : بله تو هم پسر خوبی هستی ، ولی یک نصیحت مرا گوش

ندادی . یا دت هست چه گفتم ؟ نادرگفت : فهمیدم همان که
گفتی " بدمشو و بدمبین و بدمکوی " فرشته گفت بله ، نادرگفت
فرشته من قول می دهم از این به بعد کارهای خوبی را که
گفتی انجام دهم ، اما برای من بگو چه کار باید بکنم ؟
فرشته گفت : نوید برای تو می گوید . نویدگفت من مثلی
میزنم تا تو متوجه شوی ، مثلًا " من دیروزدا شتم در حیاط
خانه مان به گلها آب می دادم که تو پسر همسایه داخل
حیاط ما افتاد . روزهای بعد هم افتاد . اول خواستم با او
دعوا کنم ولی بعد گفتم این کار درست نیست . وقتی که آن
پسر برای گرفتن توپ آمد ، به او گفتم : بفرمائید این هم
توپتان . آن پسر خجالت کشید و خیلی عذرخواهی کرد .
وقتی که صحبت نوید تمام شد فرشته گفت : خوب فهمیدی ، نادر
گفت فهمیدم این که خیلی ساده است . من هم از این به بعد
این نصیحت را اجراء می کنم .
فرشته عزیز قول می دهم . فرشته و نوید خوشحال شدند و
برای نادر دست زدند .
فرشته به نوید گفت : بسیا برویم که دیرشده است .

فرشته به نادر گفت : من باز هم می آیم . خدا حافظی کردند
و فرشته و نوید به پروا زدراً مدتتا به خانه نوید رسیدند .
فرشته به نوید گفت : راست با یست و چشمها یت را ببند : یک
دو ، سه .

نوید وقتی که چشمها یش را باز کرد دوباره به صورت اول دار
آمده بود .

فرشته گفت : من باید بروم ، خدا حافظ .
نوید داشت دستش را برای فرشته تکان می داد که احساس کرد
یک نفر او را تکان می دهد . مادر نوید بود که داشت نویس درا
تکان می داد و صدایش می کرد ، نوید ، نوید جان ، پسرم بیدار
شو ، صبح شده است .

نوید چشمها یش را باز کردو با خودش گفت : آه پس همه اینها
خواب بود . حیف ، ولی چه خواب خوبی بود ، فرشته چی می گفت
یا دم آمد . " بد مشن و بد مبین و بد مگوی "

ضمیمه ۴

مربی ازیکی از کودکان می خواهد که همه اشیاء را بادقت نگاه کند و بعد از کلاس خارج شود . سپس محل یکی از اشیاء را تغییرو می دهد . واز کودک می خواهد وارد کلاس شود و به صدای ضربه مداد بر روی میز توجه نماید و شیئرا را پیدا کند .

- کودک هر زمان که به شیئه موردنظر نزدیک می شود صدای ضربه بلندtro هر وقت دورتر می شود صدای ضربه کمتر می شود .

- مربی قبل از شروع بازی توضیح کامل را می دهد این بازی با تک تک کودکان هم می تواند انجام شود .

ضمیمه ۵

کتاب کار کودک " با مدادهای رنگی "

مربی متن مربوط به این فعالیت را یکبار برای کودکان تعریف می نماید و از آنها می خواهد که تما ویر مربوطه را بنابه ذوق و سلیقه خود نقاشی کنند .

- در پایان نقاشی مربی توجه کودکان را به حرفهای قاصدک جلب می نماید و از اطفال سوال می کند : پرنده ، گل و پروانه

از چه چیزی خوشحال شدند؟ و سپس خود بیان می نماید: بله از حرفهای خوب قامدک خوشحال شدند.

تذکر: مربی عزیز، تصاویر مورد نظریک پرنده، گل، پروانه و یک قامدک بسیار ساده است که کودکان بنا به ذوق و سلیقه خود نقاشی می نمایند.

ضمیمهٔ ع

مربی متن مندرج در کتاب کار کودک چشم بینا، گوش شنوا، زبان گویا را برای کودکان می خواند و آنها می خواهد که برای هفته آینده آنرا به عنوان نطق ایراد نمایند.

تذکر: اگر کودک همه نکته های مورد نظر را بیان نکرد، مربی باسئو لاتی کودک را راهنمایی نماید.

ارزش یا بی

مربی از کودکان می خواهد که مفهوم خود را از درس بیان نمایند.

حضرت عبدالبھاء می فرمائند:

"تعاون و تعاون را اعظم سبب نجاح دانند"

(مکاتیب عبدالبھاء جلد ۸

صفحه ۱۸۱)

تعاون و تعاون

هدف: توانایی انجام دادن کارهای مشترک، کمک کردن به دیگران، کمک طلبیدن از دیگران، پی بردن به مذاخالت عوامل متعدد دربه وجود آمدن اشیاء مختلف (مانند گل که به وجود آمدن آن معلول بذر، خاک، هوای مساعد، آب، کود وغیره است) .

- ۱ - توانایی درک کارهای مشترک خانواده و کلاس درس .
- ۲ - توانایی درک وظایف افراد خانواده، واعدا کلاس
- ۳ - ~~میان~~ همکاری و انجام دادن وظایف شخصی به صورت دا وطلبانه .
- ۴ - تاثیر عوامل مختلف در رشد گلها، گیاهها، پرورش جوجه ها
- ۵ - پی بردن به عوامل مختلف در تولیدات ساده مانند طبخ نان .

فعالیت‌های آموزشی :

زمان ضمیمه

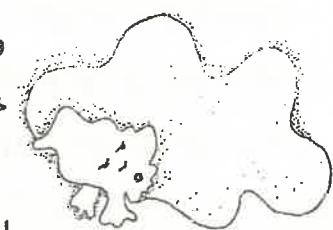
- ۱ - مناجات شروع (تکرار مناجات‌هاي قبلی توسط اطفال)
- ۲ - مروری بر درس گذشته
- ۳ - قصه دوستی ابرو دختر کوچولو
- ۴ - گفتگو
- ۵ - فعالیت عملی "قوطی کبریت"
- ۶ - بازی "توب و قوطی کبریت"
- ۷ - پذیرایی
- ۸ - تعلیم نص مبارک
- ۹ - داستان مصور "مداد و خط کش"
- ۱۰ - کار دستی "کولاژ جنگل"
- ۱۱ - فعالیت آزاد، سرود، بازی
- ۱۲ - مناجات خاتمه

وسائل مورد نیاز : تعداد زیادی قوطی کبریت، توبت سبک، یک مقوای بزرگ، تعدادی تصویر درخت و حیوانات

مربی این داستان را با استفاده از تصاویر برای کودکان می گوید :

"قصه دوستی ابر و دختر کوچولو"

فصل تا بستان بود. دردشت سرسبزی، دختر کوچولویی با خانواده‌اش زندگی می‌کرد. یک روزکه دختر کوچولو مشغول بازی بود، متوجه تکه ابرکوچکی در آسمان شده‌ای گردید و قشنگ تری بود. با خودش فکر کرد "جه خوب می‌شد اگر ابر آنقدر پائین می‌آمد که می‌توانستم از نزدیک اورا به ببینم."



ابراهیم دخترکوچولو را دیده بود. او هم

دلش می‌خواست با این دختر قشنگ آشنا

شود. ابرپائین آمد

و گفت:

"سلام دختر کوچولو

قشنگ"



و به این ترتیب آنها با هم دوست شدند.

ابرهرشب پیش دخترکوچولو می آمد، آنقدر کنارا و می ماند تا خوا بش می برد، هر روز صبح هم اورا از خواب بپیدا رمی کرد.

دختر کوچولو خیلی دوست داشت تا توی ابرقا یم شود.

وقتی توی ابرمی رفت، همه جا سفید بود و بوی خوبی از همه جا می آمد.

هروقت ابربوی درخت و گل می داد، دخترکوچولو می فهمید که ابرشب را در با غ پرگلی خوابیده است. هروقت بوی چسب، قارچ، و شیره درخت می داد، دخترکوچولو می فهمید که ابر در جنگل خوابیده است. اما هیچ وقت نمی توانست مدت زیادی توی ابر بماند، چون نفسش می گرفت. وقتی هم از ابر بیرون می آمد، پوستش مرطوب بودوا حساس شادا بی ونشاط می کرد.

تا بستان آن سال هوای خیلی گرم شده بود. هفته ها و هفته ها با ران نبا ریده بود. برگ های درختان از حرارت آفتاب سوخته بودند. در برکه ها دیگر آبی نمانده بود و حیوانات همه تشنگ بودند.

در میان آنها گوسفند سیاهی از همه بدشانت تر بود.

بدشانسی او این بودکه خیلی پشمای لوپود، پشمای لوترین
 گوسفند دنیا، برای همین خیلی گرمش بود.
 طفلکی پروانه هم، تمام رنگ هایش را ازدست داده بود،
 چون شهدی در گل های برای نوشیدن پیدا نکرده بود.
 ابر خیلی غمگین شد. او می دید که چیزی نعانده گیا هان،
 حیوانات از بی آبی بمیرند. باید
 کاری می کرد. برای همین یک
 روز صبح وقتی دختر کوچولو
 هنوز خواب بود، ابر با خودش
 گفت: " باید نجاتشان
 بدهم " و شروع کرد به
 باریدن. به آرامی
 باریدتا همه را
 سیرا ب کند. درختها
 خشکیده شروع کردند
 به جوانه زدن .
 برگه ها پرا ب شدند و
 حیوانات تا تو انسنتد



آب نوشیدند. ابر هرچه بیشتر می باشد کوچکتر می شد. تا به گوسفند سیاه رسید. با اینکه آب زیادی نداشت که اورا سیرا ب کند مدتی با لای سرا و ماندوبرا و باشد. گوسفند سیاه از اینکه می توانست آبتنی کند خیلی خوشحال بود. ابر وقتی به پروانه رسید به اندازه او کوچک شده بود. ابر خوب می دانست که دیگر نباید ببارد، و گرنه از بین

می رود. اما برای پروانه هم باشد. پروانه آب با ران را نوشید و نوشید تا کم کم رنگ بالها یش برگشته.



دختر کوچلو وقتی بیدار شد خیلی تعجب کرد. چرا ابر نیا مده او را بیدار کند. اما وقتی دید دشت سرسیزو با طراوت شده دانست چه اتفاقی افتاده است. او با تمام نیرو فریاد زد : ابر " ابر "

ابر که دیگر نیرویی برایش نماینده بود. تلوتلو می خورد. کم مانده بود روی درختی بیفت و از بین برود. صدای دختر



کوچولو را که شنید سعی کرد با لاتر رود تا دخترکوچولو و را ببیند، ابرخیلی کوچک شده بود، اما دخترکوچولو او را دید، دختر کوچولو با زحمت زیاد ابرراگرفت و به خانه برداشت.



وقت خوردن صبحانه بود، از فنجان چای دخترکوچولو که روی میز آشپزخانه بود بخار بلسند می شد . ابرگفت : " زودبا ش مرا با لای آن نگهدار . " دخترکوچولو این کار را کرد، ابر بخارهایی را که از روی فنجان چای داغ بلسند می شد قصورت می داد و کم کم حالت بهتر شد. دخترکوچولو چند با راین کار را کرد، تا شب حال ابرخیلی بهتر شد. با اینحال ابر هنوز خیلی کوچک بود، دخترکوچولو فکری به خاطرش رسید، بیرون رفت، با صدای بلند فریاد زد: " آهای ، حیوانات ، گوش

کنید، همه گوش کنید. فردا صبح خیلی زود، وقتی که هوا هنوز خنک است، وقتی که از نفسم کشیدن ما بخادرست می شود، می خواهم همه شما برای نجات ابر اینجا جمع شوید.



صبح روز بعد، همه حیوانات آنجا بودند، حتی مورچه ها و کرم های خاکی. همه نفس می کشیدند و نفس می کشیدند و از بخار تنفس های یسان ابر بزرگ و بزرگتر می شد. گوسفند سیاه با تمام نیرو نفس می کشد. او خیلی دلش می خواست ابر را نجات بدهد.

پروانه هم خیلی دلش می خواست به ابر کمک کند. اما وزیر
باران کمی سرما خورده بود و یکی از شاخدان یش گرفته بود.
و نمی توانست خوب نفس بکشد.

دختر کوچولو به ابر گفت: "تو هنوز خوب نشده‌ای. توبا ید
به جایی که پراز بخار آب و مه است بروی، بالای دریاها
و کوهها. چون فقط بخار آب و مه است که حال تورا کاملاً
خوب می کند".

ابر دلش نمی خواست ازا و جدا شود، اما دختر کوچولو اصرار
کرد. ابر کمی فکر کرد و گفت: "قبول می کنم، اما مقصو
می دهم وقتی حالم خوب شد پیش تو برگردم".

آنها یکدیگر را در آغوش گرفتند و از هم خدا حافظی کردند. ابر
کمک در آسمان آبی ناپدید شد.

دختر کوچولو با خود گفت: "من مطمئن هستم ابر دوباره راه
را پیدا می کند و پیش من برمی گردد".
تو چطور؟

(نوشته بر نارد ژوئیه - ترجمه اکرم گلستان از
انتشارات نشر فی (۱۳۶۸)

ضمیمه ۲، گفتگو بهمراه تصویر

مربی بعد از گفتن داستان درباره کمک کردن به دیگران و اهمیت آن از کودکان می پرسد بچه ها شما فکر می کنید چه کمک هایی می توانید به دیگران بکنید؟ ؟ مثل جمع کردن اسباب بازی ها بعد از بازی ، پیدا کردن ، آوردن عینک یا عصای پدر بزرگ ، کمک به ما در در نظافت خانه و مرتب کردن و سایل خانه .

ضمیمه ۳ فعالیت عملی " قوطی کبریت "

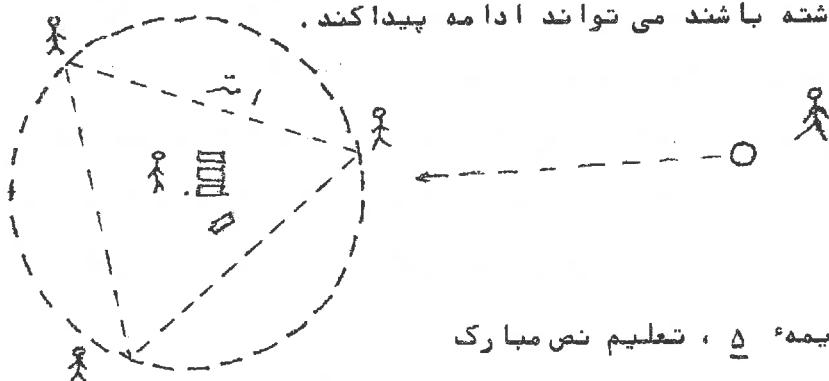
مربی عزیز باید قبل " قوطی کبریت هایی را که پراز کبریت است ، در کیسه نایلونی قرار دهد و برای اجرای فعالیت عملی چند عدد از قوطی کبریت ها را در همان نایلون خالی نمایدو قوطی های خالی آن را نیز در کیسه نایلون باقی گذارد .
بعد از اتمام فعالیت قبل ، یعنی گفتگو ، مربی از کودکان می پرسد آیا دوست دارید بازی کنید بعد از شنیدن جواب کودکان با استفاده از وسائل خود مقدمات بازی را فراهم می کند .
اما وقتی که وسائل خود را بروزی می کند ، به کودکان می گوید بچه ها می خواستم با این قوطی کبریت ها و این توب پیک بازی

خوب بکنیم اما می بینم که چندتا از قوطی کبریت‌ها درنا یلو
حالی شده است. پس باشد صبر کنیم تا چوب‌های کبریت را به
داخل قوطی برگردانیم می‌پس بدهیکی از بچه‌ها می‌گوید که بیا
و چوب‌های کبریت را به داخل قوطی برگردان. بعدها زنده‌لحظه
که آن کودک این کار را انجام می‌دهد، خطاب به تو نهاده‌لان
می‌گوید مثل اینکه جمع کردن همه کبریت‌ها برای تسان
سخت است وقت زیاد می‌برد. به نظر شما چکار کنیم که
زودتر تسان شود و بتوانیم بازی کنیم. بعدها زنده‌لحظه جواب
کودکان، آنها را به همکاری دلالت نموده به اتفاق آنها
مشغول جمع کردن کبریت‌ها می‌شود و در ضمن این کار
می‌تواند درباره اهمیت همکاری و نتایج آن که آسان
شدن کارها، دوستی و شادی اطفال باشد حرف بزند.

ضمیمهٔ ۴ بازی : " توب و قوطی کبریت "

شرح بازی : مربی کودکان را به دو گروه ۴ نفره تقسیم
می‌کند و به یکی از گروه‌ها یک توب سبک و به گروه دیگر
قطی کبریت‌ها را می‌دهد. قوطی کبریت‌ها را باید بطور پراکنده

نژدیک به هم بگذاردوازیک نفر از آن گروه بخواهد که آنها را روی هم بچینند و سه نفر دیگر باشد دورا و بچرخدندا مانع شوند که افراد گروه دیگر نفوذ را با توب‌هدف قرار دهند، در صورتی که قبل از چیدن تمام قوطی‌ها روی هم آن نفر وسط با توب‌هدف قرا رگرفت، دو گروه جای خود را عوض می‌کند و اگر نفوذ را توانست قوطی‌ها را به طور کامل روی هم بچیند یک امتیاز می‌گیرد. این بازی تازمانی که کودکان علاقه داشته باشند می‌توانند ادامه پیدا کنند.



ضمیمهٔ ۵، تعلیم نص مبارک صربی عزیز حضرت عبدالنبیاء می‌فرمایند:

"تعاون و تعاوند را اعظم سبب نجاح دانند" این بیان را چندین بار برای کودکان بخوانید و از آنها بخواهید، آنرا تکرار نمایند.

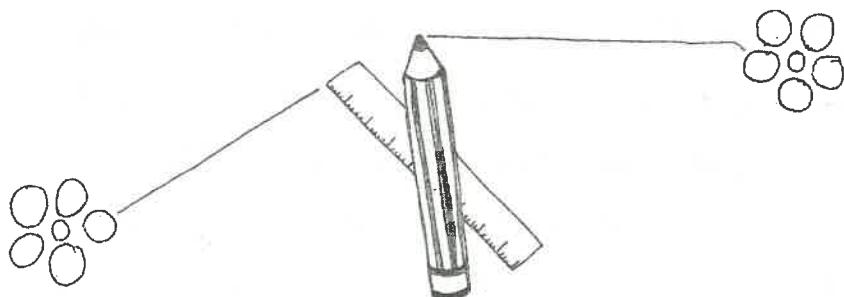
سپس معانی لغات تعاون و تعاون = همکاری و کمک ، اعظم = بزرگترین نجاح = رستگاری (مربی می تواند به خاطر درک کودکان این کلمه را به آزادی و رهایی معنی نماید) را برای کودکان گفته و توضیح مختصری درمورد مفهوم نصص به نونها لان می دهد . سپس از کودکان می خواهد در منزل با استفاده از متن نص که در کتاب کار کودک مندرج می باشد ، آن را حفظ نموده و مفهوم آن را فرآگیرند .

ضمیمه ۰ ۴ داستان مصور

مربی کودکان را دورهم جمع نموده و داستان مصور را که نقل از مجله ورقا می باشد ، برای آنها تعریف می نماید . (متن داستان در صفحه بعد آمده است) .

مداد و خط کش

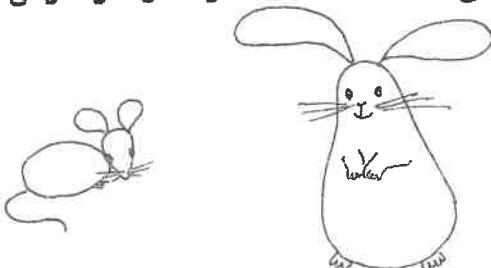
از: (دونالد بیت)



روزگاری مدادی بودکه هرچه سعی می کرد خط راست بکشد، نمی توانست. هر وقت می خواست خط راستی بکشد کج وکولسه می شد. به همین دلیل نمی توانست خانه و میز و صندلی و مثلث و مربع بکشد.



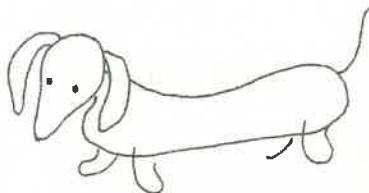
و هرچه می کشید شکل دایره از کار درمی آمد.



یک روز با خودش گفت: از گربه به پرسم چطور خط را سست
می کشد اما گربه بلد نبود. او فقط بلد بیود شیر بخورد.

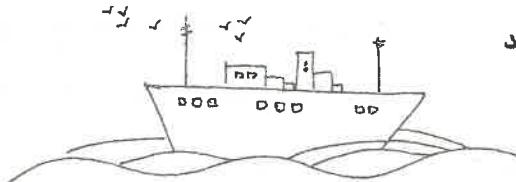


از سگ پرسید اما او هم نمی دانست. او فقط بلد بوده مش
را تکان بدهد و پارس کند.



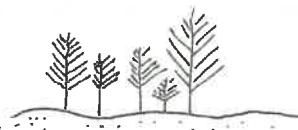
یک روز روی میز بهترین چیز زندگیش را دید. یک خط کش به
خط کش گفت: "ممکن است با من یک خط را ست بکشی؟" خط کش
قبول کرد. بعدها ز آن با هم خانه کشیدند.





کشتی کشیدند

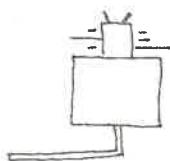
ودرختهای کاج



ودخترهای کوچک



و گربه ... و ازان پس با هم به خوشی زندگی کردند.



ضمیمهٔ ۷ کا ردستی : "کولاز جنگل" مقوا یی که قبلًا تهیه شده درجای مناسب نصب گردد. و سپس کودکان با کمک مربی تصاویری را که در طول هفتهٔ قبل در منزل تهیه کرده‌اند روی مقوا یی می‌چسبانند تا به کمک تصاویر حیوانات و درختان که کودکان آورده‌اند یک جنگل پدیدا رگردد.

البته مربی می‌تواند روی مقوا تصاویر زمینه را که شامل درختان می‌باشد، ترسیم نماید و همچنین به همراه خود تصاویر حیوانات و درختها را برداشته باشد تا کولاز کامل و زیبا شود. (مربی عزیز می‌تواند در حین فعالیت و انتهای آن در مورد نقش‌تعاون و همکاری کودکان در تهیه کولاز جنگل صحبت نماید).

ارزشیابی

- ۱ - ابتدا از کودکان خواسته می‌شود تا نص مبارک را از حفظ بخوانند و سپس معانی لغات را می‌پرسد.
- ۲ - مربی مثالی دربارهٔ همکاری و نتایج آن می‌زند. مانند:

" یک روز بچه ها سوار در شکه ای بودند که در شکه چی آن را می راند ناگهان چرخ در شکه از جا در رفت آقای در شکه چی هر چه تلاش کرد ، نتوانست آن را سرجا یش بیندازد . اما زمانی که بچه ها به او کمک کردند با همکاری آنها این کار را زود و خوب انجام گرفت . سپس درباره نتایج همکاری و تعاون و تعا خد سؤال و جواب صورت می گیرد .

درس ششممرور مفاهیم دروس گذشته

فعالیت‌های آموزشی زمان ضمیمه

- ۱ - مناجات شروع (تکرار مناجات‌های قبل ۱ بوسیله اطفال)
- ۲ - پرسش نص حفظ شده جلسه قبل
- ۳ - داستان و نمایش "خانه‌ای برای بچه"
- " خرس "
- ۴ - شعر "بچه‌های دنیا"
- ۵ - پذیرایی
- ۶ - مسابقه و بازی
- ۷ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی، بازی)
- ۸ - مناجات خاتمه توسط یکی از اطفال

وسائل مورد نیاز : - کارت‌های مربوط به مسابقه

ضمیمهٔ ۱

مربی از کودکان می خواهد تا مناجات "ای رحمن ای رحیم
دلی چون مرأت ... " را تلاوت نمایند.

ضمیمهٔ ۲

مربی از کودکان می خواهد تا نص جلسهٔ قبل را و حفظ بخواند

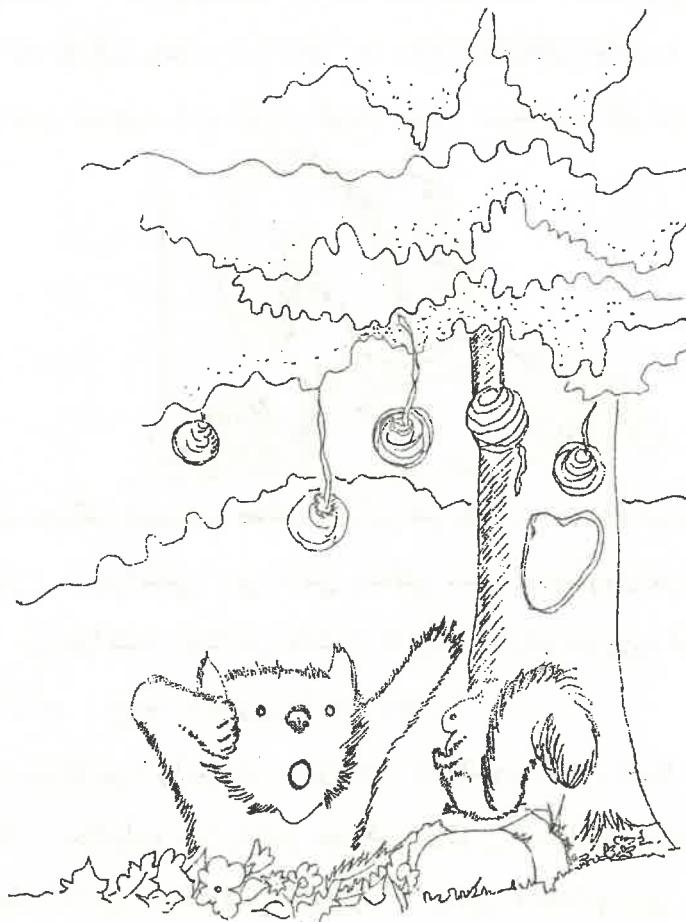
ضمیمهٔ ۳

مربی داستان این درس را یکبار برای کودکان می گوید و از آنان می خواهد که به دقت به داستان گوش کنند و سپس آن را به صورت نمایش اجراء نمایند. (تعداد نقشها متناسب با عدهٔ کودکان انتخاب شود) .

- مربی به هر کدام از کودکان نفعی محول می کند و سخنانی را که هر یک باید بگوید به کلام ساده به آنها می آموزد.
- تاکید این داستان بر " تحری مدایح " می باشد.

ضمیمهٔ ۳ "خانه‌ای برای بچه خرس"

صبح یک روز بهاری، خرس کوچولوی قرمز گفت: "دیگر دلم نمی‌خواهد بیش از این توانی این سوراخ تاریک بماننم. می‌خواهم از این به بعد در جنگل زندگی کنم." پس از



آن، از راه باریک کوه پایین آمد. در دامنه کوه، گلهای زیبا بی درمیان سبزه ها به چشم می خوردند. او چند شاخه گل چید؛ آنگاه، در حالی که از روی سنگی به سنگ دیگر می پرید، از روی تپه آب گذشت و از کناره جویبا رفت و رفت تا به جنگل رسید. در آنجا به سن稼ب کوچکی برخورد. سن稼ب کوچولو مشغول جمع کردن گرد و بود. سن稼ب بالای درخت



کاج بزرگی درمیان جنگل زندگی می کرد. او به خرس کوچولو گفت: "چرا نمی آیی با من زندگی کنی؟ بیا روی درخت من، ما می توانیم دوستایی خانه تازه‌ای برای توروی این درخت بسازیم، درست پهلوی خانه من.".

خرس کوچولو از این حرف خوشحال شد و قبول کرد. سن稼ب چوبها خشک و برگهای سبز را جمع می کرد و خرس کوچولوی قرمز هم آنها را بالای درخت کاج می برد. آن دو، تمام روز را کار

کردند، وقتی که خورشید می خواست غروب کند، آنها هم پوشاندن سقف خانه را تمام کردند. حالا دیگر خانه خرس کوچولو کاملاً آماده بود.

خرس و سنجاب آتش روشن کردند، چه شعله های قشنگی داشت. سنجاب از تمام دوستاش خواست که به دیدن خانه آنها بیایند.

خرس و سنجاب از مهمانان پذیرایی می کردند. پرستو گفت: "چه خانه قشنگی، خارپشت گفت: "عجب خانه جاداری؟"

قوربا غه گفت: "چه خانه بزرگی،" دارکوب گفت: چه خانه محکمی؟"

خرگوش کوچولو گفت: "عجب خانه قابل اطمینانی، چه خانه راحتی؟"

جند دانا که به دقت خانه را نگاه می کرد، عینکش را کمی جابه جا کرد و گفت:

"این خانه چقدر باشکوه است،" و به همین ترتیب هر یک از حیوانات مهریان از زیبایی های منزل خرس تعریف کردند. وقتیکه شب شد، خرس کوچولو از درخت بالا رفت و توی رختخوا

خزه‌ای جدیدش درا زکشید . نفس را حتی کشید و گفت :

" چه رختخواب نرم و راحتی . و با خود فکر می کردکه خانهء دوستاش هم بسیا رزیبا است . مثل لانهء پرستو ، لانهء دارکوب ... و به خواب رفت . ستارگان نقره‌ای رنگ از لابه لای بیوگ - ها بی که سقف خانه را پوشانده بودند سوسو می زدند ، آنها



خیلی بزرگ و نزدیک بودند .

" نوشته کارنگونتورپ ترجمه مهدی شهشهانی انتشارات کانون
چاپ اول بهمن ۶۲ "

"بچه های دنیا"

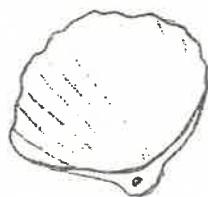
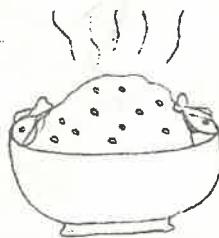
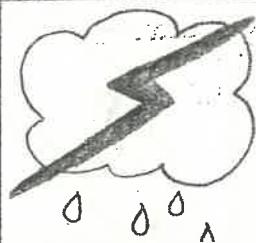
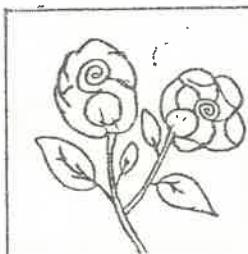
موضوع این شعر لزوم محبت یا توجه به تساوی انسانها
می باشد.

ای بچه های دنیا	ای غنچه های زیبا
دو دست هم گذاشید	دستان پاک خود را
یک دل شوید با هم	هم صحبت و هم آوار
جون دسته کبوتر	با هم کنید پر و از
نژد خدا عزیزید	از هر نژاد و هر رنگ
در باغ حق شما شید	چون غنچه های خوشنگ

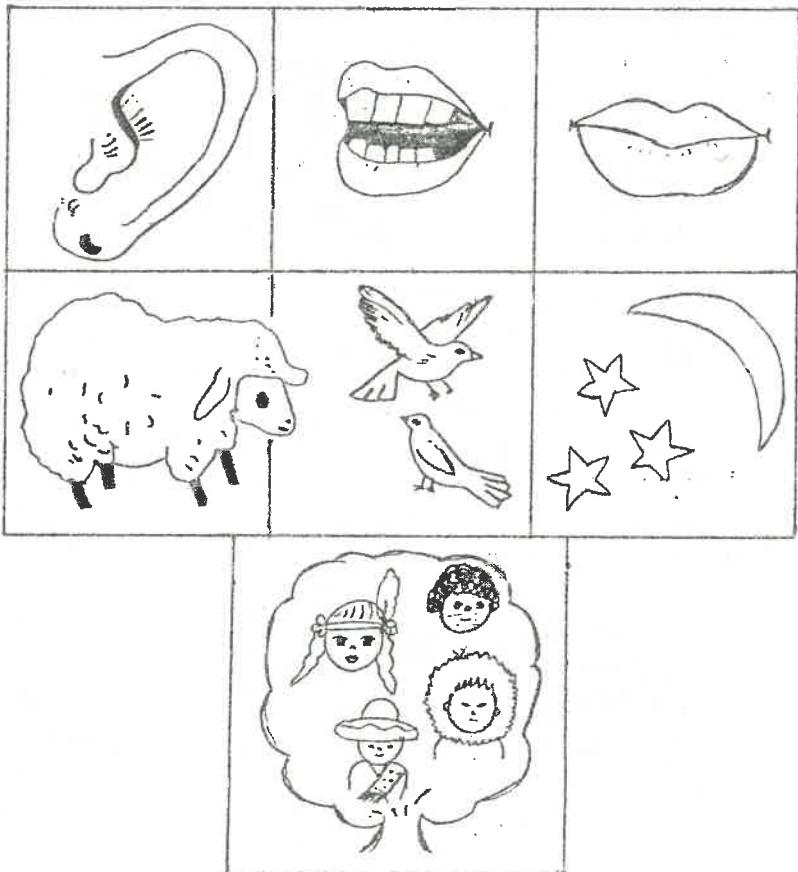
"مسابقه و بازی"

دراین فعالیت باید به مرور به بعضی از مفاهیم دروس گذشته اهمیت داده شود .
 ابتدا مربی از هر یک از تصاویر ضمیمه دو نسخه تهییه می نماید و بر روی مقوا می چسباند . به این ترتیب ۳۲ کارت که دو به دو با هم جوره استند تهییه کرده است ،
 - هر چهار تصویر مشابه ، یا آنکه از مطالب دروس گذشته است که به اطفال آموزش داده شده است .
هید
 شرح : تصاویر را روی میز یا فرش بچینید و از کودکان بخوا که خوب به آنها نگاه کنند . سپس بدون آنکه جای تصاویر را عوض کنید ، آنها را به پشت برگردانید . اولین کودک با یادی کی از مقوا ها را به دلخواه برگرداند و به کمک حافظه خود به یاد بیاورد که مشابه این تصویر کجا قراردارد کارت دوم - مشابه را برگرداند .

(ضميمة) (٥)



(ﻂ ﺪ ﻰ ﻢ ﻊ)



کودکی که بتواند هر دو تصویر مشابه را پیدا کند، در با ره
 آن دو کار است، با توجه به مفاهیمی که در هفته های قبل
 فراگرفته است، توضیح می دهد،
 - اگر کودک نتوانست، مربی با توجه به موضوعات درسی،
 در با ره دو تصویر و مفهوم مربوط به آن توضیح می دهد.

ضمیمه ع

مربی در وقت آزاد می تواند از فعالیت های دروس هفتگه
 قبل استفاده نماید، انتخاب فعالیت های قبل براساس لزوم
 تکرار آنها و علاقه کودکان می باشد.

توصیه می شود این فعالیت تکراری به شیوه دیگری اجراء
 گردد، به عنوان مثال: داستانی را قبل "تعریف کرده اید
 که احتیاج به تکرار دارد، که می توانید روش خود را تغییر
 دهید و بین بارتها ویر داستان را به کودک نشان دهید تا او
 موضوع را حس بزند و داستان را تعریف نماید.

درس هفتم

یند:

حضرت عبدالبهاء می فرما

"ترقی اطفال در این عالم و

در جهان ملکوت موقوف به

رضايت و مسرت خاطرا بويين

است.

خانواده

(مجموعه آثار زمینه رکه درباره تربیت بهای ثی

(صفحه ۷۶)

هدف - توانایی نام بودن اعضای خانواده و وظایف مقدماتی
 آنها .

۱ - توانایی درگ تشکیل خانواده ازیک زن و مرد

۲ - توانایی درگ تکمیل خانواده با افزوده شدن فرزندان

به پدر و مادر

۳ - توانایی نام بردن وظایف مقدماتی پدر - مادر - فرزندان

۴ - پی بردن به عبادت خداوند در خانواده از راه نماز ،

دعای و شنا

۵ - پی بردن به خدمات مقدماتی امری واجتماعی خانواده .

۶ - توانایی تشخیص مقدماتی وظایف اعضای خانواده .

فعالیت‌های آموزشی :

- ضمیمه زمان
- ۱ - مناجات شروع (مرور مناجات‌های قبل
توسط اطفال)
 - ۲ - تعلیم لوح
 - ۳ - مروری بر درس گذشته
 - ۴ - متن درس ۵ دقیقه
 - ۵ - شعر (خانواده)
 - ۶ - بازی " جمله را کامل کن "
 - ۷ - داستان " کسی از من نپرسید آیا خواهر
کوچولومی خواهد بود ؟ "
 - ۸ - پذیرایی
 - ۹ - کتاب کار کودک " خانواده "
 - ۱۰ - مسابقه " حرفهای کی قشنگتره "
 - ۱۱ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی، بازی)
 - ۱۲ - مناجات خاتمه

وسائل مورد نیاز :

— دستکشی که روی آن تصاویر مادر، پدر، خواهر، برادر
ترسیم شده است یا عروسکهای انگشتی .

مِوَالَّتْهَ

لِوْح

نور محبت الله ازپرتو شمس روشن تراست هر رخی که به
آن نور روشن ، رشگ آفتتاب است و غبظه مه تابان . ع

مجموعه منا چا تها ی اطفا ل جلد دوم ص ۵۲

محبیت اللہ : مہر خدا

پیرستو : سور

شمس خورشید:

رشک : غبظه ، حسادت

ضمیمه ۱

مربی متن ذیل را می خواند و از هریک از کودکان می خواهد
که موضوع درس را حدس بزنند و بدین ترتیب آنان را راهنمایی
می کند تا به موضوع درس پی برسند.

ای خدا و ند مهربان

آنگاه که چشم بر جهان گشودم

کوکی ضعیف و ناتوان بودم

مادر با دستانی نوازشگر

مرا در آغوش پر مهر گرفت

و با شیر خود به من توان بخشید

پدر بآ عشق و محبت

به من حرف زدن آموخت

قدم به قدم در کنارم بود

ثارا رفتمن به من یاد دهد

و خواه رو برا در مرا با بازی های خوب خود سرگرم نمودند

اکنون که می توانم

راه بروم ، بدم ، بخوانم و ...

ترا شکر می گویم که به من
پدر و ما در عطا کردی

ضمیمهٔ ۲

مربی با استفاده از دستکشی که از قبل بروی آن تصاویری
از پدر، مادر، خواهر و برادر را ترسیم نموده یا عروسکهای
انگشتی که از مقوا و کاغذ رنگی و ... تهیه نموده است، این
شعر را برای کودکان می خواند:

"خانواده"

ما نند دست است هر خانواده

هر کس یک انگشت در خانواده

با با دراین دست انگشت شست است

با با نخستین انگشت دست است

انگشت دوم یعنی نشانه

او ما در ما سرت با نوی خانه

انگشت سوم یعنی برادر

اینجا نشسته کنار مادر

پس این یکی کیست انگشت دیگر

آری درست است او هست خواهر

من هستم آخرا نگشت کموجک

انگشت ها را دیدی تو تک تک

(اثر مصطفی رحمندوست)

ضمیمهٔ ۳

شرح بازی : مربی چند جمله ناقص برای کودکان می خواند و قسمتهاي نقطه چين را باشه ضربه دست مشخص می کند از آنها می خواهد که با کلمات مناسب اين جمله ها را کاملاً نمايند جملاتی ما نند :

خانواده يعني پدر، مادر، خواهر و ...

.... به کودک خود شيرمي دهد وازا و مراقبت می کند.

افراد خانواده يكديگر را دارند.

کودکان حرفهای پدر و مادر را

کودکان با افراد خانواده خود با صحبت می کنند.

ضمیمهٔ ۴

داستان

مربی اين داستان را برای کودکان می گويد :

کسی از من نپرسید آیا خواه کوچولویی می خواهم یا نه ؟



" ایوای ... چه بچه "

قشنگی . چقدر تپل است .
چشم های آبی قشنگی
دارد .

- سلام بچه ها ... به بینم ما مان شما دلش



- یک بچه کوچولوی خوشگل نمی خواهد ؟

- اگر پسر باشد حتما " می خواهدش

- به بخشد آقا ، شما یک بچه تپل

قشنگ می خواهید ؟

- راستش اگر بتوانم ازا و برای

برنامه استفاده کنم می خواهیم

- اما او نمی تواند مثل

این توب را روی دما غش

نگهداارد ..



- هی صبر کنید . می خواهید یک بچه

تپل قشنگ چشم آبی داشته باشید ؟

- هیچ وقت فکرش را نکرده . بنودم

ولی آخر خودمان بزودی بچه

دار می شویم . بهر حالت

متشرکیم .



- دیگر حوصله ام سرفت هیچ

کس ترا نمی خواهد.

- سلام "توبی" توکسی را -

نمی شناسی که بچه‌ای را که

هیچ کس نمی خواهدش بشه

خواهد؟

- البته که می شناسم ، مادر

ست

خودم . او بچه ها را خیلی دو



دارد .

"ما مان ببین برا بیت چه آورده ایم "

- چه بچه قشنگی . جانم چراگیریه می کنی حتما "گرسنه

هستی .

- گرسنه نیستی ؟

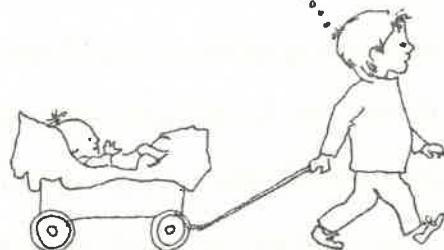
حتما " سنجا ق اذیت می-

کند .

- سنجا ق هم اذیتش نمی کند

- شا يدا زمن غريبی می کند ؟

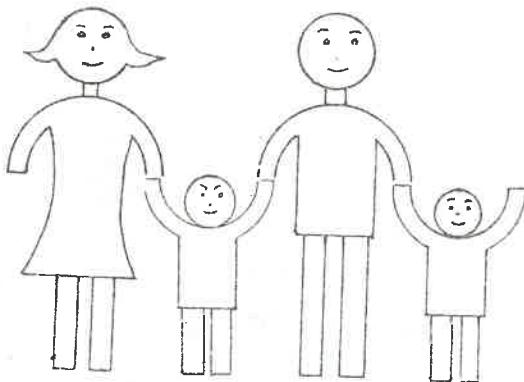




شاید وقتی بزرگ شدی بتوانیم با هم بازی کنیم .

ضمیمه ۵

کودکان می توانند تصویر ذیل را از ضمیمه کتاب کارکود ک
بریده و مطابق شکل پشت کتاب کار کودک درس هفتم بجسا ند
و رنگ کند.



ضمیمه ۶

شرح مسابقه : مربی کودکان را در نقشهای مختلف قرار می -
دهدوازانان می خواهد صحبت های لازم را به ادب تمام
بیان نمایند. برای مثال مربی به یکی از اطفال می گوید
که شما یک لیوان آب می خواهید، این تقاضا را با ادب بیان
نمائید. مربی می تواند موارد ذیل را در مسابقه مطرح

نماید :

کودک به مدارونگی برادر خود احتیاج دارد .
مادری مشغول صحبت کردن است و کودک مجبوراً است صحبت او را
قطع کند .

عکس العمل کودک هنگا می که پدر به او کتابی می دهد . (تشکر
می کند) .

عکس العمل کودک هنگا می که برادرش از اوضاع خواهد که آرام
تر بازی کند .

عکس العمل کودک هنگا می که مادرش از اوضاع خواهد لباس خود
را عوض کرده ولباس دیگری بپوشد .

ارزشیابی

مربی با خود عروسکی می آورد و از کودکان می پرسد شما
بگوئید که این دختر کوچک چه رفتارهای پسندیده‌ای را می –
تواند درخانواده خود انجام دهد .

درس هشتم

گلهاي يك گلستان

حضرت بهاء الله می فرمایند:
 "همه باریک دارید و برگ یک شاخص ر"
 (دریای دانش)

- هدف : توانایی فهم اینکه گلهاي مختلف يك گلستان با هم در صلح و محبت به سرمی بروند .
- ۱ - پی بردن به اینکه گلها رنگارنگ هستند .
 - ۲ - پی بردن به اینکه هر گلی بویی دارد .
 - ۳ - پی بردن به اینکه گلهاي مختلف با غ و با غچه رازیباتر می کنند .
 - ۴ - پی بردن به اینکه بوی گلهاي مختلف با غ و با غچه را خوشبو می کند .

ضمیمه زمان

فعالیت‌های آموزشی :

- ۱ - مناجات شروع : تکرار مناجات‌های قبل بوسیله اطفال
- ۲ - تکرار لوح نور محبت الله و تفہیم معانی آن .
- ۳ - مروری بر درس گذشته
- ۴ - تفہیم نص مبارک " همه با ریک دارید ..." ۱۰ دقیقه
- ۵ - داستان منظوم " بچه‌های دنیا " ۱۰ " ۲
- ۶ - تمثیل گل و کبوتر ۱۰ " ۳
- ۷ - شعر " باغ الهی " ۱۰ " ۴
- ۸ - پذیرایی
- ۹ - کاردستی " درخت سیب " ۲۰ " ۵
- ۱۰ - داستان " جامبوکوچولو " ۱۰ " ۶
- ۱۱ - نطق (کتاب کارکودک درس ۸)
- ۱۲ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی، بازی)
- ۱۳ - مناجات خاتمه وسائل مورد نیاز : قیچی ، چسب ، کاغذ یا مقواهی رنگی

ضمیمه ۱

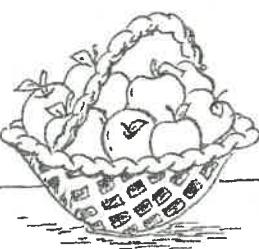
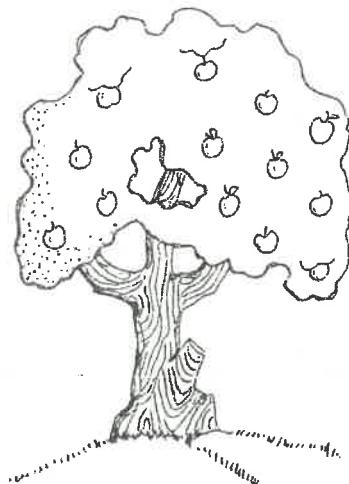
- تفهیم نص مبارک " همه با ریک دارید و بیرگ یک شاخصار " مربی عزیز نص مبارک را به این ترتیب با استفاده از تصاویر چند بار می خواهد تا کودکان از حفظ شوند . حضرت بها اللہ می فرمایند :

" همه بار "

(دراینجا تصویر میوه نشان داده
می شود)

یک دارید

(دراینجا تصویر درختی
که میوه دارد نشان
داده می شود)



وبسگ

(تصویربرگ نشان
داده می شود)

یک شاخه

تصویر شاخه

سپس یک با رمربی بدون

کمک تصویر نص مبارک را تکرار و معنی این کلمات را همراه
با تصویر بیان می کند.



بار یعنی میوه ، دار یعنی درخت
و سپس مرتبی مفهوم نص مبارک را به زبان ساده توضیح
می دهد .

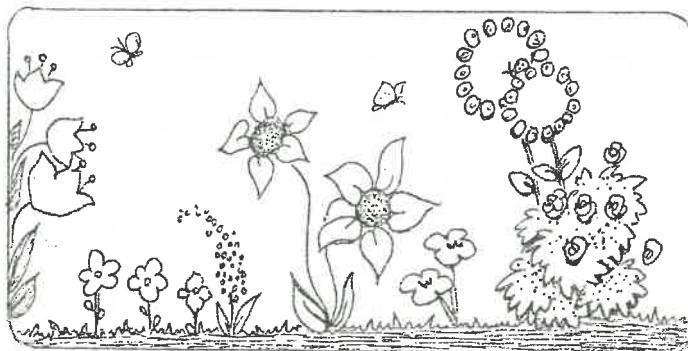
داستان بچه های دنیا ۲	ضمیمه ۲
مُؤدب و مامانی	یک کودک ایرانی
سوی دیار دیگر	رفت به سفر با پدر
به سوی باغ و بستان	به کشور هندوستان
چه حالی و هوا یی	چه کشوری چه جایی
با بار چوب و گنده	فیل های گنده گنده
جای شماها خالی	نا رگیل تردو عالی
روزی سوار گاری	یک روزی فیل سواری
چیزهای رنگارنگی	دربازار قشنگی
با قیمت های ارزان	خیلی خوب و فراوان
تا به جایی رسیدند	دیدنیهای دیدند
خوشحال و شادورها	توی یک باغ زیبا
بودند مشغول بازی	چه بچه های نازی

کنار آن بچه ها	کودک رفت به تماشا
بیا جلو، یاالله	گفت یکی از بچه ها
اصلًا" نفهمید اما ،	کودک زبان اورا
آهسته و بی صدا	رفت میان بچه ها
با شوق و سرفرازی	شدند با هم همبا زی
هلله ها کشیدند	به هر طرف پریدند
مشغول استراحت	پدر روی یک نیمکت
می کرد سیرو تماشا	به بازی بچه ها
مثال خواب و رویاست	ست
کلید هرزبانی	با خود می گفت چه زیبا
با هم یکدل و یک جان	خوبی و مهربانی
نه دعوا بی، نه جنگی	کودک هندوا یران
هست زبان بچه ها	چه دنیای قشنگی
پا کن غبار غربت	شادی و مهرو صفا
پا کیزه مثل گلها	با داروی محبت
سرخپوست آمریکایی	از سینه ها و دلها
سفید اروپایی	سیاه آفریقا بی
	زرد پوست آسیا بی

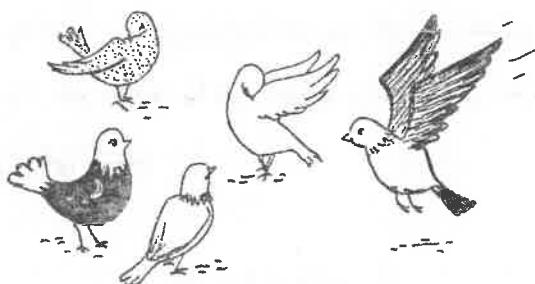
ما بچه های دنیا
داریم همه ، یک خدا
نباشیم از هم جدا
با قلبی پر محبت

ضمیمه ۳ تمثیل گل و کبوتر

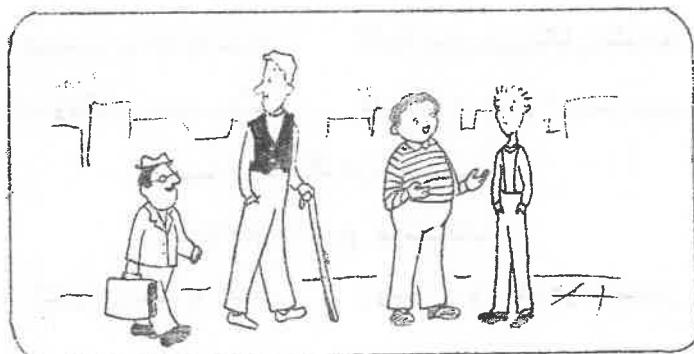
مربی تصویر چند گل را به اندازه ها و رنگهاي مختلف
(تصاویر ضمیمه) به کودکان نشان می دهد و می گوید،
با توجه به تفاوت آنها ، به همه آنها گل می گویند.



سپس تصویر چند کبوتر به رنگهاي سفید و سیاه و اندازه های مختلف به کودکان نشان داده می گوید با وجودی که این کبوترها در اندازه و رنگ با هم فرق دارند ولی به همه آنها کبوتر می گویند و سپس تصویر چند انسان را (چاق ، لاغر ، بلند ، کوتاه) به کودکان نشان می دهد و می گوید



هريک از اين ها با هم فرق دارند اما به همه آنها انسان
مي گويند . و سپس ادامه مي دهد گلها رنگهاي مختلف
دارند و شكل و اندازه و عطر آنها يكسان نيست ولی همه
در يك با غ رشد مي کنند و سبب زيبا يي يك گلستان مي شونند
و همچنین :



این کبوتران کوچک یا بزرگند ، یا سفید و سیاهندولی دارند
کنارهم آب و دانه می خورند و با هم به خوبی زندگی می کنند
پس ما آدم ها هم باید با هم مهربا ن باشیم و با محبت
در کنارهم زندگی کنیم .

ضمیمهٔ ۴ شعر "باغ الهی"

مربی این شعر را چندبار برای کودکان می خواند و از کودکان می خواهد قسمت آخر بیت آخر را با هم تکرار نمایند
(الله ابهی)

کودکان بهائی	دنیا ، باغ الهی
باغ جهان قشنگ	گلهای شرکارنگه
ای کودکان دنیا	گلهای باغ ابهی
ما برگ یک درختیم	
با هم باشیم خوشبختیم	
ما گلهای یک با غیم	روشن زیک چرا غیم

ما برگ یک درختیم با هم با شیم ، خوشبختیم
 همه بار یکداریم با هم یا روهنگاریم
 با یکدیگر هم صدا گوئیم الله ابھی
 گوئیم الله ابھی

ضمیمهٔ ۵ کاردستی " درخت سیب "

مربی به عده کودکان تصاویر سیب‌های را که پیشتر وی
 کاغذ رنگی یا مقوای و نگی کشیده به کودکان می‌دهد و از
 آنان می‌خواهد تا دور آنها را با قیچی بچینند و سپس مربی روی
 هر یک از سیب‌ها ، نام یکی از کودکان را می‌نویسد و بعد
 تصویری از یک درخت بدون میوه را که روی مقواهی کشیده شده ،
 به دیوار نصب می‌نماید و از هر یک از کودکان می‌خواهد که هر
 وقت مربی نام آنها را صدای زده ، به کنار تابلو بیاید و سیب
 خود را روی درخت بچسباند و از اتمام کار ، همه کودکان
 کناره با یستند و دست یکدیگر را بگیرند و نص مبارک " همه
 با ریک دارید و برگ یک شسباختار را با هم بخوانند .

ضمیمهء ع

داستان "جا مبوبکوچولو"

یکی بود یکی نبود . در زمانهای گذشته دریک سرزمین دو ر دست ، آن طرف کوهها و دریاها شهری بود زیبا و سرسبز به نام گالا گالا . از وسط این شهر بزرگ رودخانه پرا آبی عبور می کرد که شهر را به دو قسمت تقسیم می کرد . یک طرف رودخانه سفید پوستها زندگی می کردند و در طرف دیگر رودخانه قبیله‌ای سپاهپوست ، به نام باگومبا ، بچه‌ها : هیچکدام ازا هالی این دو قبیله سیاه پوستها و سفید پوستها کاری با هم نداشتند . نه صلامی ، نه علیکی ، نه رفتی ، نه آمدی . همه چیزشان را از هم جدا کرده بودند . یعنی را استش بچه‌ها ، اصل ما جرا این بودکه اصلاً "سفید پوستها" سیاه پوستها را دوست نداشتند . حتماً می پرسید چرا سیاه‌ها را دوست نداشتند ، برای اینکه سفیدها فکر می کردند که چون سیاه‌ها رنگ پوستشان سیاه است و ازیک نژاد دیگر هستند ، حتماً " موجودات عجیب و غریبی هستند . اما بشنوید که در قبیله باگومبا یک پسر بچه موففری

سیاه کوچولو به نام جا مبو که خیلی پسر با هوش و زرنگی بود، همراه پدروما در شتوی خانه چوبی زندگی می کردند. یک روز که جا مبو داشت برای خودش کنا رودخانه بسازی می کرد، چشمش افتاد به آن طرف رودخانه و با خودش فکر کرد چرا قسمت ما سیاه ها باید از قسمت سفید پوستهها جدا باشد؟ آن طرف رودخانه چه خبره؟ چه خوبه که برم ویه نگاهی بندازم و بعد به هرسختی که بود یک تکه کنده درخت را قل داد و آورد و انداخت توی رودخانه تا مثل پل بتواند از روی آن عبور کند. از رودخانه ردش رو رفت آن طرف و بعد با خوشحالی شروع کرد به ورجه و ووجه کردن و آوازخواندن . . . مدتی که رفت رسید به خط آهن با خودش گفت: چطوره این خط راه آهن را ادامه بدهم و بروم ببینم به کجا می رسم. مدتی کنار خط راه آهن راه رفت تا اینکه رسید به جایی که ریل از کناریک کوه بزرگ رد می شد. جا مبو با خودش گفت: بهتره چند دقیقه همینجا بنشینم واستراحت کنم. در همین وقت اتفاقی افتاد. یک دفعه سروصدای زیادی از بالای کوه به گوش رسید. همینکه جا مبو به بالا نگاه کرد، دید چند

تا تکه سنگ بزرگ از کوه کنده شده اند و دارند می‌آیند
پایین . جا مبو فوری خودش را کنار کشید و چند لحظه
بعد سنگها با سروصای زیادی افتادند روی خط راه آهن .
جا مبو که حسابی ترسیده بود ، گفت : نزدیک بودها : ...
ولی به خیر گذشت " . بعد یک دفعه با خودش فکرکرد مبار
کن ببینم این سنگها راه آهن را گرفته . اگرalan قطار
بخواهد رد بشه می خوره به سنگها و داغون میشه . " حا لا
با ید چکارکتم ؟ "

و چون جا مبو بچه ، خیلی عاقلی بود ، تصمیم گرفت که برود
و هرچه زودتر به سفید پوستها خبر بد من با عجله شروع
کرد به دویدن تا بعداً زمدمتی به خانه های آنها رسید و شروع
کرد به فریاد زدن : آهای مردم جمع بشوید ، خط راه آهن
بند آمده . سنگ جلوی راه را گرفته . کمی بعد عده زیلدي
سفید پوست دوراً و جمع شدند و با دیدن پسرک سیاه پوست خیلی
تعجب کردند . یکی از مردم گفت : چیه ؟ چه خبر شده ؟
واسه چی اینجا آمدی ؟ جا مبو هم همه ماجرا را برای مردم
تعریف کرد . مردم اول حرفهای اورا باور نکردند و گفتند :

اویک سیا ه پوست استاز کجا معلوم که راست بگوید؟ . او که
دلش برای ما نسوخته . ولی بچه ها جا مبتو آنقدر خواهش
و التماس کرد که مردم حاضر شدند بیا یندو خودشان از
نزدیک ببینند چی برسراه آهن آمده . جا مبواز جلو و
بقیه هم پشت سوش می دویدند . جا مبتو مرتب می گفت : عجله
کنید ، تا دیرنشده بروید . آخرش ، همه رسیدند نزدیک کوه و
دیدند که چه شده . بله ، خط آهن داغون شده بود سرگهاي
بزرگی وسط آن افتاده بود . همه با عجله برگشتنند به
ایستگاه راه آهن تا خبر بدھند که خط خرابه و فعلاً "نبايد
هیج قطاری حرکت کند . بعد ازا ینکه به ایستگاه خبردادند
و خیالشان راحت شد ، همه دورجا مبتو جمع شدند . یکی از مردم
آمد جلو و درحالی که دستی به سرگا مبتو می کشید گفت :
آفرین پسر خوب . توکار خیلی بزرگی کردی . ما همه از تو
متشرکیم . ولی بگو ببینم توکه سیا ه پوستی و با ما فرق
داری ، چطور حاضر شدی بیا بی و به ما خبر بدھی ؟ جا مبوقفت :
برای من هیج فرقی نمی کردکه شما سیا ه باشید یا سفید .
تنها چیزی که برای من مهم بودا ین بودکه جا ن عده ای انسان

در خطر بود.. ما همه انسان هستیم ، مگرنه؟ مرد جواب داد :

کاملاً " درست است . ما فکر می کردیم که چون شناسیا ه پوست هستید و ما ل یک قبیله، دیگرید، با ما فرق دارید . ولی امروز فهمیدیم که نه تنها همه، ما انسانیم و هیچ فرقی با هم نداریم بلکه شما خیلی هم با هوش وزرنگ هستید . چه بیهتر است که همه از این به بعد با هم یکی بشویم و با هم زندگی کنیم . همه، مردم فریاد زدند عالیه . ما موافقیم و بچه ها . بزودی بزرگان دوقبیله با هم صحبت کردند و از آن به بعد فاصله دوقبیله از بین رفت و همه در کمال خوبی و خوشی با هم زندگی کردند . آنها وحدت و دوستی خودشان را از همان پسر موفر فری داشتند .

ضمیمه ۷ نطق

مربی متن گفتار را برای کودکان می خواند و آنها می خواهد برای جلسه، بعد با آمادگی قبلی صحبت نمایند و در ضمن برخی نکات درباره آداب گفتگو را یادآور می شود :

- ذکر الله ابهی در ابتدای نطق .

- رعایت برشی نکات مثل خودداری از حرکات اضافی-شمرده

صحبت کردن و به همه نگاه کردن در حین صحبت.

متن گفتگو : ما باید همه را دوست بداریم و با یکدیگر

مهربا ن باشیم ، زیرا :

حضرت بهاءالله می فرمایند همه بار یکدارید و برگ یک

شاخصاریعنی همه انسانها مانند میوه ها و برگهای یک

درخت هستند که تفاوتی با هم ندارند.

ارزشیابی :

- مربی از کودکان می خواهد که هر یک این عبارت را ایجاد

نمایند.

- مربی معانی لغات بار و دار را از کودکان می پرسد

(اگر کودکان نتوانستند معنی را بیان کنند تصاویر را

نشان داده ، آنان را راهنمایی می کند).

بازی های ما

هدف : رعایت قواعد و آداب بازی

۱ - میل به مشارکت در بازی

۲ - رعایت نوبت در بازی

۳ - رعایت ایمنی و تندرستی هم بازیها

۴ - اقدام به حفظ وسایل بازی و پاکیزه نگاه داشتن
آنها .

۵ - اقدام به منظم کردن محل بازی بعد از اتمام بازی

۶ - اقدام به جمع آوری وسایل بازی بعد از اتمام بازی

۷ - رعایت همکاری و هماهنگی در بازی

وسائل مورد نیاز :

۱ - مقوا

۲ - ۶ عدد قوطی خالی کمپوت یا نوشابه

۳ - یک عدد توپ تنیس

فعالیت‌های آموزشی :

ضمیمه زمان

- ۱ - مناجات شروع (تکرار مناجات‌های قبلی
ولوح نور محبت الله توسط اطفال)
- ۲ - تعلیم مناجات جدید (قسمت اول)
- ۳ - مروری بر درس گذشته
- ۴ - شعر " بازی باتوب "
- ۵ - بازی : به سوی مریخ
- ۶ - داستان " تصادف "
- ۷ - پذیرایی
- ۸ - بازی
- ۹ - کتاب کارکودک : رنگ آمیزی
- ۱۰ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی :
کاردستی)
- ۱۱ - مناجات خاتمه

تعلیم منا جات جدید

هولله

ای پروردگار این نهال بوستان هدايت را بفيض سحاب
عنایت پرورش ده و این سرو جويبا ر محبت را به نسيم الطاف
اهتزاز بخش . این شمع عشق و شوق را در زجاج الطف از ياد-
هاي اطراف محافظه نما انکانت الکريم ع

مفاهيمی که باید با سؤال و جواب تفهیم گردند:

هولله : اوست خدا سحاب : ابر
نهال : گياه تازه پرورش ده : بزرگ کن
بوستان : گلزار ، باغ

نکات سودمند برای تفهیم منا جات مبارک

هولله

ای پروردگار این نهال بوستان هدايت را بفيض سحاب عنایت
پرورش ده

۱ - کلمه نهال با استفاده ازيك گياه . در غيرايين صور ت

عکس‌گیاه می‌تواند جایگزین شود.

۲ - کلمهء بوسنان با استفاده از تصویر یک باغ که بچه‌ها خودشان نقاشی می‌کنند.

۳ - کلمهء سحاب با استفاده از نشان دادن یک لکه ابر یا تصویر آن.

۴ - نمایش ساده‌ای که در آن گلهای یک باغ را ابرمهربانی سیراب می‌کند.

ضمیمهء ۱ شعر بازی با توب

قشنگ و نازی	توب سفیدم
برم به بازی	حالا من می‌خوام
با دوستای خوب	بازی چه خوبم
با یه دونه توب	بازی می‌کنم
توب سفیدم را	چون پرتمی‌کنم
می‌ره تو هوا	از جامی پرمه
تو زمین ورزش	قل قل می‌خوره
چهار و پنج وش	یک و دو و سه

ضمیمه ۲

" بازی " به سوی مریخ "

برای اجرای بازی مربی تصویر مربوط به این بازی را روی مقوای بزرگی می‌کشد و سپس با همکاری کودکان شش کارت مستطیل شکل کوچک (تعداد این کارت‌ها باید برابر تعداد کودکان باشد) که درست مثل همدیگر باشند از مقوا درست می‌کند و روی هر کدام از آنها از ۱ تا ۶ دایره می‌کشد، به طوری که هر کارت نشانگر یک عدد باشد بعد هر یک کارت بازیگران به نوبت باید از پشت یکی از کارت‌ها را انتخاب کنند وطبق تعداد دایره‌های آن کارت ، مهره‌ای که برای خودش انتخاب کرده و در نقطه شروع بازی گذارد است جلو بیرد . هر کس بتواند زودتر موشکش را در مریخ فرود بیاورد بروندۀ بازی است .

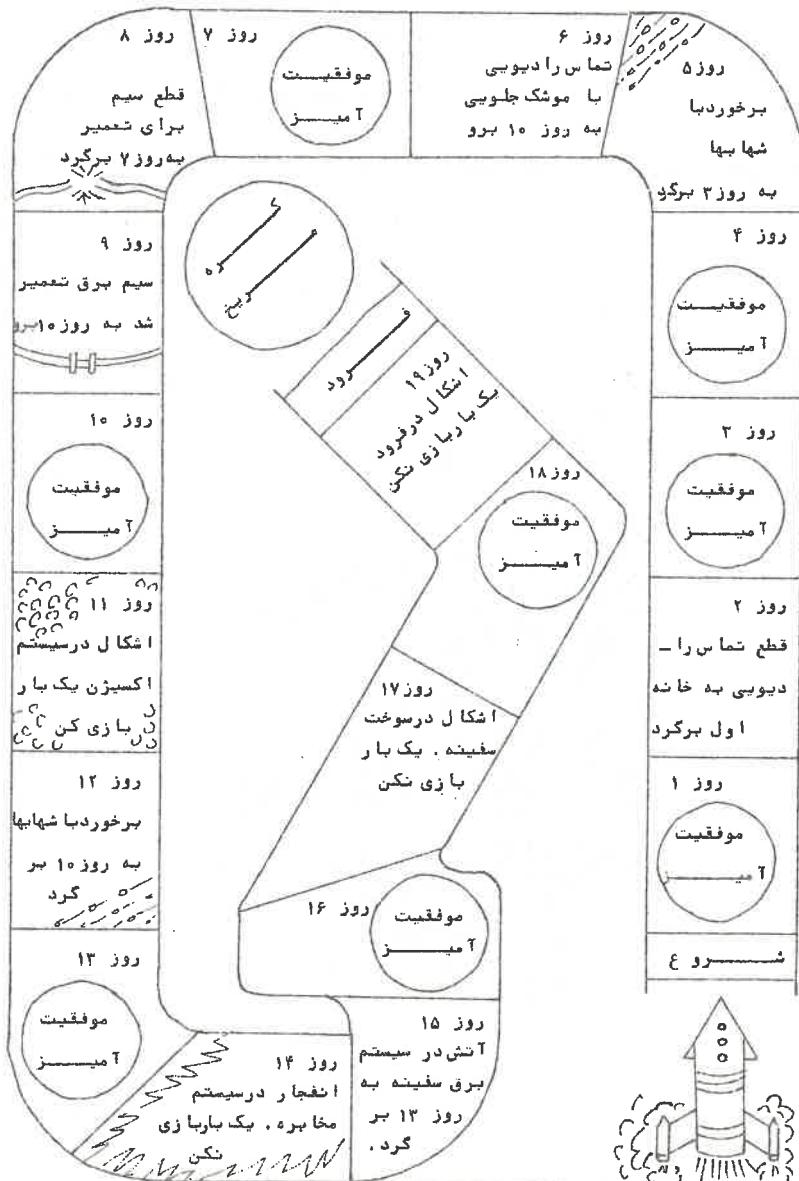
بعد از پایان بازی (در صورتی که بازی طولانی شد ، بعد از حدود ۱۵ دقیقه که از بازی بچه‌ها گذشت) مربی می‌گوید : بچه‌ها می‌دانم که بازهم دوست دارید بازی کنید ، ولی با یادا بین را بدانید که اگر قرار بآشدم ماتمماً اوقاتمان را به بازی کردن بگذرانیم دیگر نمی‌توانیم به کارهای دیگر برسیم . همان طورکه امروز اگر تمام وقتتان را صرف بازی

کنید دیگر نمی توانم برا یتان داستان تعریف کنم و
نکاتی که در حین بازی باید به آن اشاره گردد:

- رعایت نوبت در حین بازی
- بردن آویا ختن ما در بازی با عصبانی و احیاناً "بی ادبی
به دوستمان نشود.

- مراقبت از وسایل بازی (مجله ورقا)

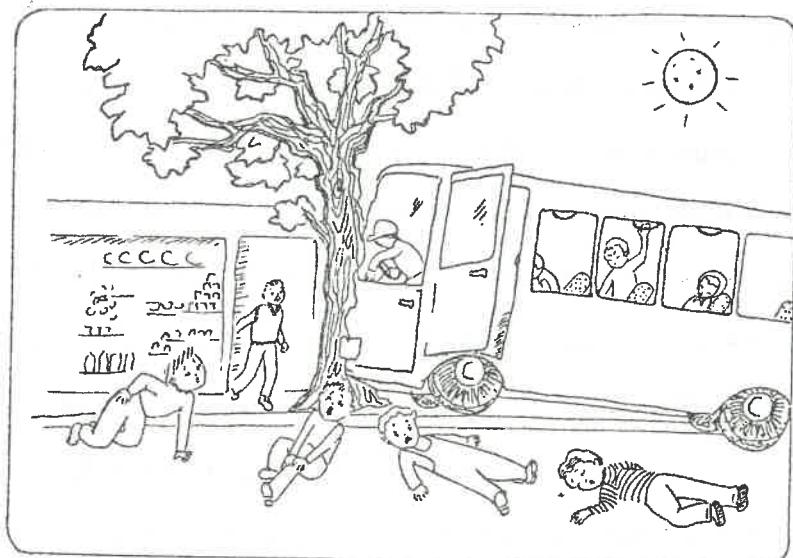




مهران پسروکوچک و مهربانی بودکه همراه با خانواده‌اش به تازگی منزل خودرا عوض کرده، به محل جدیدی رفته بودند. مهران از اینکه از دوستان خود جدا می‌شد، بسیار ناراحت بود. اما مادرش مرتب به او می‌گفت: مهران جان من مطمئن هستم که در محل جدیدهم دوستان خوبی پیدا خواهی کرد. چند روزی از جایی آنها گذشته بودکه دریک بعد از ظهر مهران از کوچه صدای بچه‌ها بی راشنید که با هم بازی می‌کردند. او خوشحال به طرف کوچه دوید و بچه‌ها بی را دید که سرگرم بازی فوتیال بودند. درکناری ایستاد و بازی آنها را تماشا کرد. اما بعد از اینکه مدتی گذشت و کسی به او توجهی نکرد رویه بچه‌ها کرد و گفت: سلام بچه‌ها اسم من مهران است اجازه می‌دهید من هم با شما بازی کنم. بچه‌ها نگاهی به او کردند و گفتند: نه ما دیگر برای بازی کسی را لازمند نداریم و دوباره به بازی خود ادامه دادند.

آن روز مهران خیلی ناراحت شد، اما به خودش گفت: فردا

زودتر از خانه بیرون می‌آیم تا مرا هم به بازی راه بدهند.
 اما فردا هم او را به بازی راه ندادند و تنها در گوشه‌ای
 نشست و بازی آنها را تماشا کرد. روزها به همین ترتیب گذشت
 تا اینکه مهرا ن تصمیم گرفت در منزل بما ندو با اسباب بازی
 ها پیش بازی کند. یک روز سرگرم بازی بود، ناگهان صدای
 بسیار بلند و وحشتناکی از کوچه به گوشش رسید. با عجله
 به طرف کوچه دوید. و ناگهان ازشدت ناراحتی فریادی کشید
 چراکه اتوبوسی را مشاهده نمود که به یکی از درختان کوچه



خوردۀ بود و چندتا از بچه‌ها هم به روی زمین افتاده بودند و ناله می‌کردند.

مردم به طرف بچه‌ها دویدند و آنها را از روی زمین برداشتند و به بیمارستان رسانیدند. مهران از این اتفاق بسیار ناراحت شد. نگران حال بچه‌ها بود که چه به سرشار آمده است. از این روازما درش خواهش نمود که اورابه بیمارستانی که بچه‌ها در آن بستری بودند، ببرد.

مهران فردای آن روز اسباب بازی‌ها بیش را در کیسه‌ای ریخت و به ما در شگفت: مادر جان اجازه دهدیدا ینها را برای بچه‌ها



بیرم . حتما " در بیمارستان حوصله شان مرمی رود . مادر لب خندی زد و گفت : اشکالی ندارد پسرم . اسباب بازیها بسیار سنگین بودند مهرا ن و ما در ش به سختی توانستند آنها را به بیمارستان ببرند . مهرا ن وقتی که دوستاش را دید به طرف آنها رفت و گفت : خدارا شکرکه حال شما خوب است . من خیلی نگران بودم . دلم می خواست هرچه زودتر شما را ببینم . سپس از مادر ش خواست که اسباب بازیها را به بچه ها بدهد . بچه ها که دیدند مهرا ن چقدر مهربان است ، از کار خود پشیمان شدند . یکی از بچه ها نگاهی به مهرا ن کرد و گفت : مهرا ن بیهتر است خوب در فوتیا ل تمرین کنی ، چون وقتی که از بیمارستان آمدیم با یدبا هم یک بازی خوب را بیندازیم . مهرا ن که خیلی خوشحال شده بود ، با خنده و صدایی بلند گفت : پس هرچه زودتر خوب شوید ... که ناگهان پرستاری وارد اتاق شدو گفت : کوچولو اینجا بیمارستان است ، لطفا " آهسته صحبت کن و بعد همگی با هم زدند زیر خنده .

(مجله ورقا)

ضمیمهٔ ۴ "بازی"

مربی با کمک کودکان ۶ عدد قوطی خالی را که از قبل تهییه کرده‌است، درسه ردیف قرار می‌دهد (ردیفاً ول یک قوطی، پشت آن، دو عدد و در ردیف سوم سه قوطی) سپس از بچه‌ها می‌خواهد که در یک ردیف پشت سرهم قرار گیرند و به نوبت هر کدام توب را به سوی قوطی‌ها پرتاب کنند. در این بازی هر کدام از بچه‌ها که توب را انداخت، بعد از ثبت امتیازات او به دستور مربی قوطی‌ها را برای نفر بعدی مرتب می‌کند. در پایان هر کدام از بچه‌ها که قوطی‌های بیشتری بیندازد و درنتیجه امتیازات بیشتری بگیرد، برند است.

نکاتی که در حین بازی باید به آنها اشاره کرد:

- در هنگام بازی نوبت را رعایت کنیم . . .
- مراقب باشیم که توب به اشیای شکستنی نخورد.
- سروصدای زیاد نکنیم تا صاحبانه نا راحت نشود.
- بعد از اتمام بازی وسائل بازی را جمع کرده درجای

خود قرار دهیم .

ارزشیابی :

- ۱ - مرتبی رعایت قواعد و آداب بازی کردن با دوستان را از بچه ها سوال می کند .
- ۲ - معنی کلمه بوستان را با استفاده از تصویر یک باغ که خودشان نقاشی کرده اند سوال می کند .
- ۳ - مشکلات عدم رعایت نوبت دیگران در بازی را از بچه ها سوال می کند اگر نتوانستند توضیح دهند خودش ، توضیح دهد .

حضرت بھاء اللہ می فرمائیں دے:
 "اًنْزُلْنَا وَبِكَارِيٍّ وَ تَنْبِلِيٍّ
 لَدِي الْحَقِّ مَحْبُوبٌ نَبُودُهُ وَ نَيِّسْتُ"
 (اخلاق بھائی صفحہ ۶۵)

ورزش، جنبش، کوشش

هدف : کوکد بھ ورزش و جنبش می پردا زدواز سستی و تنبلی
 می پرھیزد ۔

- ۱ - اقدام بھ ورزش و جنبش
- ۲ - پیروی از مشورت والدین و مرتبی برای تعیین وقت بازی ، مدت بازی و ختم آن ۔
- ۳ - اقدام کوکد بھ حرکتها موزون همراه با موسیقی
- ۴ - اطاعت از والدین و مرتبی در نوع بازی
- ۵ - پیروی از والدین و مرتبی برای تعیین اوقات کار بازی و یادگیری درس

- ۱ - مناجات شروع
- ۲ - تعلیم مناجات جدید (قسمت دوم)
- ۳ - مروری بر درس گذشته
- ۴ - گفتگو به همراه تصویر
- " ۱۰ ۲ بازی " توب شیطان "
- " ۱۰ ۳ داستان " وظیفه مهرداد "
- " ۷ ۴ بحث و گفتگو
- ۸ - پذیرائی
- " ۲۰ ۵ کاردستی " آدمک ورزشکار "
- " ۵ ۶ شعر " مورچه پرکار "
- ۱۱ - فعالیت آزاد ، بازی
- ۱۲ - مناجات خاتمه

وسائل مورد نیاز : دگمه فشاری ، توب بازی ، یک
دستمال پارچه‌ای ، مقداری نخ
و مقوا

ای پروردگار این نهال بوستان هدایت را بفیض
صحاب عنا پیت پرورش ده و این سرو جویبا و محبت را به نسیم
الطا فاهتزاز بخش. این شمع عشق و شوق را در زجاج الطاف
از بادهای اطراف محافظه نما انکانت الکریم . ع ع

منا هیمی که باید با سؤال و جواب تفهیم گردند:

سرو : یک نوع درخت سرسبیز

جوپیار : نہر آب

نسمیم : باد ملایم

اہتزازبخش : بہ حرکت آور

نکات سودمند برای تفهیم مناجات مبارک :

"..... واين سرو جويبا رمحبت را به نسيم الطاف اهتزاز
خشنود"

۱- کلمه سرو با استفاده از نشان دادن درخت یا تصویر آن :

۲ - کلمهٔ جو پیاربا استفاده از تصویر.

۳ - کلمه، اهتزاز بخش را با فوت کردن گیا هی که در اثر آن تکان بخورد، مثال زنده، آن برگ درختان درباد ملایم است.

۴ - تفاوت کلمات نسیم و با د روشن گردد.

ورزش ۲

ضمیمه ۱



یکی از بهترین راههای سالم ماندن ورزش کردن است:

دویدن، پریدن، درهوای آزاد قدم زدن و بازی.

این بهترین راه نرمش و پرورش اندام است.

دخترها و پسرهای تنبلی که همهاش یک جا می نشینند و از جا
تکان نمی خورند، نه مثل بچه های دیگرسالم و سرجالند و



نه مثل آنها می توانند
تفریح کنند و خوش باشند
اگر بنا باشد که از صبح
تا شام یک گوشه ہنشنید،
نه بدودید و نه بپرید و نه راه—
پیماشی کنید، از همه چیز و همه کار
عقب می مانید.

خوب، با این وضع اگر تنبل با رقبیا یید
هیچ جای تعجب نیست.

ورژش کنید
هر جور ورزشی که دوست دارد، چون
ورژش خیلی برای شما خوب است.
یا دتان باشد که هرجور ورزشی
بکنید، راحت تر و سالم تر و قشنگ
ترا ز همیشه می شوید

"نوشته از : موئرو لیف"

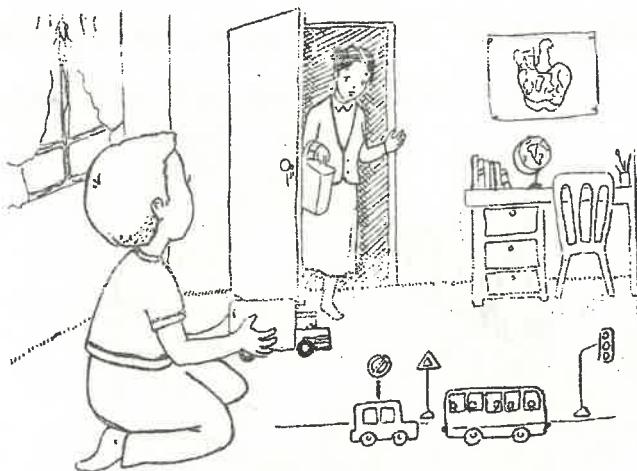
هدف این بازی به تحرک در آوردن کودکان است .
 کودکان به شکل دایره ای با فاصله کافی از هم قرار می -
 گیرند . مربی توب را به دست یکی از کودکان می دهد .
 سایر کودکان می خوانند :

دیگر کن تو دست نمونه	این توب ، توب شیطونه
از بازی بیرون می مونه	تو دست هر کس بموشنه

در زمانی که کودکان این شعر را می خوانند ، دستمال یا توب را نیز دست به دست رد می کنند . وقتی کودکان کلمه "می مونه" را گفتند ، توب دست هر کس بود از بازی بیرون می رود . بازی تا وقتی که تنها یک نفر باقی بماند آدامه می یابد .

"وظیفه مهرداد"

مهرداد با اسباب بازی هایش بازی می کرد که مادرش اوزرا صدزاد، مهرداد وقتی سرش را به طرف مادر برگرداند، متوجه شد که او لباسها یش را عوض کرده است و ساکی در دست دارد و آماده بیرون رفتن است. مهرداد از مادر خود سئوال کرد:



"مادر، کجا می روید؟" مادر در چواب گفت: "می رو م میوه و نسان بخرم. مینا خواهert در آن اتاق مشغول بازی است. ممکنه یک مدت دست از بازی برداشی و مواظب مینا باشی تا من برگردم؟" مهرداد گفت: "بله حتماً" این

کار را می کنم " . ما در چند بار سفارش کرد و از خانه خارج شد .

مهرداد به آن اتاق رفت تا از مینا مواضع کند . خواهر کوچکش " مینا " مشغول بازی بود . مهرداد کمی در آن اتاق ماند تا اینکه حوصله اش سرفت و با خود گفت : " مینا که کاری نمی کند و سرگرم بازی با اسباب بازیها یش است . خوبه من هم بروم و خودم بازی کنم . " با این فکر از اتاق خارج شد و رفت تا به بازی خود ادامه دهد .



مدت زیادی سرگرم بازی شد و به کلی مینا را فرا موش کرد .
بعدا زمان طولانی ناگهان به یاد مینا و سفارش های مادر

افتاد . با عجله به طرف اتاقی که مینا در آنجا بود، دوید
 اما متوجه شد که مینا در اتاق نیست . تمام اتفاقهای متول
 را جستجو کرد، ولی اشی از مینا پیدا نکرد . نمی دانست
 که مینا کجا رفته است . خیلی ناراحت بود، چون می دانست
 به سبب سهل انگاری و اشتباه او مینا گم شده بود . ناگهان
 چشمش به در ورودی منزل افتاد که بازبود . سریع به طرف
 در رفت . مهرداد متوجه شد که سروصدایی از راه رو پائین
 پله ها می آید و چند نفر مشغول صحبت می باشند . با
 سرعت به طرف پائین رفت به یکباره نگاهش به مینا که سرو
 صورتش زخمی شده بود و ما در شاورا بغل کرده بود، افتاد .



مهرداد از اشتباه خود خیلی ناراحت بود . مادرکه با
ناراحتی به مهرداد نگاه می کرد ، گفت : " آیا مین
فرا موش کرده بودم که به تو بگویم کاملاً " از مینا مواظبت
کنی یا تو فرا موش کرده این کار را بکنی ؟ " ببین چه
اتفاقی افتاده است : مینا از بالای پله ها به پایین افتاده
و تمام بدنش زخم شده است . شاید آنقدر سرگرم بازی بوده -
ای که اصلاً" مینا را فرا موش کرده . "

مهرداد که خیلی ناراحت شده بود، به مادرش نگاهی کرد و گفت: " ببخشید مادر، من یا دم رفت که چه حرفها و سفارش- هایی به من کرده بودید. درسته من اشتباه کردم و با یاد بیشتر مواظب با شموبه جای بازی به وظائفی که به من سپرده می شود خوب عمل کنم .

همهء همسایه ها جمع شده بودند و این صحنه را تماشای می کردند.

مهرداد و مادرش، مینا را به درمانگاه برداشت از خمها یش را پانسما نکنند. مهرداد که متوجه اشتباه خودش بود، تصمیم گرفت از آن به بعد زمانی که وظیفه‌ای به او سپرده

می شود، دست از بازی بردارد و آن وظیفه را خیلی خوب
انجام دهد.

ضمیمه ۴

مربی این پرسشها را به ترتیب می کند، پس از استماع نظر
کودکان در باره هر سؤال، به نکات مربوطه به جواب همان
سؤال اشاره می نماید:

۱ - اگر ما برای مدت طولانی هیچ گونه حرکت و بازی نکنیم
چه می شود؟

(کسل و خسته می شویم، تنبل و سست می شویم، سلامت
و نشاط خود را از دست میدهیم.)

۲ - اگر کسی تمام روز را به بازی و ورزش بگذراند چه می شود؟
(خیلی خسته می شود، ممکن است مریض شود، به کارهای
دیگرش نمی رسد، از همه چیز واز همه کار عقب می ماند).

۳ - شما در طول روز، به جز ورزش و بازی چه وظایفی دارید?
(کمک به پدر و مادر، کمک به خواهرو برادر، مرتب کردن

و سائل شخصی و ...)

ضمیمه ۵

مربّی با استفاده از کتاب کارکودک ، به کودکان کمک می‌کند تا شکل آدمک ورزشکار را درست کنند.

شکل سر ، بدن ، پاها و دستهای آدمک ورزشکار را از مقوا ببرید ، دستهای و پاهارا با دکمهٔ فشاری به بدن وصل کنید تا هنگام بازی ، به راحتی حرکت کنند . از سه تکه نخ محکم یکی بلند و دو تا کوتاه - هم به این شرح استفاده کنید :

الف : مطابق شکل ، دوسوراخ کوچک در دو طرف بازوها و پاهای ایجا دکنید و نخهای کوتاه را آنها عبور دهید و گره بزنید .

ب : نخ بلند را به وسط نخهای دست و پا ببندید ، توجه داشته باشید که دنباله نخ با یادا زپشت عروسک آویزان باشد .

ج : نوک کلاه عروسک را هم سوراخ کنید و نخ از آن بگذانیم ،

این نخ برای آویزا ن کردن عروسک است .
 ۵ : نخ وسط را از پایین بکشید ، عروسک به حرکت درمی آید .
 و (کودکان می توانند آدمک ورزشکار خویش را به دلخواه رنگ آمیزی کنند) . (شکل ها والگوهای در صفحه دیگر و در کتاب کارکودک آمده است) .

ضمیمه ۶

مربی شعر زیررا چند با رمی خواند تا بچه ها تکرا رکنند .
 (مربی قبله " می تواند ماسک انگشتی مورچه را تهیه کند و به رسم نمایش شعرو را بخواند) :

من مورچه	پرگارم	ازتبلي بيزارم
تو شهر يا آبادى	كارمي كنم با شادي	اي كوچولوي خندا
كودك شيرين زبان	گرم تلاش و کار شو	صبح سحر بيدار شو

ارزشيا بسى :

- ۱ - ملاحظه کتاب کارکودک در مورد کاردستی .
- ۲ - هر کدام از بچه ها یکی از حرکات ورزشی را که در این هفته انجام داده است ، در کلاس تکرار کند .

درس یا زدهم حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"... باشد ملاحظه حیوان را بسیار داشت و
و بیشتر از انسان رحم نمود..."
محبت به حیوانات
(ماهده آسمانی جلد ۵ ص ۱۹)

هدف: علاقه به مراقبت از حیوانات:

۱ - اطفال برخی از حیوانات اهلی را از پاره‌ای

حیوانات وحشی بازمی‌شناست.

۲ - فایده‌های برخی از حیوانات را می‌دانند.

۳ - غذای حیوانات آشنا را می‌شناست

۴ - حیوانات سودمند را از حیوانات مضر به حال

انسان بازمی‌شناست.

۵ - برای حفظ جان و سلامت حیوانات اقدام می‌کند.

۶ - از رنجورشدن حیوانات غمگین می‌شود.

۷ - درباره حیوانات و طرز زندگی آنها پرسش‌های با

معنی می‌کند.

ضمیمه زمان

فعالیت‌های آموزشی :

- ۱ - مانا جات شروع (تکرار مانا جات دروس
اول تا سوم توسط اطفال)
- ۲ - مروری بر درس گذشته
- ۳ - داستان " مادر ، مادر است "
- ۴ - شعر
- ۵ - گفتگو
- ۶ - بازی " گرگ بد جنس "
- ۷ - پذیرایی
- ۸ - کتاب کار کودک " ماز "
- ۹ - مسابقه " خانه من کجاست؟ "
- ۱۰ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی :
نمایش شعر ضمیمه ۲ یا کاردستی)
- ۱۱ - مانا جات خاتمه

وسائل مورد نیاز :

- کارتهای مربوط به مسابقه

ضمیمه ء ۱

" مادرما دراست ۲ "

یک روز غروب ، را وی سنجابی را دیدکه با بچه اش روی شاخه
درخت انبه نشسته بودند . آن دو سرگرم خوردن انبه رسیده
بودند .



را وی سنگی برداشت به طرف سنجاب مادر و بچه اش انداد خست .
سنجب ما در ترسید و انبه را رها کرد . انبه از روی درخت
به زمین افتاد . سنجاب کوچولو هم که هنوز انبه را رها
نکرده بود ، همراه آن به زمین افتاد . سنجاب کوچولو تا
خواست فرا رکند ، را وی او را گرفت و به طرف خانه دوید ، صدای

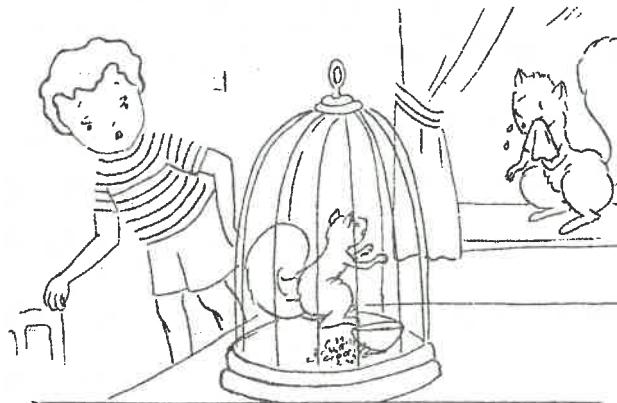
گریهء سنجاب ما دراز پشت سرشنیده می شد .. را وی سنجاب
کوچولورا خیلی دوست می داشت . دلش می خواست این
کوچولوی زیبا را پیش خودش نگه دارد . اورا در قفسی گذاشت
وبه اتفاقش برد .



یک مشت برنجک و یک کاسهء آب در قفس گذاشت و برای بازی از
خانه بیرون رفت . وقتی را وی به خانه برگشت ، هواتا ریک
شده بود . به طرف اتفاقش دوید تا سنجاب کوچولو را به بیند .
وقتی که را وی در اتفاقش را باز کرد ، دید سنجاب ما در کنار
قفس نشسته است . همینکه چشم سنجاب ما در به را وی افتاد ،
از پنجه فوار کرد .

را وی جلورفت و با دقت به سنجاب کوچولو نگاه کرد. سنجاب کوچولو برنجکها را نخوردۀ بود، اما چند تکه آن به کف قفس افتاده بود. را وی فهمید که آن آن به ها را سنجاب مادر برای سنجاب کوچولو آورده است. او، چون دلش نمی خواست سنجاب مادر به اتفاق بیاید و به سنجاب کوچولو غذا بدهد، پنجره اتفاق را بست و رفت شامش را بخورد. وقتی که به اتفاق بر گشت، دیدکه سنجاب مادر پشت پنجره نشسته است. را وی دوید تا اورا از آنجا دور کند. پنجره را که باز کرد سنجاب مادر ناپدید شده بود. را وی روی صندلی نشست و سرگرم خواندن کتاب شد، اما بُنگا هش به پنجره بود.

چند دقیه بعد، دیدکه بیرون پنجره چیزی تکان می خورد



سنجب ما دردوبا ره برگشته بود . را وی چوبی برداشت و به طرف پنجره دوید ، اما سنجب ما در پیش از آنکه را وی به او برسد رفته بود . را وی چند بار به پنجره ضربه زد تا سنجب ما در را بترساند و از آنجا دورش کند ، اما همینکه سرجا بیش برگشت ، سنجب ما دردوبا ره به طرف پنجره آمد . را وی خشمگین به طرف پنجره دوید ، اما سنجب ما در به سرعت در تاریکی ناپدید شد .

را وی تصمیم گرفت سنجب ما در را چنان تنبیه کند که دیگر آن طرفها پیدا نشود . رفت و پشت پرده پنهان شد و منتظر سنجب ما در ماند . مدت زمانی گذشت ، اما سنجب ما در ببر - نگشت ، با زهم صبر کرد . اما از سنجب ما در خبری نشد . را وی فکر کرد تا زمانی که او در اتاق است سنجب ما در جرئت برگشتن به آنجا راندارد . پس ، به رختخواب رفت ، امسا چراغ را خاموش نکرد . در رختخوابش دراز کشید و چشم به پنجره دوخت . آنقدر منتظر ماند تا سنجب ما دردوبا ره برس گشت .

را وی دلش می خواست ببیند که سنجب ما درجه می کشد .

او بی آنکه حرکتی بکند مشغول تماشا شد . سنجاب ما در مدتی روی لبه پنجره نشست . با دقتنگاهی به اطراف انداخت بعد ، به آرا می بچهاش را صدائی زد . سنجاب کوچولو با گریه به ما در شجواب صدارا داد . ما در چند دقیقه‌ای ساكت ماند و دوباره بچهاش را صدائی زد .

سنجاب کوچولو درحالی که گریه می کرد ، با صدای بلند ما در خود را مداد زد . سنجاب ما در روح قفس پرید . هردو ، از دیدن یکدیگر خوشحال شدند . سنجاب ما در صدای محبت آمیزی از خود در می آورد و سنجاب کوچولو با گریه به او جواب می داد . به زودی صدای گریه سنجاب کوچولو قطع شد . او خوابش برده بود ، اما ما در شجواب مانده بود و با دقتنگاه می گرد . هر چند وقت یک بار هم صدایی می کرد . مثل اینکه به بچهاش می گفت که راحت باش من پهلوی توهstem . راوی نتوانست بخوابد ، او تا صبح سرگرم تماشای آن دوشد .

هنگامی که راوی از رختخواب برخاست . سنجاب ما در با صدای بلند بچه اش را صدا کرد ، مثل اینکه با این کار می خواست اور از خواب بیدار گشت . بعد ، با سرعت از پنجره بیرون دوید .

سنجب کوچولو وقتی که از خواب بیدار شد و دیدکه ما درش از آنجا رفته است، شروع به گریه کرد. او ما درش را می خواست را وی دلش به حال سنجب کوچولو سوخت و خیلی غمگین شد. آرزو کرد ای کاش اورا از ما درش جدا نکرده بود.

را وی سنجب کوچولورا از قفس بیرون آورد و به طرف درخت انبه دوید. از درخت با لارفت و با دقت سنجب کوچولو را روی شاخه ای گذاشت. بعد، از درخت پایین آمدوکمی دورترایستاد. ناگهان سنجب ما در را دیدکه با سرعت از درخت با لارفت. ما در و فرزند هم دیگر را صدا کردند. در آغوش گرفتند، بیوسیدند. را وی متوجه شدکه آن دو چقدر یکدیگر را دوست داشته و دارند. او بسیار خوشحال بود که بچه را پیش ما درش برگردانده است.



مربی این شعر را برای کودکان می خواند:



یک شب که برف نشسته بود رو درخت

تو کوچه زوزه می کشید باد سخت

پنجره واشد، سوز و سرما رسید

پشت سرش یک بلبل ازراه رسید

حیوونی دم نمی زد

بالها شو به هم نمی زد

دست که زدم تنفس مثل آتیش بود

هوا هنوز تو کوچه گرگ و میش بود

چشمها شو وقتی به چشای من دوخت

دلم براش خیلی سوخت

گرفتمش تو دستم ، پنجره ها رو بستم

تو رختخواب پریدم ، لحاف به روش کشیدم

شبها رفت ، روزها رفت ، سرما می گوچه ها رفت

بهارا و مد ، گل درا و مد توبا غا پرکشیدند تو آسمان کلاغا

بلبل من خوب شده بود پیش من



دل تو دلش نبود و اسه پر زدن
منم که آواز او نو می خواستم
روزی او نو کنار تخت گذاشت
یواشکی روی درخت گذاشت
بلبل زیبا وقتی گلهای را دید
پرنده های باغ و صحراء رو دید
بالی زد و پر کشید
به آرزوها شرسید.

— مربی در صورت امکان از نوار "جمجمک برگ خزون" ۳،
استفاده نماید.

(نشر فرهنگی بهنوش)

ضمیمه ۳

مربی با اشاره به داستان و شعر از کودکان سؤال مینماید:
آیا می دانید چرا نباید به حیوانات اذیت کنیم؟ پس از
استماع نظرات کودکان با استفاده از مضا مین بیانات مبارک
حضرت عبدالبهاء، توضیحاتی را درباره محبت و رحم به
حیوانات بیان می نماید. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

" اطفال را از صفرسن نوعی تربیت نمایند که بی نهایت به حیوان رئوف و مهربان باشند . اگر حیوانی مریض است در علاج او کوشند ، اگر گرسنه است اطعام نمایند و اگر تشنگ است سیراپ کنند ، اگر خسته است در راحتی بکوشند ... " ۴

" باری احبابی الهی باید نه تنها به انسان رافت و رحمت داشته باشند بلکه باید به جمیع ذیروح نهایت مهربانی نمایند زیرا حیوان با انسان در احساسات جسمانی ... مشترک است ...

احساس واحد است خواه اذیت به انسان کنی و خواه اذیت به حیوان ابدا " فرقی ندارد ، بلکه اذیت به حیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان زبان دارد شکوه نماید ، آه و ناله کند ... ولی حیوان بیچاره زبان بسته است . نه شکوه تواند نه بده شکایت ... مقتدر است . " ۴

ضعیمهٔ ۴

با زی گرگ : یک کودک بعنوان گرگ و یک کودک نیز به عنوان

ما در انتخاب می شوند . سایر کودکان در پشت سرما در قرار می گیرند .

با شروع بازی ، گرگ ، سعی می کند کودکان را بگیرد و ما در نیز با به چپ و راست رفتن ، از این کار جلوگیری می کند . در صورتی که گرگ موفق به گرفتن هر یک از بچه ها بشود به دنبال گرفتن سایر بچه ها می رود . کودکی که دستش در دست گرگ است باید سعی کند خودرا به مادر برساند . در صورتی که موفق شود ، گرگ از بازی خارج می شود و بازی به همین ترتیب و با انتخاب فرد دیگر به عنوان گرگ ادامه می یابد .

ضمیمه ۵

کتاب کار کودک (ماز) : مربی کودکان را راهنمایی می کند تا ابتدا با چشم راه جوچه را دنبال کنند و سپس با کشیدن یک خط راه آن را نشان دهند .

غمیمهٔ ۶ (مسابقهٔ خانهٔ من کجاست؟)

ابتدا مربی تصاویر کتاب کارکودک را جدا می‌کند و به طور ^{علیاً} کامل روی مقوا می‌چسباند، سپس قطعات تصاویر را از هم جدا می‌نماید. قسمت نقطه چین در تصویر را جدا می‌کند و روی کارتاهای دیگر (در همان قطعات) می‌چسباند. بدین ترتیب از هر تصویر دو کارت تهیه شده است که کودکان با یاد خانه هر حیوان را حدم بیشند و کارت مربوطه را جور نمایند.

- مربی کودکان را به دو گروه تقسیم می‌کند و کارتاهای را به ترتیب در اختیار گروهها قرار می‌دهد تا در مدت زمان معین (مثلًا " ۵ دقیقه) جور نمایند. هر گروه که تعداد بیشتری از کارتاهای را جور نمود، برنده، مسابقه است.

- مربی پس از پایان مسابقه به این نکات و سئوالات اشاره می‌نماید :

چگونه می‌توانیم محیط زندگی حیوانات را حفظ کنیم؟ محل زندگی آنها را تمیزنگاه داریم و خانه آنها را خراب نکنیم . مثلًا " : خانه بعضی پرندگان (مثل گنجشک و پرستو) روی

شاخه درختان است ما برای حفظ محیط زندگی آنها ، باید
شاخه درختان را بشکنیم یا خانه آنها را خراب کنیم .
- خانه ما هی را چگونه می توانیم حفظ کنیم ؟ آب را کثیف
و آلوده ننماییم . . .
- خانه مورچه را چگونه می توانیم حفظ کنیم ؟ آن را خراب
نکنیم زیرا راه آنها بسته می شود .

ارزشیابی

(مربّی در وقت مناسب متن گفتگوی ذیل را یک با ربرای کودکان
توضیح می دهد و ازانان می خواهد تا برای هفته آینده از
حفظ و آماده اجرا باشند) . پرسیدن متن گفتگو **الله** ابھی
من . . . هستم .

ما باید حیوانات را درست بداریم ، آنها را **اذیت نکنیم**
زیرا آنها هم مثل ما درد را احساس می کنند و ناراحت
می شوند . اگر گرسنه هستند باید به آنها غذابدهیم ، اگر
تشنه هستند باید به آنها آب بدهیم .

دوس دوا زدهم

دوره، مروار مفا هیم دروس گذشته

			فعالیت های آموزشی :
ضمیمه	زمان		
			۱ - مناجات شروع
			۲ - تعلیم مناجات جدید (قسمت سوم)
			۳ - مروری بر دروس گذشته
۱۰ دقیقه	۱	۱	۴ - گفتگو همراه با تصویر
" ۱۵	۲	۲	۵ - بازی " پرندگان در قفس "
" ۱۰	۳	۳	۶ - داستان " یک مشت نقل رنگی "
			۷ - پذیرایی
" ۱۰	۴		۸ - شعر " در آسمان خانه "
۳۰			۹ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی کار دستی)
۵			۱۰ - مناجات خاتمه

- چهار عدد قوطی خالی شیر خشک

تعلیم مناجات جدید (قسمت سوم)

هـ وـ الـ لـ لـ هـ

ای پروردگار این نهال بوستان هدایت را بفیض سحاب عنایت
پرورش ده و این سرو جویبار محبت را به نسیم الطاف اهتزاز
بخش این شمع عشق و شوق را در زجاج الطاف از بادهای اطراف
محافظه نما انکانت الکریم .

ع

مفاهیمی که باشد با سوال و جواب تفهیم گردند:

زجاج : شیشه چراغ
 ع : عبدالبهاء عباس
 محافظه نما : مواظبت کن

نکات سودمند برای تفهیم مناجات مبارک

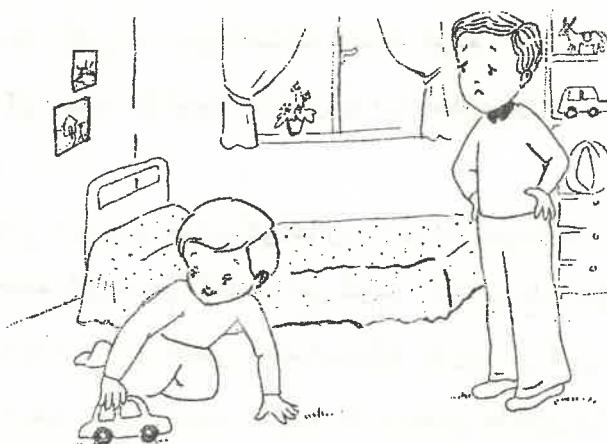
... این شمع عشق و شوق را در زجاج الطاف از بادهای اطراف
حافظه نما انگانتال کریم .

۴

- ۱ - تفهیم کلمه زجاج با استفاده از نشان دادن حباب
چرا غ یا حتی شیشه یک لامپ ساده .
- ۲ - فعالیت سادهای که در آن از شمع استفاده میشود .
شمع را معلم روشن نموده از بچه ها می خواهد آنرا
فوت کنند . شمع برای حتی خاموش می گردد .
حال شمع را در داخل حباب چرا غی که تهییه نموده است ،
قرا رمی دهد ، بچه ها هر چه سعی کنند نمی توانند با
فوت شمع را خاموش کنند . شمع محافظه می شود .

مربی با استفاده از تصاویر مربوطه متن ذیل را برای کودکان بیان می کند:

بچه ها صحبت امروزما درباره پسرزنگ و با هوشی به اسم حمید است. البته حمید هم مانند شما هنوز به مدرسه نمی رو در خانه با اسباب بازی هایش بازی می کند. امروز پدر حمید برای او یک ماشین خریده است. حمید همیشه خوشحال و خندان است و کمتر نراحت می شود ولی امروز ناراحت است. می دانید چرا؟ برای اینکه سعید برادر کوچکتر حمید ماشین او را بر



داشته و با آن بازی می کند و حاضر نیست ماشین را به حمید بدهد تا او هم بازی کند. حالا به نظر شما حمید باید چکار کند؟



بله بچه ها یک راه این است که حمید گریه کند. اما به نظر شما اگر حمید با گریه ماشین را از سعید بخواهد، چه می شود؟

مربی بعد از استماع جواب کودکان، ادامه می دهد: بله بچه ها حمید گریه می کند و می گوید ماشین مال من است ماشینم را بده، تو خیلی وقت است که بازی می کنی حالا نوبت من است. اما سعید باز هم با سرخستی ماشین را در بغل گرفته است و آن را به حمید نمی دهد. حالا حمید نه تنها

ماشین را از سعید نگرفته بلکه از گریه کردن هم خسته شده است.

خوب بچه ها ، راه دیگری که حمید می تواند در پیش بگیرد این است که با سعید دعوا کند . اما به نظر شما اگر حمیداًین کار را انجام بدهد ، چی می شود ؟

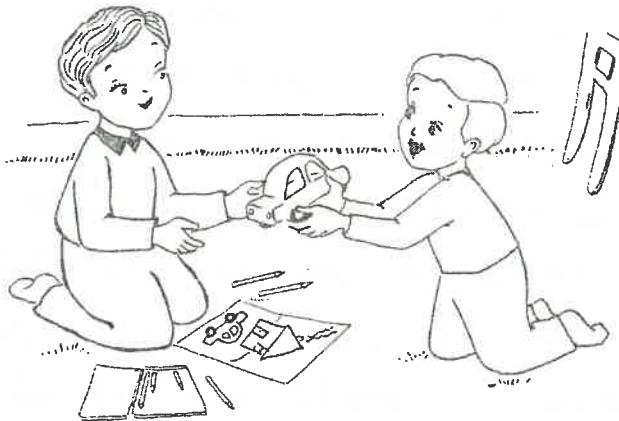
بله بچه ها حمیدکه از انتظار خسته شده است تصمیم می گیرد با سعید دعوا کند و ماشین را از دست اوبگیرد . حمید می گوید : سعید دیگر بس است ، ماشین را بده . اما سعید بدون اینکه به حرف حمید گوش دهد با ماشین بازی می کند .

حمید خیلی عصبانی می شود و سعی می کند ماشین را با زور از سعید بگیرد . اما سعید ماشین را دودستی گرفته است و حاضر نیست آنرا به حمید بدهد . دعوای حمید و سعید با عث می شود که از صدای آنها مادرشان از آشپزخانه وارداتاً ق شود .

سعید می گوید : مادر ، حمید می خواهد ماشین را از من بگیرد . حمید با صدای بلند می گوید : ماشین مال من استه من هنوز بازی نکرده ام . مادر به حمید می گوید : حمید تو بزرگتر هستی می دانم ماشین مال تو است اما چند دقیقه صبرکن تا سعید از بازی خسته شود . بعد خودش ماشین را به تو می دهد

سپس ما درستی به سر حمید یک کشید و از اتاق خارج می‌شود. حالا حمید نه تنها ماشین را از سعید نگرفته بلکه عصبانی و ناشایسته است و حالا به نظر شما چکار کند؟

بله بچه‌ها، وقتی که حمید می‌بیند سعید دست از ماشین او برنمی‌دارد، یک صفحه کاغذ بر می‌دارد و با مداد رنگی‌ها یک نقاشی می‌کشد. یک خانه، زیبا و یک ماشین قرمز کتا رخانه.



پس از چند دقیقه سعید می‌گوید: بیا ماشینت را بردار دیگر نمی‌خواهم. حمید می‌خندد. حمید خیلی خوشحال است زیرا هم ماشین را از سعید گرفته و هم یک نقاشی زیبا کشیده است.

ضمیمهٔ ۲

بازی "پرنده‌ای در قفس"

وسائل لازم : با استفاده از چهار مانع (مانند قوطی شیر خشک) چها رگوشه‌ای درست می شود در دو طرف دو بازیکن به عنوان پاسبان می ایستند طوری که هر کدام محافظ دو مانع باشند . و یک بازیکن به عنوان پرنده محبوس در وسط آنها می ایستد .

شیوهٔ بازی : سایر بازیکنان مرتبا " به دور قفس می گردند و سعی می کنند با برداشتن موافع پرنده گرفتار را آزاد کنند . اما پاسبانان با گرفتن آنان از این اقدام جلوگیری می کنند . بدین ترتیب که دست پاسبانان به هر کدام از بازیکنان که بخورد ، او از دور بازی خارج می شود . بنا بر این هر کس که توانست پرنده را از قفس آزاد کند ، او ببرنده است .

ضمیمهٔ ۳

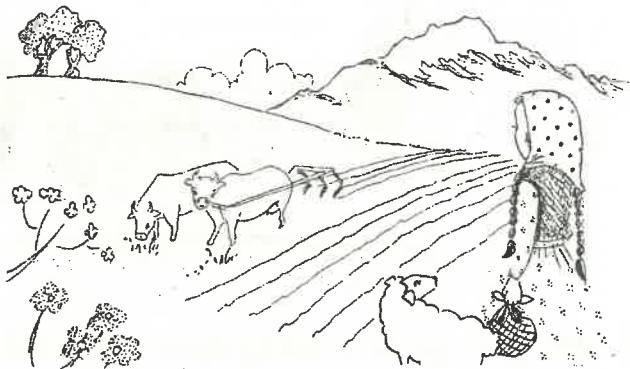
" یک مشت نقل رنگی ۱ "

گل بهارکنار با غچه عروسک بازی می کرد . برهه کوچولو هم

آنجا بود . توی با غچه علف می خورد . ما در گل بها را ورا صدا کردو گفت : گل بها رجا ن : بلند شوبیا . چند تا نان ببر دار وبرا او پدرت ببر . حتما " گرسنه اش شده .

گل بها ردست از با زی کشید و پرسید : پدرم الان کجاست ؟
 ما در ش گفت : دره ؛ بنفسه هاست ، زمین شخ می زند . گل بها ر خوشحال شد ا و دره ؛ بنفسه ها را خیلی دوست می داشت .
 آنجا پراز بنفسه و پروا نه و کفشدوزک بود . چشمها کوچکی هم داشت که آب خنکی از آن بیرون می آمد . گل بها ربه عروسکش گفت : تو همینجا بمان ، تا من برگردم . بعد هم به طرف اتاق دوید . ما در چند تا نان با کمی پنیر توی یک روسربی گذاشت ، گوشه های روسربی را بهم گره زد و به گل بها ر داد و گفت : مواطن باش کم نکنی . گل بها ر آن را گرفت و گفت : نه گمش نمی کنم . بعد با خوشحالی به طرف در حیاط دوید . بره کوچولو هنوز توی با غچه بود ، داشت علف می خورد گل بها ربه او گفت : می آیی برویم دره ؛ بنفسه ها ؟ آنجا حسا بی سیرمی شوی . بره از توی با غچه بیرون دوید . چند بار به هوا پرید و بع بع کرد . یعنی که می آیم . هر دو با

عجله از خانه بیرون رفتند. تا دره بتنفسه ها دویدند.
نفس نفس زشان به آنها رسیدند. گل بیها ر چشمش به یک جفت
گا و افتاد که به گردن آنها گا و آهن بسته شده بود. گل

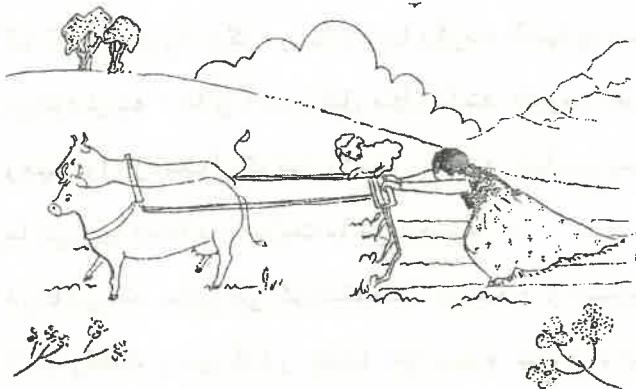


بهار آنها راشناخت. گاوهای خودشان بودند. به طرف آنها
رفت. گاوهای استاده بودند. هیچ کس آنجا نبود. نصف بیشتر
زمین شخم خورده بود. گل بهارا ین طرف را نگاه کرد. پدرش
را ندید. به آن طرف نگاه کرد. پدرش را ندید. روی سنگ
بزرگی پرید و از آنجا دره بتنفسه ها را خوب نگاه کرد.
ناگهان پدرش را دید که کنار چشم خوابیده بود. از روی سنگ
پایین آمد و به طرف چشم دوید. پدرمیان سبزه ها و گلها به
خواب رفته بود.



گل بها رکنار پدرزا نوزد و نشست . به صورت او نگاه کرد .
دانه های عرق روی صورت پدرخشک شده بود . گل بها رخواست
صورت او را ببوسد اما ترسید بیدار شود . دلشنیا مذکوت
ماند . یک مرتبه فکری به خاطرش رسید . روسربی پرازنان و
پنیر را کنار پدر گذاشت و بلند شد . به طرف گاوه رفت .
پشت گاوه آهن ایستاد دسته آن را گرفت و گاوه را هی کرد .
گاوهاتکا ن خوردند . بره کوچولو سرش را تکان داد . گل بها ر
با خوشحالی گفت : می خواهم بقیه زمین را خودم شخمنز
با زهم شروع به هی کردن گاوه را کرد . اما گاوه به حرف
گل بها رگوش نمی دادند . آنها به جای اینکه راه بروند

دمشان را مرتقب تکان می دادند. گل بهار که دیدگا وها راه نمی روند، چوب پدرش را از زمین برداشت و آهسته به پشت آنها زد و گفت: هی، تنبلی نکنید، زود باشید راه بروید. گا وها چند بار سرشان را تکان دادند و بعد راه افتادند. گل بهار رتما م سنگینی خودش را روی دسته گا و آهن انداخت. ولی تیغه گا و آهن به زمین فرونمی رفت و آن را شخیم نمی زد. گل بهار گا وها رانکه داشت و شروع کرد به فکر کردن. دلش می خواست حتما "زمین را شخم بزند. اما وزن او برای این کار کم بود. یک مرتبه فکری به خاطرش رسید. به برها شنگا ه کردو خندید. به طرفش رفت و را از زمین برداشت و روی دسته گا و آهن گذاشت. خودش هم با یک دست آن را گرفت و به زمین فشارداد. بعد گا وها را هی کرد. گا وها راه افتادند.



این بارتیغه گا و آهن به زمین فرورفت و آن را شخم زد. کمی بعد کارتمام شد. زمین شخم خورد. خیال گل بهار را حت شد. بره کوچولو را از روی گا و آهن برداشت. به سرش دست کشید و گفت: خسته نباشی کوچولو.

آنها از دره بنفسه ها بیرون رفتند. درواه گل بهار بره اش گفت: دیدی چکار کردیم؟ پدر و قتی بیدار شود، تعجب می کند. پیش خودش می گوید: چه کسی زمین را شخم زده؟ هردو خوشحال بودند. گل بهار بیشتر.

چند ساعت بعد گل بهار رتوی اتاق نشسته بود و با عروسکش بازی می کرد. هادر رفته بود تا از چشم آب بیاورد. ناگهان صدای پدرش را شنید که گا و ها را به حیاط آورده بود. گل بهار خوشحال شد. دلش تا پتا پزد. نمی دانست چکار بکند. پدر بعد از آن که گا و آهن را از گردن گا و ها باز کرد، آنها را به طویله بردو خودش به اتاق آمد. گل بهار ببلند شدو به طرفش دوید. خورجین را از دست او گرفت و گفت: خسته نباشی پدر.

پدر با مهربا نی جواب داد: سلامت باشی دخترم . .

گل بهار در حالی که سعی می کرد نخند، پرسید: زمین را شخم زدی؟ پدر گفت: من کنار چشم خوابیده بودم، یک

نفر آمده زمین را شخم زده . گل بهارا بروها یش را با تعجب
با لکشید و گفت : کی آمده زمین را شخم زده ، اورانشناختی؟
پدرخندید و گفت : چرا ، چرا شناختمش . انداختمش توى خور -
جین . نگاه کن .

گل بهارا بین باربه راستی تعجب کرد . به داخل خورجین نگاه
کرد . از چیزی که توى آن دید ، صورتش گل انداخت و دستپا چه
شد . گفت : ای وای روسری ام یادم رفته ، جاگذاشت . پدر
با خنده گفت : دیدی شناخته ام حالا برش دار . گل بهارا ررو -
سری را از توی خورجین بیرون آورد . گوشه آن چیزی بسته شده
بود . با عجله آن را باز کرد . توى آن پرازنقل و نگی بود .



نقلهای سفید، قرمز، صورتی، که پدر آنها را از مغازه داده،
برای او خریده بود. گل بهار از خوشحالی خنده بلندی
کرد. به هوا پرید. دست دورگردن پدرانداخت، و چند بار
صورت او را بوسید. در همان موقع مادر با کوزه آب داخل شد.
بعد از آنکه به پدرسلام داد، روبه گل بهار رکرد و گفت: دختر
چه خبر است، این قدر بلند بلند می خندي؟ صدای تآن طرف
ده هم شنیده می شود. گل بهار به طرف ما درش دوید. نقلهای
توى روسرى اش را نشانش داد و گفت: بیا همه چیزرا برایت
تعریف کنم.

ناشر: کتابهای قاصدک.

"درآسمان خانه آ"

ضمیمهٔ ۴

مربی این شعر را چند بار برای کودکان می خواند:

درآسمان خانه
با با چو آفتاب است
هو پرسشی که داریم
آماده جواب است

مارا دهد دمادم

با جان خویش پیوند

باران نو بها راست

برجان ما برا در

چتری است از نوازش

ما را گشوده برس

بشنو ز من که خوانم

از دل ترانه ام را

این آسمان پر مهر

جا وید باد و برپا

چون ما هتاب روشن

ما ما به ما دهد نور

با مهر هر غمی را

از جان ما کند دور

همچون ستاره خواه

با صد هزا رلی خند

مجموعهٔ شعرهای کودکان نشر همکلasi .

حضرت عبدالبهاء میفرما بند:
» محبت نور است در هر خانه بتا بد . . . «

محبت

هدف : کودکان جانداران مختلف ، انسان و حیوان و گیاهها
و مناظر طبیعت را دوست می دارند .

- ۱ - از شادی انسانهای دیگر شاد می شوندو از غمیم
آنها غمگین می شوند .
- ۲ - از دیدن حیوانات زیبا و قشنگ خوشحال می شوند .
- ۳ - از دیدن و بوییدن گلهای قشنگ و خوشبوشا دمی شوند
- ۴ - می کوشند دیگران را خوشحال کنند .
- ۵ - از گلهای و درختها و گیاهها مراقبت می کنند .
- ۶ - از دیدن کوه و دشت و جنگل و دریا شاد می شوند .

- | | | |
|------------------------------------|------|----------|
| فعالیت‌های آموزشی | زمان | ضمیمه |
| ۱ - مناجات شروع | | |
| ۲ - تعلیم مناجات جدید (قسمت اول) | | ۱۰ دقیقه |

ضمیمه زمان

- ۳ - مروری بر درس گذشته
- ۴ - گفتگو دربارهٔ محبت (با نضما م حکایت ۱۰ دقیقه
ا مری جمال مبارک و پیرزن)
- ۵ - داستان " محبت چه رنگی است "
- ۶ - کاردستی خانه روشن
- ۷ - پذیرایی
- ۸ - تعلیم نص مبارک " محبت نور است ... " ۴
- ۹ - گفتگو
- ۱۰ - نمایش
- ۱۱ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی ، بازی)
- ۱۲ - شعر " دوستم نشسته "
- ۱۳ - مناجات خاتمه

وسایل مورد نیاز :

- چسب

مناجات جدیدموالیه

ای پاک بیزدان ، این نونها ل جو نیبا رهدا یت را از با را ن
ابر عنایت تروتا زه فرما و به نسیم ریاض احادیث اهتزازی
تا زه بخش

ع



پاک بیزدان : پروردگار
ریاض : باغ

۱ - کلمات نونهال ، جویبار ، نسیم ، ریاض و اهتزازبه
وسیله خود آنها یا تصویرشان معنی شده و مفهوم کلّی
مناجات با نمایش ماده‌ای که در آن ابرون نسیم و نسو-
نهایان شرکت کنند مجسم می‌شود .

ضمیمه ۱

"جمال مبارک به همه مردم لطف و محبت داشتند . مخصوصاً"
به آدمهای فقیر و محتاج توجه مخصوص می‌فرمودند و بـ
پیرها و بچه‌ها ئی که پدر و مادر داشتند هدیه‌های فراوان می-
دادند . ایشان موقع عبور از کوچه‌ها و خیابانها به فقیران
محبت می‌کردند . در میان آنها پیرزنی هشتاد ساله بودکه در
خوابهای منزل داشت . جمال مبارک هر روز که از بیت‌شان به
قهوه خانه تشریف می‌برند . باید از آن محل عبور می‌فرمودند
آن پیرزن وسط راه می‌ایستاد و جمال مبارک از احوال پرسی
می‌کردند و هر بار بله او هدیه‌ای می‌دادند . وقتی پیرزن می-
خواست دست مبارک را ببوسد نمی‌گذاشتند . پس او اصرار در

بوسیدن روی مبارک می کرد ولی چون قدش خمیده و کوتاه
بود بصورت ایشا ن نمی رسید . آنوقت جمال مبارک خشم
می شدند تا پیروزن صورت ایشا ن را ببود . حضرت بهاء اللہ
مرتب می فرمودند : چون من این پیروزن را دوست دارم و
هم مرا دوست می دارد .

جمال مبارک تا وقتی که در بغداد بودند مرتب به او بخشش
می فرمودند . وقتی هم که از بغداد به ادرنه تشریف برندند
به احباب سپردن که تازنده است هیچ وقت نگذارند محتاج
شود و مرتب به او برسند .

بیت : خانه

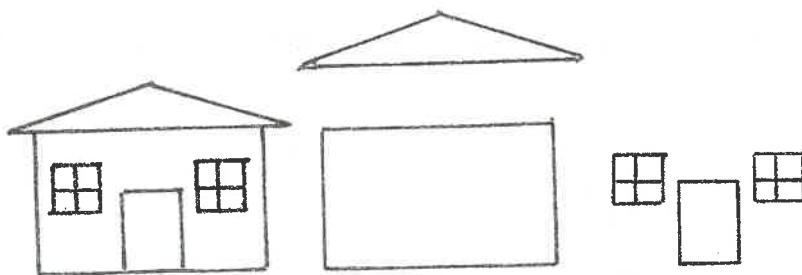
قهوه خانه : رستورانهای قدیم که هم محل نوشیدن چای
و قهوه و خوردن غذا بودو هم جای صحبت و گفتگو
وشنیدن خبرهای تازه .

مربی برای کودکان توضیح می دهد که خورشید برهمه جا می -
 تا بدویه همه جانور و گرما می بخشد، باران نیز برهمه جا
 می با رددشت و صحراء را سرسیز و خرم می سازد، خورشید و باران
 مهربا نند. خورشید بوسنگ، گل، درخت، ... برهمه جا
 می تابد و باران هم برهمه جا می بارد. آنها به همه
 چیز مهربا نند، ما نیز باید همه را دوست بداریم و با همه
 مهربا ن باشیم. سپس از کودکان سؤال می نماید: شما به چه
 کسانی محبت کرده اید؟ چه کسانی به شما محبت کرده اند؟



مربی از کودکان می خواهد دورنمای ویر مربوط به خانه را که در کتاب کارکودک درس سیزدهم می باشد، بچینند و سپس پشت قطعات بریده شده را چسب زده بر روی مقواي 10×14 سانت که با خود آورده اند طوری بچسبانند که تصویر یک خانه بدست آيد.

آنگاه مربی نص مبارک " محبت نور است در هر خانه بتا بد " را در بالای آن می نویسد.

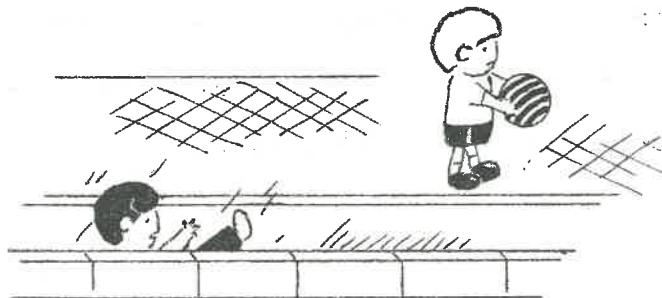


مربی این نش مبارک را " محبت نور است در هر خانه بتا بد .."

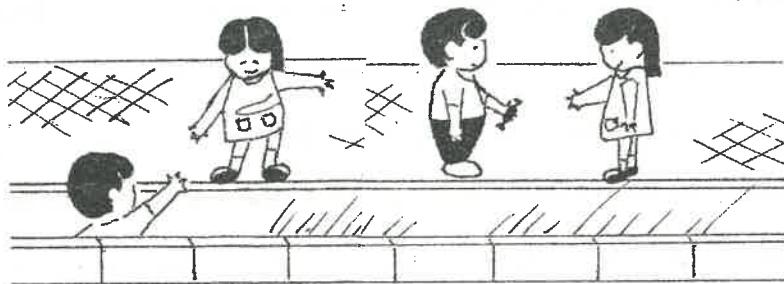
برای کودکان می خواند تا آنها تکرا رنما بیند و برای آنها
توضیح می دهد که محبت مانند نور است که بر هر جا بتا بند
با عث روشنا یی و شادی می شود، پس جمعی روش است که در آن
نور محبت تا بیده باشد و جمعی شاد است که در آن محبت باشد.

ضمیمه ۵

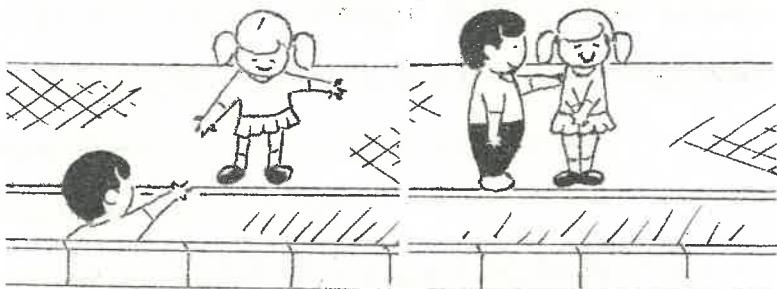
مربی از کودکان سؤال می کند اگر فردی را ببیند که
برایش مشکلی پیش آمده است چه کار می کنید؟ پس از شنیدن
پاسخ کودکان برای آنها توضیح می دهد کسی که مهر بسان
است سعی می کند مشکل دیگران را حل کند و به هر فردی که
احتیاج به کمک دارد، کمک نماید. حالا ببینیم چه کسی
به علی کمک می کند؟
مربی تصاویر مربوط به این ضمیمه را به کودکان نشان
می دهد.



۱ - علی در جوی آب افتاده و سعید بی اعتماد از کنار او می گذد



۲ - علی در جوی آب افتاده و مریم به او کمک کرده و او را از
جوی آب بیرون می آورد و به سبکی که به او کرده
شکلاتش را می گیرد .



۳ - علی در جوی آب افتاده و پریسا کمک می کند. واورا از جوی آب بیرون می آورد و هر دوازده بین کار شا دندوپس از مشاهده تصاویر از کودکان می پرسد. کدام یک از این کودکان مهربا نند؟ کودکان باید تصویر سوم را نشان دهند.

ضمیمه ۶

مربی از کودکان می خواهد به کمک هم ضمیمه ۵ را بصوت نمایش اجراء کنند یعنی هر کدام یکی از نقش های (علی - سعید - مریم - پریسا) را اجراء نمایند.

ارزشیابی :

مربی نص مبارک " محبت نور است در هر خانه بتا بد ... " را از

- کودکان می پرسد . موبایل متن زیر را برای کودکان می خواند .
 قسمتهاي غلط را کودکان با گفتن " غلطه آي غلطه " و قسمت ها ي صحيح را با گفتن درسته آي درسته تا ييد يا نفي مينمایند .
- مریم دوست دارد فقط به دوست خود کمک کند .
 - علی با همه مهر با ان است .
 - رویا به دوستش کمک کرد و برای کمکی که کرده بود ، عروسک او را گرفت .
 - خورشید فقط بر درختان می تابد .
 - باران بر همه جا می بارد .



درس چهاردهم

حضرت بھاء اللہ می فرمائیں :

"اَفْرَحْ بِسُرُورٍ قَلْبِكَ"

(کلمات مکنونہ عربی)

سرور و شادی

هدف : کو دکان هر کاری را با شادی و دل خوشی انجام می دهند :

۱ - با لبخند و چہرہ گشادہ با دوستان و آشنا یا ن بر -

خورد می کنند ..

۲ - همواره لبخند ببر لب دارند .

۳ - از دیدن هر چیز زیبا و دلپذیر شاد می شوند .

۴ - همواره نواہای شاد زمزمه می کنند .

۵ - می کوشند غم دیگران را به شادی تبدیل کنند .

فعالیت‌های آموزشی :

ضمیمه زمان

۱ - مناجات شروع

۲ - تعلیم مناجات جدید (قسمت دوم)

۳ - مروری بردرس گذشته

۴ - گفتگو همراه با تصویر (۱) ۱۵ دقیقه

۵ - داستان " کدام شادی را باید دوست
بداریم " ۱۰ ۲

۶ - بازی " ببین کی شاده " ۱۰ ۳

۷ - حکایت " سرور " از حضرت عبدالبهاء ۱۰ ۴

۸ - طراحی صورت ۱۰ ۵

۹ - تعلیم نص مبارک ۱۰ ۶

۱۰ - گفتگو همراه با تصویر (۲) ۵ ۷

۱۱ - بازی " هنگام شادی دست بزن " ۵ ۸

۱۲ - کتاب کار کودک " تصویر را کامل کن " ۱۵ ۹

۱۳ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی - بازی) ۱۵

۱۴ - تنفس و پذیرائی

۱۵ - مناجات خاتمه

مناجات جدید (قسمت دوم)

" و به حرارت شمس حقیقت جانی تازه عطانما تا نشوونما
 نما یندو روزبروز ترقی کنند و شگفتہ گردندو پربرگ و بار
 شوند ... ع

شمس : خورشید

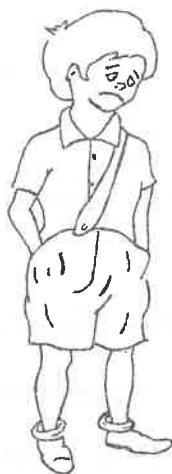
نشو و نما : رشد و بزرگ شدن

شگفتہ : باز

پر برگ و بار : سر سبز و پراز میوه

۱ - همانطورکه ملاحظه می گردد در این مناجات کودکان را به
 نونها لانی تشبیه فرموده اند که نیازبه تربیت دارند.
 از هریک از بچه ها بخواهید گیاه کوچکی را مثل هسته
 پر تقال یا دانه لوبیا سبز کنند عوامل مؤثر دور شد
 گیاه را با بچه ها به بحث گذاشید . می بینید که هر
 گیاه به آب (باران ابر عنایت) و هوا (نسیم ریاض)
 و نور (حرارت شمس حقیقت) نیاز دارد تا شگفتہ
 گردد ..

مربی تصویر کودکی که لبخند برلپ دارد و تصویر کودکی را
که اخم نموده است به کودکان نشان می دهد و سپس سؤال



می کند شما از دیدن کدام یک بیشتر خوشتان می آید؟ چرا؟
شما ترجیح می دهید با کدامیک از این دو کودک دوست باشید؟
چرا؟

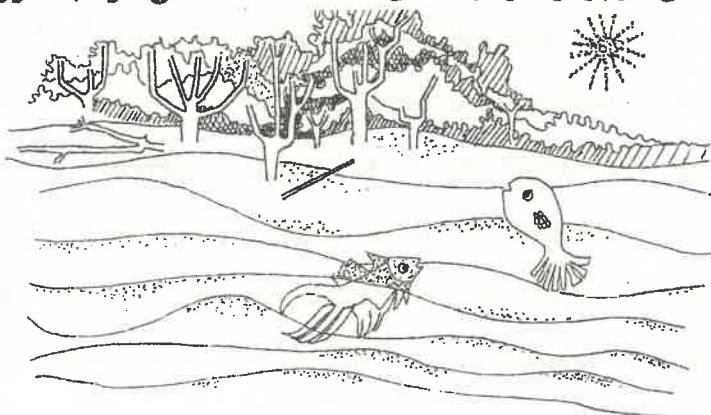
پس از شنیدن پا سخ کودکان ، درمورد شاد بودن و اهمیت آن توضیح می دهد .

ضمیمه ۲

"کدام شادی را با ید دوست بدآریم"

مربی این داستان را برای کودکان تعریف می نماید .
 ما هی کوچولویی در برکه ای در جنگل زندگی می کرد . ما هی کوچولو می خواست از برکه بیرون بیاید و به جنگل ببرود .
 برگه خیلی گود بود و از پشت کناره های بلند آن ، جنگل دیده نمی شد . تنها می شد عکس شاخ و برگ درختان را که توی آب افتاده بودند ، دید .

ما هی کوچولو برای دیدن جنگل ، گاهگاهی از آب بیرون می -

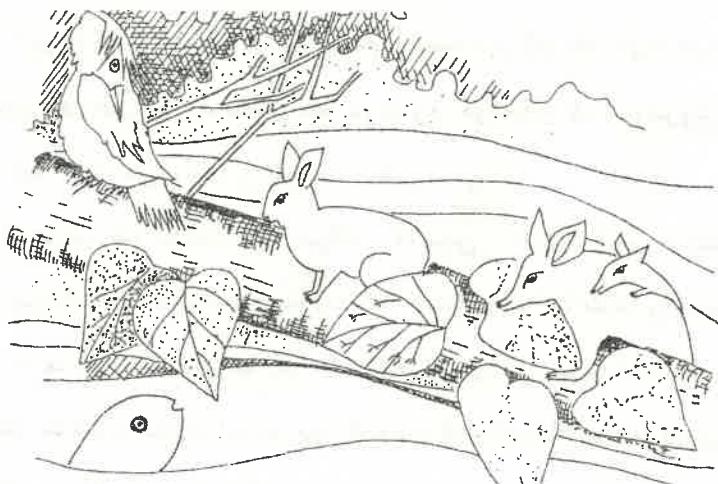


پرید و به دم نرم و نقره ایش فشار می آورد و تا ارتفاع زیاد
با لای برکه پرش می کرد . ما هی فکر می کرد که با کمی
تلash بیشتر می تواند پرواز کند ، پس باله هایش را مثل
بالهای یک پرنده در هوای تاب می داد تا شاید بتواند پرواز
کند . اما ، بدین خاتمه هر بارکه بالا می پرید ، دو باره
تلوی برکه می افتد .

مادر ما هی کوچولو که یک ما هی بزرگ بود و چشم های مهر -
بانی داشت ، به او گفت : برای چی می خواهی بروی جنگل ؟
ما های ها ، باید توی آب زندگی کنیم و تنها از این راه
می توانیم به زندگی خود داده بدھیم . ما هی کوچولو به
مادرش گفت : من می خوام برم توی جنگل . این آرزوی منه
و من باید به آرزویم برسم .

یک روز باران اول نم شروع به آمدن کرد و بعد به باران
سیل آسائی تبدیل شد . ما هی کوچولو شادی کنان گفت : چه
خوب شد . اگه همینطور بارون بباره ، همه جا مثل برکه پر
از آب میشه و اونوقت من می تونم خودم بجنگل برسونم .
باران که انگار آرزوی ما هی را می دانست به باریدن ادامه
داد . چند روز بعد همه اطراف واقعا " به یک برکه بزرگ

تبديل شد. ما هی کوچولو خوشحال و راضی، شناکنان رفت به داخل جنگل. حالا دیگر به جنگل رسیده بود. آنجا خیلی قشنگ بود، درخت‌ها یی که توی آب ایستاده بودند و گل‌ها بی که زیر آب رفته بودند، همگی قشنگ ترازگیاه‌های آبی بودند که توی برکه قدیمی می‌روییدند. ما هی کوچولو به گل‌ها و درخت‌ها سلام کرد و گفت: من حا لادیگه به آرزوی م رسیده‌ام. من خیلی خوشحالم. هنا نظورکه شناکنان جلو می‌رفت، سررا هش حیواناتی را دید که بر روی درخت شکسته کما بی شکل که از آب بیرون بود، نشسته بودند. حیوانات زیادی مثل خرگوش‌ها و خارپشت‌ها و روباءه‌ها و خیلی‌های دیگر



آنجا بودند. ما هی با خودش فکرکرد: اونا دارند به من
خوش آدمیگن. اما همینکه شناکنان به درخت نزدیک شد،
دیدکه همه حیواناتی که آنجا نشسته بودند خیلی غمگین و
ناراحت هستند. بعضی از آنها می گفتند: لانه های ما همه -
شون خراب شده‌اند. حالا ما بی خانمان هستیم و بقیه شکایت
می کردند که ما بدون آذوقه و غذا مانده‌ایم. سیلاپ همه
جنگل را دربرگرفته و برای ما فقط غم و ناراحتی آورد. ما هی
کوچولو گیج شده بود و با خودش گفت: چطور شده که من
الان خیلی خوشحالم و همه اونا این قدر ناراحت و غمگینند.
 حت کاش این طور نمی شد. دوست نداشت که آن‌ها این قدرنا را
شوند. ایرها که رفتند، با ران هم ایستاد. آب‌هم ذره ذره
ته نشین شدو حیوانات جنگل هم دوباره خوشحال شدند و شروع
کردند به این طرف و آن طرف دویدن.

ما هی کوچولو هم برگشت به برکه قدیمی. او به این نتیجه
رسیده بود که چه فایده‌ای داره که همه حیوانات ناراحت
باشند، اما من خوشحال باشم. خوشحالی وقتی خوب است که
مال همه باشد. بعدها او هم بزرگ و بزرگتر شد و مانند ما درش،
یک ما هی بزرگ با چشم های مهربا ن شد.

مربی این تصاویر را به کودکان نشان می‌دهد:



۳ - کودکی در حال گرفتن
هدیه ای است .



۴ - کودکی در حمل سبدی
سنگین به پیرزشی
کمک می کند .



پس از مشاهده، تما ویر مربی از کودکان می پرسد در کدام متصوّر
 فقط خودکودک شا دا است؟ کدام تصویر هم کودک شا دا است و هم

فرد دیگری را شا دکرده است؟

وبرای کودکان توضیح می دهد که ما با کمک کردن به دیگران باعث می شویم هم کسی که به او کمک کرده ایم خوشحال شود و هم خودمان از کار خوب خود شاد شویم.

ضمیمه ۴ سرور

حضرت عبیداللبهاء در مسافرتهاشی که به کشورهای اروپا کردند با عدهٔ خیلی زیادی ملاقات نمودند و با مهربانی خودا خلاق و زنگی بھائی را به آنان یادداشتند. یک روز در انگلستان در منزل یک خاتم بھائی مهمان بودند. عدهٔ زیادی هم که آرزوی ملاقات با ایشان را داشتند در آن مهمانی شوکت کردند. همه از صمیمیت و مهربانی هیکل مبارک خوشحال بودند و در کنار ایشان بعد از ظهر خوبی را می گذراندند. در این بین در سالن بازدش مردم مستخدم را به کنار زده وارد شد و بدون اینکه قبله دعوت شده باشد در جمع آنها نشست و گفت که قصد دارد مقاله‌ای در روزنامه درباره حضرت

عبدالبهاء بنویسد و بهمین دلیل می خواهد با ایشان صحبت کند. رفتار این مردکمی نا راحت کننده بود چون بدون توجه به کسی تندتند حرفها بش را می زد و بهمین دلیل همه فکر می کردند که این محفل خوب و خیلی روحانی را بهم زده است. حضرت عبدالبهاء که اینطور دیدند مردروزنا مه نویس را همراه خود از طاق بیرون برداشتند و پس از مدتی همه دیدند که آن مرد با خوشحالی از ایشان خدا حافظی کردورفت. کسی نمی دانست که حضرت عبدالبهاء به اوجه گفتند. ولی بهرحال همه از رفتنش خوشحال بودند. بعد از اینکه حضرت عبدالبهاء وازدا طاق شدند نگاه پرمعناشی به یک یک مهمان کردند و فرمودند . " شما از وجود آن مرد بیچاره در اینجا خیلی عصبانی بودید و اوران را راحت می کردید و آرزوی غیبت اورا داشتید درحالی که او مرد بسیار خوب و مهربانی بود و رفتاوش فقط از صمیمیت و سادگیش بود. من اورا بیرون بردم تا خوشحالش کنم " با این ترتیب همه فهمیدند که چه طور افکار حضرت عبدالبهاء با آنها فرق دارد و چه قدر قلب ایشان حساس و مهربانست. ایشان هیچ وقت به بدی های کسی فکر

نمی کردند و همه را خوب و خوش رفتار می دانستند، همه
مردم را دوست داشتند بدون اینکه فکر کنند آیا آنان هم
محبّتی به ایشان دارند یا نه و شاید همین باعث می شد که
هر کس ایشان را ملاقات می نمود آرزوی دوستی با ایشان را
می کرد.

حضرت عبدالبهاء همیشه آرزوی خوشحالی و سرور همه کس را
داشتند و بهمین دلیل همیشه می فرمودند:

"آیا خوشحال و مسرور هستید؟"

بهروز آفاق

ضمیمه ۵ با یک دهان و دوا برو چند حالت بسازیم .



دهان



ابروها



شیطنت



خنده



عصبانیت



اخم

ضمیمهٔ ۶

صوبی نص مبارک "افرح بسرور قلبک" را برای کودکان
می خواند و آنها می خواهد که تکرا رشمایند.

ضمیمهٔ ۷

مربی با استفاده از تصاویر ضمیمهٔ ۱ از کودکان سوال
می نماید که کودک شیاد، چه کارهایی می توانند انجام
دهد تا این کودک غمگین شاد شود؟ (به او کمک کند، به
او هدیه بدهد ...) خودا این کودک غمگین چه کاری می تواند
انجام دهد که شاد شود؟
(دعا و مناجات بخواند)

ضمیمهٔ ۸

مربی از کودکان می خواهد مواردی که سبب شادی و سرور
می گردد را با دست زدن مشخص نمایند.
- علی به دیدار دوست خودکه مریض بود رفت.

- مریم به خواه خود کمک می کند.
- رویا اسباب بازی خود را به دوستش نمی دهد.
- سعید دعا و مناجات می خواند.
- میترا نصف سبب خود را به دوستش می دهد.

ضمیمه ۹

در کتاب کارکودک تصویر کودکی کشیده شده است که اطفال باید صورت این کودک را رسم نمایند به طوری که این کودک صورتی خندا ن داشته باشد و سپس این تصویر را رنگ آمیزی نمایند.

ارزشیابی

- ۱ - مربی نصّ مبارک "افرح بسورد قلبک" را از کودکان می پرسد
- ۲ - مربّی به کودکان می گوید پریسا دختری غمگین است هر کدام از شما سه کاری بگویید که با چه کارها می توانید اورا خوشحال کنید.

یند:

حضرت عبدالبهاء می فرما

هوالله

پروردگارا پرتوی ازشمس
 حقیقت براین انجمن زن تا
 سورانی گردد . ع

جمع ما روش است

(مناجات های اطفال جلد ۱ صفحه ۱۸)

هدف : اطفال از چهره و وجنتشان نور شادی ساطع می شود .

۱ - با شادی و ش——وق به درس اخلاق می زوند .

۲ - هنگام ورود به درس اخلاق با سرور و شادی به مربی
 و همدرسان الله ابهی می گویند ، احوال پرسی می کنند .

۳ - درگفت و گو و پرس و جو با شادی سخن می گویند .

۴ - به پرسشی ای همدرسان با مهربانی و لبخند

پاسخ می دهند .

فعالیت های آموزشی :ضمیمه زمان

- ۱ - مناجات شروع
- ۲ - تعلیم مناجات (قسمت سوم)
- ۳ - مروری بر درس جلسه گذشته
- ۴ - گفتگو همراه با تصویر ۱۰ دقیقه
- ۵ - داستان " درسی برای گنجشک " ۵
- ۶ - تهییه پوستر ۳۰
- ۷ - پذیرایی
- ۸ - تعلیم مناجات ۱۵
- ۹ - داستان " خواب پدر بزرگ " ۱۰
- ۱۰ - شعر " شمس بهاء " ۱۵
- ۱۱ - فعالیت آزاد ، بازی
- ۱۲ - مناجات خاتمه
- وسائل مورد نیاز :
- مقوای 35×20 به عده کودکان که مربی در هفته قبل از اطفال خواسته است که به کلاس بیا ورند.
- کاغذ رنگی زرد و آبی و چسب و نخ

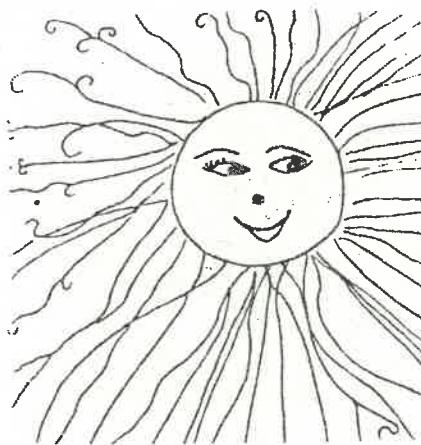
تعلیم مناجات (قسمت سوم)

مدونة

ای پاک بیزدان این نونها لان جویبا رهدا یت را از با ران ابر
عنایت تروتا زه فرما و به نسیم ریاض احادیث اهتزازی تازه
بخش و به حرارت شمس حقیقت جانی تازه عطانما تا نشوونما
نمایندوروز به روز ترقی کنند و شگفته گردند و پربرگ و بار
شوند. ای پروردگار جمله را هوشیا رکن و قوت واقتدار بخش و
مظا هرتا نید و توفیق فرماده در نهایت برآزندگی در بین خلق
محشور شوند توئی مقتدر و توانا . ع

(مناجات‌های اطفال جلد ۱ صفحه ۱۲)

هوشیار : با هوش تایید و توفیق : کمک و موفقیت
 قوت : نیرو ، زور
 برازندگی: زیبائی و خوبی
 خلق : مردم
 محشور: زندگی کردن

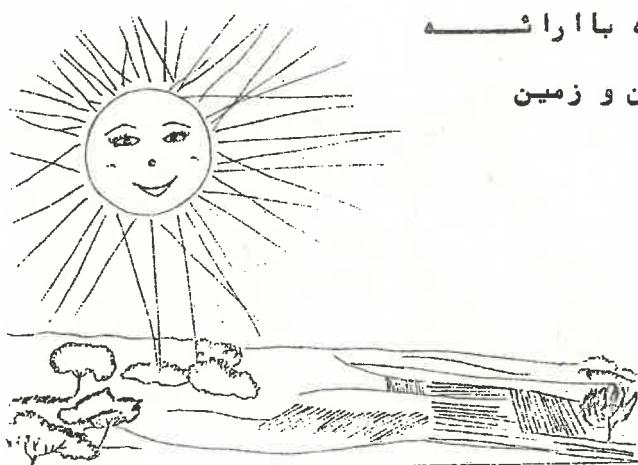
ضمیمه ۱

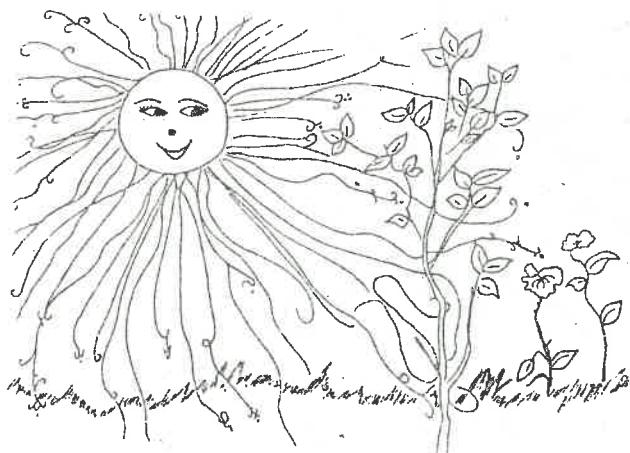
مربی عزیز تصاویر
ضمیمه ۱ را به ترتیب
به اطفال نشان دهید.

واز آنها درباره خورشید سؤال بفرمایند و سپس توضیح دهید
که خورشید دارای حرارت و گرما و روشنایی و نور است.

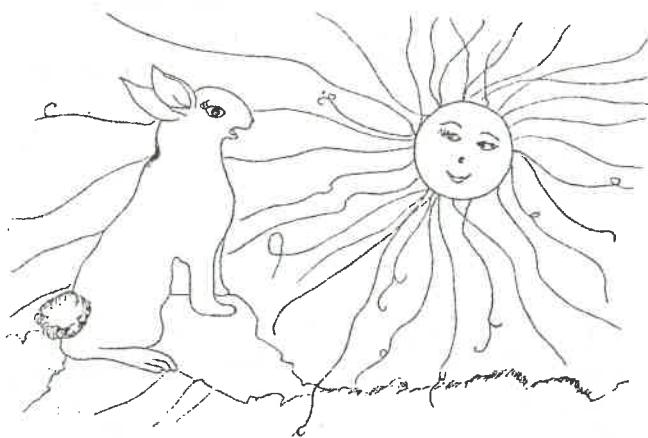
آنگاه با ارائه

آسمان و زمین





گیاه و جانور فایده خورشید را برای هریک از آنها بیان کنید.



ضمیمهٔ ۲ " درسی برای گنجشک "

درباغ سبزی ، پربار و زیبا
 بال و پری زد ، خورشید را دید
 یک مدتی ماند در آشیانه
 هر روزمی دید ، خورشید پرنور
 چندی پس از آن با پرپر خویش
 آوازمی خواند ، اینجا و آنجا

یک جوجه گنجشک آمد به دنیا
 دلسته شد بردیدا رخورشید
 ما در به جوجه ، دادآب و دانه
 می بوسد اورا با نورش از دور
 آموخت پروا زازما در خویش
 تنها برای خورشید زیبا



یک روز اما خواهی نخواهی
 پیداشد از دور ابر سیاهی
 خورشید پر مهر دیگر نباشد
 وقتی که خورشیدا زتابش افتاد



گنجشک کوچک از مرگ خورشید با چشم گریان بسیار نالید
 در قلب پاکش غم آشیان کرد
 تا پیش ما در بر سر زنا رفت
 یا مرده خورشیدیا رفته دیگر
 مادر به او گفت ای کودک من
 هر گز نمیرد خورشید تا بان
 از پشت این ابر پیدا شود باز
 قرص طلایی فردا بر آمد
 بر باغ پاشید نور و صفا را
 گنجشک ما گفت شکر خدارا
 نان
 (کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان)

مربی در جلسه قبل از اطفال خواسته است که مقوا بی به قطع 30×20 که تصویر جمع کودکان موجود در قسمت مربوط به این درس در کتاب کارکودک را رنگ آمیزی نمایند. سپس از بچه ها می خواهد با کاغذرنگ آبی قطعه ای به اندازه 20×10 چیده، در قسمت بالای مقوا بی که با خود آورده اند، بچسبانند و با کاغذ رنگی زرد نیز دایره ای به شکل خورشید چیده، بر روی کاغذ رنگی آبی بچسبانند. سپس تصویر جمع کودکان را نیز از کتاب کارکودک جدا می کنند، در قسمت پایین مقوا می چسبانند. بعد مربی با نوشتن متن اجات آموزشی در این درس بزرگی پوستر و ایجاد دو سوراخ در بالای آن مقوا ورد نمودن نخی از سوراخها، پوستر را به اطفال می دهد تا به خانه برده در آنرا خود نصب نمایند.

مربّی این مناجات را می خواند و از اطفال می خواهد که آن را تکرار نمایند:

هوا لله

"پروردگارا، پرتوی از شمس حقیقت براین انجمن زن تانورا
گردد. ع" سپس با استفاده از پوستری که درضمیمه ۳ شرح داده شده وکودکان آن را تهیه نموده‌اند معانی کلمات شمس (خورشید) و انجمن (جمع، گروهی که گردهم آیند) را برای بچه‌ها بیان می کند. سپس مربّی توضیح می دهد که بچه‌ها ما در این مناجات از خدا می خواهیم ک _____ جمع ما را با پرتو خورشید حقیقت روشن کنند. بعدها زا طفال سئوال می کنند که ما چگونه می توانیم جمیع روشنی داشته باشیم، چه چیزهایی جمع ما را نورانی می کند؟ پس از استماع جوابهای کودکان، با استفاده از مطالبی که در جلسات قبل (دروس سرور و شادی، محبت) آموخته شده است، بچه‌های را به این جواب راهنمایی می کنند که محبت نورانیت، حرارت و محبت حضرت بهاء اللہ

سبب روشنایی جمع ما می شوند.

بعد بیان می کند که اینها همه پرتوشمن حقيقةت هستند که در هر جمعی ظاهر شوند، آن جمع را نورانی می نمایند. همان طور که خورشید با نور و حرارت خود به همه چیز زندگی می - بخشد، همه جا را روشن نموده، سبب رشد و نرمومی شود، پرتو خورشید حقیقت نیز در هر جا بتا بد، آنجا را نورانی نموده، سبب محبت میان افراد می شود.

"خواب پدر بزرگ"

ضمیمهٔ ۵

پدر ام نزد پدر بزرگ خود رفت و گفت: پدر بزرگ، شما در -
با راه حضرت بهاء اللہ چه می دانید؟ آیا تابه حال دلتان
خواسته است مثل آن مردمی بودید که آن روزها زندگی
می کردند و حضرت بهاء اللہ را زیارت می کردند؟
پدر بزرگ لبخندی زد و گفت: چه شده؟ چرا به این فکرها
افتاده ای؟ پدر ام گفت: امروز معلم درس اخلاق میان
درباره حضرت بهاء اللہ و اینکه ایشان همه را دوست

داشتند و برای راحتی مردم خیلی سختی کشیدند، برای ما صحبت کرد. پدر بزرگ گفت: بله عزیزم، من هم خیلی دلم می خواست حضرت بهاءالله را زیارت کنم. حالا هم دلم می خواهد. تازه این که چیزی نیست. فکر می کنم همه کسانی که بهائی هستند و حضرت بهاءالله را دوست دارند، دلشان می خواهد مثل مردم آن روزها، حضرت بهاءالله را زیارت کنند. حالا بگذار یک ما جرای جالب از آن موقع که من به درس اخلاق می رفتم برایت بگوییم. البته من کمی از شباب بزرگتر بودم. یک روز معلم درس اخلاق من هم مثل معلم شادر با راه، حضرت بهاءالله برای ما تعریف کرد. من تمام طول راه با زگشت از درس اخلاق و حتی تمام آن روز را به حرفاهاي معلم فکر می کردم. آن شب قبل از خواب خیلی دعا و مناجات خواندم و خوابیدم. درخواب دیدم که در زمان حضرت بهاءالله هستم. در یک اتاق نشسته ام. افراد زیادی با لباسهاي قدیمي نیز در اتاق، دورهم نشسته بودند. همه شا دبودند و با هم صحبت می کردند. گاهی مناجات می خواندند. و گاهی هم نصوص و بیانات حضرت بهاءالله را می خواندند.

حضرت عبدالنبیاء هم تشریف داشتند. نمی توانستم با ورکنم، مات و مبیهوت آن افراد مؤمن و خوشحال رانگاه می کردم. ناگهان دربا زشد و حضرت بهاء اللہ درحالی که یک گلاب پاش دردست داشتندوا لله اکبر می گفتندوارد اتاق شدندوفرمودند: " دیدم مجلس خوشی دارید آدم تاشما را گلاب دهم ولیکن احدي از جای خود حرکت نکند و مجلس را برهم نزنند ".

بعد به همه گلاب عطا کردند. به من هم گلاب عنايت فرمودند و من آن را به صورتم زدم. چقدربوی خوشی داشت. بعداز اینکه به همه گلاب عطا کردند، از اتاق خارج شدند. ناگهان از خواب بپیدا رشدم ولی با زهم به یاد آنچه درخواب دیدم، بودم به یاد آن گلاب، بی اختیار دستم را به طرف بینی بردم. با ورم نمی شد، دستها یم هنوز بوی گلاب می داد. با عجله از رختخواب خارج شدم و به طرف آشپزخانه رفتم. ما جرای خواب را برای ما درم تعریف کردم. اما زمانی که دستم را به طرف بینی او بردم تا او هم بوی گلاب را حس کند، او گفت: نه دست تو بوی گلاب نمی دهد، بلکه توانین طور تصوّرمی کنی. این خواب همان ما جرایی است که معلم شما

از آن زمان تعریف کرده و چون خیلی آن را دوست داشتی
خواب آن را دیده‌ای . اما فقط خواب بوده است ، دست نشیم
بوی گلاب نمی دهد . من دوباره دستم را بوکردم و حس کردم
هنوز بوی گلاب می دهد . ولی حرف ما درم هم درست بود ، من
خواب دیده بودم .

بله ، عزیزم . تا مدت‌ها فکر می کردم که دستم بوی گلاب
می دهد . از آن زمان به بعد برای اینکه این خواب را فرا -
موش نکنم همیشه به دستها یم گلاب می زنم :
پدرام جان ، دستم را بوکن . پدرام گفت : بله ، پدر بزرگ .
من حرف شما را باورمی کنم . دست شما بوی گلاب می دهد . آن
وقت هردو خندیدند .

ضمیمه ۶

مربی شعر را می خواند و اطفال پس ازا و تکرار می کنند :

" شمس بهاء "

آی بچه های مهریون نوگلای شیرین زبون
نگاه کنید به آسمون چیه ؟ نشسته اون میون

آفتا بی میشه روزامون
 مهتا بی میشه شبامون
 جون میگیرن پرنده ها
 کبوترها پرستوها
 خورشید خوب و نازنین
 غنچه ها مون و انمیشن
 ای بجه ها ای خوب من
 پروردگار نازنین
 خورشید بهتری داره
 نورش چیه؟ محبت
 همونکه گردوروشن
 کی می دونه اسمش چیه
 خورشیده ورنگ طلا س
 کارش چیه؟ نوردادنه
 به کوه و صحراء تابه
 درخت ازاون جون می گیو
 دوخت به ما غنچه میده
 خورشید خوب و نازنین

میان بیرون از لونه ها
 گنجشکا و چلچله ها
 اگه نتابه به زمین
 سبزه ها پژمرده میشن
 نوگلای محبوب من
 برای مردم زمین
 که نوربیشت بری داره
 حرفش چیه؟ حقیقت
 نورش تو چشما می زن
 رنگش چیه کارکیده
 کارکیده؟ کارخندان
 به هر چیزی جون دادته
 به دشت و دریا می تابه
 قدرت و نیرومنی گیره
 گل میده و میوه میده
 نورش می تابه به زمین

اسمش چیه ؟ شمس بهاء
پرتو این شمس عزیز
بوی محبتت می گیره
دلامون بی کینه می شه
سر می کنیم به آسمون
که ای خدای مهربیون
نور خدا را برسون
تا دلامون روشن بشه

سوغاتیاش مهرو وفا
وقتی می تابه ، همه چیز
رنگ حقیقت می گیره
گریه ها مون خنده می شه
خنده کنون شادی کنون
تیره و تاره دلامون
شمس بهاء را برسون
با صفا چون گلشن بشه

از رشای بی :

- مرتبی مناجات آموزش داده شده را از اطفال می پرسد.
- معانی لغات مشکل مناجات را از بچه ها می پرسد.
- این سؤال را از کودکان می پرسد : ما چگونه می توانیم جمعی روش و نورانی داشته باشیم ؟

"آنچه برخود نمی پسندی ابردیگران هم می‌پسند"

حضرت بھاء اللہ می فرمائند:

"بِاَيْنِ الْوُجُودِ لَا تَنْسَبُ إِلَى

"نَفْسٍ مَا لَا تُحِبُّهُ لِنَفْسِكَ"

(کلمات مکتوونہ عربی)

هدف: اطفال از غم دیگران غمگین و از شادی آنها شاد
می شوند.

- ۱ - بر مشا هده سرور دیگران مسرور می شوند.
- ۲ - از رنج و اندوه دیگران متاثر می شوند.
- ۳ - آنچه را که برای خود دوست دارند برای دیگران هم
می خواهند.
- ۴ - اگر کسی در حق آنها خوبی کرده باشد سعی می کنند
تلافی کنند.

فعالیت‌های آموزشی

ضمیمه زمان

- ۱ - مناجات شروع (تکرار مناجات‌های
جلسات قبل توسط اطفال
- ۲ - تعلیم مناجات جدید
- ۳ - مروری بر درس گذشته
- ۴ - داستان "بره کوچک"
- ۵ - تعلیم نص و توضیح مفهوم آن
- ۶ - فعالیت آزاد - توضیح کتاب کارکودک
- ۷ - تنفس و پذیرا سی
- ۸ - شعر
- ۹ - نمایش از داستان شیرقوی تراست یا
- ۱۰ - مناجات خاتمه
- ۱۱ - مدام ؟

وسائل مورد نیاز :

- خمیر بازی برای تفهیم صنع دست مناجات صفحه ۲۰۲

مناجات جدید (قسمت اول)

هُوَ اللَّهُ

ای خدا وند مهربا ن این اطفال نازنین صنع قدرت تواند
و آیا ت عظمت تو ...

(مجموعه مناجات‌های اطفال جلد ۲ صفحه ۲)

قسمت اول مناجات حضرت عبدالبهاء را سعی کنید که کودکان
درا این هفته حفظ کنند و مفاهیم ذیل را با شوال و جواب
تفهیم فرمائید .

صنع : کاردست - ساخته

اطفال نازنین : کودکان عزیز

آیات : نشانه ها

عظمت : بزرگی

برای تغهیم بهتر مناجات مبارک بهتر است تکه خمیری به
کلاس آورده و به کودکان بدهید تا یک آدمک و یا هرچیز دیگری
که مایلند درست کنند آن وقت آن را نشان داده بگویند
این صنع دست من است .

"بره کوچک"

روزی بود روزگاری بود . در چمن زاری بره^ء کوچولویی
زندگی می کرد که راه می رفت ، جست و خیزمی کرد ، می چرید
و بع بع می کرد . به این جهت همه اورابه اسم "بره کوچلو"
می شناختند .



روزی به سرچشمه رفت که آب بتوشد، وقتی به سرچشمه رسید،
 خاله قوربا غه ای را آنجا دید. بعده از سلام و احوال پرسی، حرف
 شان به جنگل‌های سبز و خرم کشید که بره کوچولو تا آنوقت
 آن ها را ندیده بود. اتفاقاً "خاله قوربا غه کاری نداشت و
 قرار شده‌ان وقت با هم به جنگل بروند. تا به جنگل سبز و
 خرم رسیدند از بس بره کوچولو از آنجا خوش‌آمد، شروع کرد
 به بع بع کردن ورق‌های دانه‌ها. ناگهان صدای خاله قوربا غه را
 شنید که با ترس فریاد می‌زد: "زود باش فرا رکن . فرار ."
 "بره کوچولو" رویش را برگرداند که ببیند چه خبر است،
 خرس بزرگی را دید که با عصبا نیت جلویش ایستاده بود و می‌گفت
 تفهمیدم. "توبه چه اجازه به جنگل من پا گذاشتی؟ خرس
 بزرگ بدون معطلی، دست بره کوچولو را گرفت و بسرد
 انداد ختش در زندان، بعد هم به او گفت: "من خودم تورا
 نمی‌خورم، ولی آقا گرگه دوستم از خوردن تو لذت می‌برد.
 سراسر آن روز بره کوچولو تنها در زندان نشست، غصه خورد
 و فکر کرد. غروب که شد توله‌های خرس آمدند و برا یش
 غذا آوردند. شنیدند که بره کوچولو با ناراحتی می‌گفت:
 "بیچاره مادرم، حتماً خیلی دلواپس شده ."



آن شب گذشت . روز بعدیکی از توله خرسها که آمده بود اورا ببیند ، چشم افتاد به زنگولهای که دور گردنش بود ، پرسید : " این چیه ؟ بدء ببینم . " ناگهان فکر خوبی به خاطر بره کوچولو رسید . آن را در آورد داد به توله خرس ، گفت : " وقتی به گردش رفتی آن را به گردنت ببند ، راه که بروی صدای قشنگی می دهد . " بعد از توله خرس پرسید : " تو تا کنون چمن زار را دیده ای ؟ اگر می دانستی چمن چقدر سیزو خرم است و چقدر جابرای بازی کردن زیاد دارد ، حتماً دلت می خواست که آنجرا هم ببینی . " همانوقت توله خرس به طرف چمن زار دوید . توله خرس که به چمن زار رسید ، این طرف و آن طرف جهید . روی چمن نرم غلطید ، زنگوله هم

به گردنش تکان تکان خورد و سرو صدا کرد. از آن طرف در خانه بره کوچولو، همه از گم شدن او ناراحت بودند. ناگهان ما در شان صدایی شنید و گفت:

"بچه ها ساکت، گوش کنید، مثل این است که صدای زنگوله گردن خواه رتان می‌آید." گوسفند بزرگ با شتاب برای یافتن فرزندش بیرون رفت. ولی در چمن زار بجای او خرس کوچکی را یافت که خوش و خرم روی چشنهای سبز می‌غلطید. گوسفند بزرگ او را از زمین بلند کرد و با عصبا نیت پرسید: "تو این زنگوله را از کجا آورده؟" توله خرس با ترس جواب داد: "زنگوله را خود بره کوچولو که در زندان پدرم است به من داد."

از آن طرف پدر توله خرس هر چه پرسش را صدای زد و عقب ای و گشت، پیدا یش نکرد، وقتی بانا را حتی گفت: "حتما پسر کوچک و نازنینم گم شده." بره کوچولو با ترس جواب داد: "آقا خرسه با اوراه افتاد. فکر می‌کرد نکند پرسش را دیگر نبینند. نکند بلایی برسربچه اش آمد. باشد. به نظرش می‌آمد که بین همه بچه‌ها بیش این یکی از همه مهر با نتر بود.

همینطور که خرس فکر می کرد و راه می رفت . ناگهان رو -
 بروی گوسفند بزرگی سردرآورد . بدون سلام و احوال پرسی داد
 زد : " زود پسرم را پس بده . " گوسفند هم به همان بلند
 داد زد : " توهمند زود " بره کوچولو " مرا پس بده . "
 آقا خرسه گفت : " چی ؟ این بی آجازه به جنگل من آمده
 بود . "

گوسفند هم گفت :
 " پست توهمند روی چمن های من غلت زده بود . "



آقا خرسه با خود فکر کرد : همانطور که من بچهء خود را
دوست دارم و نمی خواهم ناراحت شود حتما " گوسفند هم
بچهء خود را دوست دارد و نمی خواهد آزرده شود . و سپس بره
کوچولو را رها کرد و گفت : " حلا دیگر گذشته ، بیا این
هم دخترت " گوسفند بزرگ هم دست پسو اور ارها کرد و گفت :
" بیا این هم پسرت . خدا به همراه " .

آقا خرسه خوش و خرم به طرف جنگل رفت .

ضمیمهٔ ۲

مربی کلمات مکثونهء ذیل را برای کودکان تلاوت نموده و
مفهوم آنرا توضیح می دهد . سپس کلمات مکثونه را بصورت
مقطع تکرار نموده تا کودکان از حفظ گردند .
حضرت بهاء الله می فرمایند : " يَا أَيُّهُ الْمُوْجُودِ لَا
تَنْسَبْ إِلَى نَفْسٍ مَا لَا تُحِبُّهُ لِنَفْسِكَ " .

سپس می گوید همانطور که اگر شما را اذیت کنند ناراحت
می شوید ، اگر شما هم دیگران را ناراحت کنید اذیت می شوید
و با ذکر مثال از داستان مفهوم نصرا اینگونه بیان می نما :
" آنچه را که برای خود دوست نداری برای دیگران مخواه "

تذکر : - مفهوم کلی کلمات مکنونه برای کودکان ذکر گردد .
 - نوشتن مفاہیم تک تک کلمات برای استفاده مرتبی است ،
 و لزومی به تدریس ندارد .
 یا ابن الوجود : ای پسر وجود ما لاتحیه : آنچه دوست
 نداری لاتنسب : نسبت مده
 الى نفس : به کسی لنفسک : برای خودت

شیرضمیمه ۴

مهربا نی نما به خلق خدا تادران ظار محترم باشی
 خویشتن را زکس زیاد مگیر ورنه از هر کسی توکم باشی
 از حسد وزنفاق دوری جوی ورنه پیوسته درالم باشی
 (نعیم)

خلق : بندگان -- مردم
 انتظار : در پیش مردم
 زیاد مگیر : بزرگ مدان
 کم باشی : کمتر و کوچکتر باشی
 نفاق : اختلاف - دشمنی
 الام : درد و ناراحتی

شیرقی تراست یا آدم؟

شیری با خانواده اش در بیشدا زندگی می کردند. حیوانات جنگل همگی ازا و فرمان می بردنند. آخر او سلطان جنگل بود هر یک از حیوانات که او را می دید به احترامش تعظیم می کرد روزی در حین گردش در جنگل به یک پهلوان برخورد کرد و برا اولین بار دید پهلوان به ااعتبا نمی نماید و تعظیم نمی کند. با تعجب پرسید توکیستی وا پینجا چه می کنی؟ پهلوان که شانه ای پهن و سینه ای برجسته و با زوانی قوی داشت با غرور گفت من پهلوان ده خودمان هستم و تا کنون هیچ کس نتوانسته پشت مرا به خاک برساند. پدرم هم پهلوان بود و به قدری قوی بود که حتی شیرها ازا و می ترسیدند. او هم بجای آنکه سوار اسب شود سوار شیر می شد و به گردش می رفت. شیر که ازا ین همه غرور پهلوان عصبانی شده بود گفت راستش من با ورم نمی شود آیا تولد لیلی هم داری که حرفت را ثابت کنی. پهلوان در حالی که به طرف دهکده اشاره می کرد به شیر گفت اگر با ورنمی کنی بیا تا ترا به نزدیکی ده بیسرم.

خواهی دید که پیکرتراشان (مجسمه سازان) مجسمه پدرم را در حالیکه سوار بر شیرا است درست کرده اند . شیروتا نزدیکی های ده جلو آمد و از دور مجسمه پدر پهلوان را که سوار بر شیری بود دیده ولی جلوتر نرفت و دستی به یال وریش خود کشیده در حالی که لبخندی ببرلپ داشت گفت : " دوست من اینکه هنرنیست . اگر پیکرتراش شیر بود حتما " مجسمه شیری را درست می کرد که سوار بر یک آدم شده است ، پهلوان مثل اینکه از خواب بیدار شده باشد سرش را زیرا نداخت و دیگر از خود و پدرش تعریفی نکرد . شیرهم بالبخندی که بر لب داشت ازا و خدا حافظی کرده واورا ترک نمود .

بیشه : محل زندگی شیرگه قسمتی از جنگل و نیزار است

یال : موی گردن شیر

بحث : بچه های عزیزمی توانند بگوئید جرا پهلوان سرش را زیرا نداخت و سکوت کرد ؟ ...

مربی مفهوم نص مبارک " يَا أَبْنَاءَ الْوُجُودِ لَا تَنْتَسِبُ إِلَى نَفْسٍ مَا لَا تُحِبُّهُ لِنَفْسِكَ " از کودکان سئوال می کند اگرنتوانستند جواب دهند خودش دوباره توضیح می دهد .

درس هفدهم

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"موسیقی هنری است موثر والهی،

غذای روح و جان است."

موسیقی

- هدف: اطفال با شوق و شادی به موسیقی توجه می کنند.
- ۱ - با شنیدن نوای موسیقی حالت چهره آنها تغییر می کند و شاد می شوند.
 - ۲ - آهنگها و ترانه ها را به آسانی یاد می گیرند و زمزمه می کنند.
 - ۳ - مناجات را بالحن خوش تلاوت می کنند.
 - ۴ - دویا چند آلت موسیقی را می شناسند و صدای آنها را می شناسند.

ضمیمه زمان

فعالیتهاي آموزشی :

- | | | |
|---|---------|---|
| ۱ - مناجات شروع | ۵ دقیقه | |
| ۲ - مروری بر درس قبل | " ۱۰ | |
| ۳ - داستان " حمید " | " ۱۵ | ۱ |
| ۴ - گفتگو | " ۱۰ | ۲ |
| ۵ - مشاهده تصویری و خواندن شعر طبل
بزرگم . | " ۱۵ | ۳ |
| ۶ - پذیرائی | | |
| ۷ - اصفاء موسیقی | " ۱۰ | ۴ |
| ۸ - اثر موسیقی در وجود مبارک حضرت عبدال | " ۱۵ | ۵ |
| ۹ - داستان شوبرت کوچولو | " ۱۰ | ۶ |
| ۱۰ - وقت آزاد | | |
| ۱۱ - مناجات خاتمه | | |

وسائل مورد نیاز :

- ۱ - نوار موسیقی نی (یا یک تنفر نوازنده نی ببنوازد)
- ۲ - نوار سرودهای امری شماره ۱۰۰ (هله ای کودکان)

" داستان "

یک ساعت از شروع کلاس درس اخلاق می گذشت و مثل همیشه مربی کلاس نوار موسیقی را آماده می کردتا بجهه ها بشنوند، حمید از جایش بلند شدوگفت: خانم معلم اجازه می دهید منhem به شما کمک کنم " مربی با حالت تعجب نگاهی به حمید کرد و گفت " البته اگر بخواهی می توانی به من کمک کنی " خانم معلم از این تعجب کرد که صبح حمید بر عکس همیشه با لحن مناجات را خوانده بود و حال هم برای شنیدن موسیقی اظهار علاقه می کرد، بعد از اینکه شنیدن موسیقی



تمام شد حمید گفت: خانم اجازه می دهید امروز سرود بخوانم؟ این حرف حمید آنقدر خانم معلم را متعجب کرد که گفت البته می توانید اما قبل از آن من خیلی دلم می خواهد برای ما بگوئی چطور شده که به موسیقی و سرود علاقمند شده ای حمید، با ادب شروع به تعریف کردن

اتفاقی که برا یش افتاده

بود، کرد. حمید گفت:

اول این هفته من بـی -

احتیاطی کردم و بعد از آب

تنی دویدم جلو کولرنشتـم

و سخت مـریض شـدـم .

گـوشـهـایـم در دـ

گـرـفـتـ وـقـتـ وـ



دکتر آنها را معاينه کرد گفت که گوشها یم چرکی شده‌اند و پنبه‌هایی در گوشها یم قرارداد تا دوروز در گوشها یم باشد و دوروز بعد دوباره برای معاينه پیش دکتربروم ، بعداز اینکه پنبه در گوشم جای گرفت دیگر صداها را خوب نمی شنیدم صدای آهسته را که اصلاً ، صدای پدرم که قبلـاً هر روز صبح با صدای بلند و لحن خوش مـناـجـاتـ مـیـخـواـندـ ، صـدـایـ ماـدرـمـ ، صـدـایـ گـنجـشـکـهاـ کـهـ هـرـصـبـحـ باـ جـیـکـ جـیـکـشاـنـ مـراـ بـیدـاـ وـمـیـ کـرـدـنـدـ . دـلـمـ گـرفـتـهـ بـودـ وـنـمـیـ دـانـسـتـمـ چـراـ ، آـنـشـبـگـهـ بـرـایـ ضـیـافتـ رـفـتـیـمـ آـقاـیـ کـهـ هـمـیـشـهـ درـجـلـسـاتـ ضـیـافتـ وـبـیـولـوـنـ مـیـ زـدـ باـزـهـمـ وـبـیـولـوـنـ زـدـ ولـیـ منـ فـقـطـ حـرـکـاتـ اـورـاـ مـیـ دـیدـمـ ، فـکـرـ مـیـ کـرـدـمـ

که چقدر دلم می خواهد مثل همیشه صدای زیبای ساز ایشان را بشنوم ، آنقدر غصه‌ام شد که شب تا دیر وقت بیدار بودم هنوز هم نفهمیده بودم چرا ؟ با خودم می گفتم وقتی که آدم گوشش دردمی کند که نباید غصه دار باشد . پس چرا من این همه غمگین هستم . اما صبح که از خواب بیدار شدم گشکها را دیدم ولی صدایشان را نشنیدم تازه فهمیدم چرا این همه دلم گرفته است فکر کردم اگر دنیا بی صدا باشد چقدر خسته کننده و ناراحت کننده است . چقدر دلم می خواست لحن مناجات پدرم را می شنیدم ، رفتم صورتم را شتم و سعی کردم مناجات را با لحن پدرم بخوانم و بخاطر اینکه صدای خودم را آهسته می شنیدم بلند بلند دادمی زدم خیلی از صدای خودم خوش آمده بود دوباره مناجات را بلند و بالحن خواندم بعد از تماش شدن مناجات ، چشم را که باز کردم ماما را دیدم ، بالای سرم ایستاده بود صدایش را نشنیدم ولی از صورت خندانش متوجه شدم از صوت من خوش آمده . اون روز هم به سختی گذشت برای خوب شدن و برداشته شدن پنبه ها از گوشم لحظه شماری

می کردم تا اینکه دیروز آقای دکتر پنبه هارا از گوش
 بیرون آورد وقتی صدای ما مانم را دوباره شنیدم از خوشحالی
 نیمی دانستم بخندم یا گریه کنم ما مانم هم می خندید، دیدم
 صدای مهربا ن ما مان و خنده، اورا چقدر دوست دارم امروز
 صبح هم صدای منا جات خودم را شنیدم و هم صدای منا جات بابا
 و می خواهم دیگر همیشه با قشنگ ترین لحنی که می توانم «
 منا جات بخوانم از با بهم خواهش کردم امشب منزل دوستش
 برویم تا به صدای قشنگ ویولون او گوش بدhem . حال دیگر
 خانم معلم و همه بچه ها علت تغییر حمید آقا را فهمیده بودند
 آنوقت همه با هم شروع کردند به خواندن سرود ولی همه
 بچه ها احسا س می گردند خوشحال تر از همیشه هستند و دلشان
 می خواست هر چقدر که می توانند سرود را قشنگ تر بخوانند.
 آنها یک موضوع جدید را فهمیده بودند، بچه ها شما
 می دونید آن موضوع چی بود؟؟؟

ضمیمه شماره ۲

گفتگو

پس از شنیدن پاسخهای بچه ها به سوال آخر داستان می گوییم

آنچیزی که حمید آقا به آن فکرمی کرد اشی بودکه صداها
برا وگذاشته بود. چون بعداز شنیدن صداهای مختلف به او
احساسات متفاوتی دستداده بود، مثلاً "بعداز شنیدن صداها
ما نند صدای پرندگان شنیدن موسیقی و سرودا حساس شادی
می‌کرد و شنیدن صداها بی مثل مناجات خواندن پدروش به او
احساس آرا مشمیداد. بچه‌ها می‌دانید چرا شنیدن بعضی از
آهنگها ما را شادو بعضی از آهنگها ما را غمگین می‌کند.

شاید علت آن باشدکه آهنگساز آهنگهای شادراتندترو آهنگها
غمگین را کنندترو هریک را با ساز مخصوص تنظیم می‌کنند انسانها
اولیه به این تاثیر پی برده بودند و چون وقتی داخل
چوب توخالی که از نیستان بزیبدند و بعد ها اسم آن را نمی
گذاشتند فوت می‌کردند صدای زیبا بی از آن شنیدندکه اش
زیادی برآنها داشت تصمیم به ساختن سازهای دیگری گرفتند
تا احساسات دیگری بوجود بیاوردند. مثلاً "برای ایجاد
شجاعت در افراد موقع جنگ طبل را ساختند.

در ما هم هر آهنگی احساس خاصی را بوجود می‌ورد، بیشتر
باید سعی کنیم که آهنگهایی را بشنویم که در ما آرا مش و

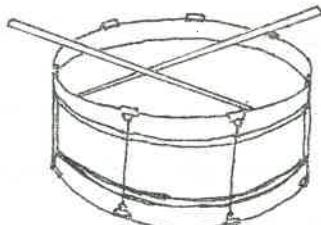
شادی بوجود بیا ورد .

ضمیمهٔ ۳ مشاهده تصویری و شعر طبل بزرگم ...

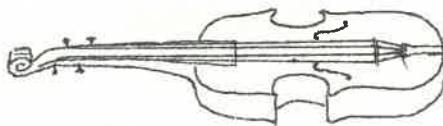
تصاویر ضمیمه را که نشان دهنده طبل، ویولون، شیپور، پیانو است برای شناختن شکل سازها به آنها نشان می‌دهیم تا شکل این سازها کاملاً "یا دقیقاً" سپس این شعر را یک با برابری بچه‌ها می‌خواند و بعد از بچه‌ها می‌خواهد تا همراه او تکرار کنند :



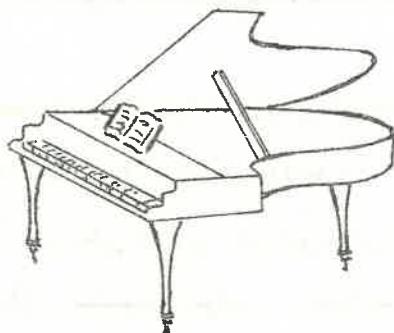
شیپوری دارم خیلی قشنگه
وقتیکه می‌زنم این جور
صدا میده دودودو



طبل بزرگم خیلی قشنگه
وقتیکه می‌زنم این جور
صدا میده بام بابام بابا ...



ویولونی دارم خیلی قشنگه وقتیکه می زنم این جور
صدا می ده ری ری ری



پیانوی دارم خیلی قشنگه ،
وقتیکه می زنم این جور صدا
می ده دین دی دی

ضمیمه ۴ راهنمای قسمت اصفاء موسیقی

درا این قسمت موزیک ملایم و در صورت امکان آهنگ نواختن نی
پخش شود .

نَصْ مَبَارِك

نَصْ مَبَارِك زَيْرَابِه بَجَه هَا آمُوزَش مَى دَهِيم .
 " مُوسِيقى هَنْرِي اَسْت موشْرُوا الْهَى ، غَذَى رُوح وَجَان اَسْت . "
 " حَضْرَت عَبْدَاللَّبِهَاء "

اَشْر مُوسِيقى درِوجُود مَبَارِك حَضْرَت عَبْدَاللَّبِهَاء :

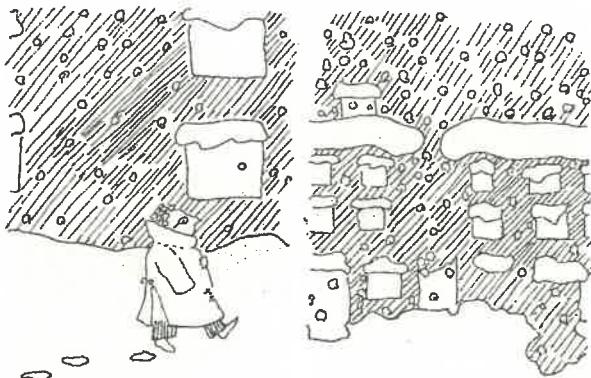
حَضْرَت عَبْدَاللَّبِهَاء درِيكِي اَزْشَبَهَاي پَائِيز درِارَض اَقْدَس اَيْن
 دَاسْتَان رَا نَقْل فَرْمُودَنَد :

" مُوسِيقى درِمن اَشْ فَرَا وَان دَارَد . مَدْتَهَا بُودَكَه نَوَاي دَلَكَش
 سَازِي نَشْنِيدَه بُودَم . هَنَگَا مِيكَه اَزْبَغَادَه بَه اَسْلَامِبُول مَىـ
 رَفْتَيم شَبِي درِكَنا رَدْجَله درِچَادَه خَيمَه هَا مَانِديم قَدرِي
 آن طَرفَتَر شَبَانَان خَيمَه دَاشْتَند . شَبَانَى نَى مَى زَد ، نَالِمَه
 نَى آنَقدَر درِمن اَشْكَرَدَكَه تَاصِبَح نَخْوا بَيِيدَم .

نَوَاي دَلَكَش : آهَنَگ زَيْبَا وَخَوب
 خَيمَه : چَادَرِي كَه زَيرَآن زَندَگَى مَى كَنَند .

شَبَان : جَوْپَان

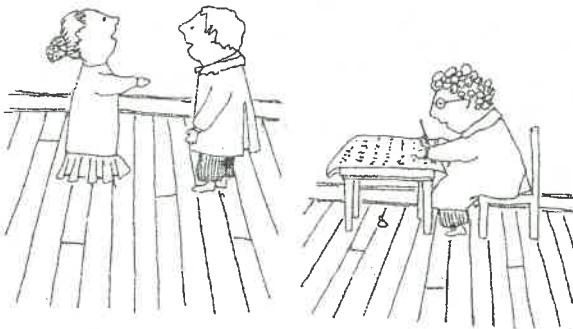
ضمیمهٔ ۶ " داستان شوبرت کوچولو "



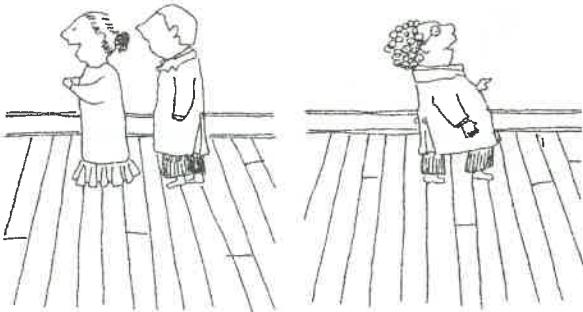
۱ - در شهری به نام وین
۲ - مرد جوان قدکوتاه و چاقی
با بینی گرد و قلمبه عینک
که ا غالب هوا سرداست و
پنسی گرد و موهای فرفرازی
برف می باشد



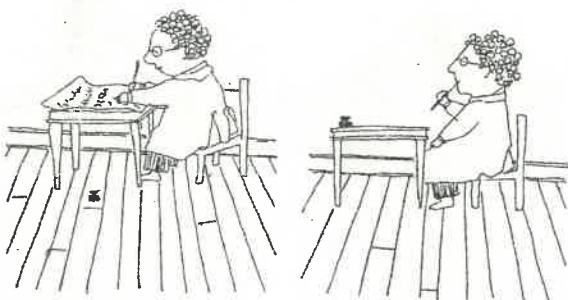
۳ - در اطاقی خالی که آتشی
۴ - او یک آهنگ ساز بود و هر روز
هم در بخاری نبود زندگی
صبح سرمیز کوچکش می نشست
می کرد ..



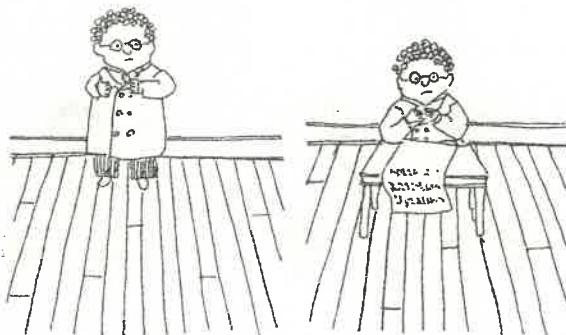
۵ - و ب سرعت آهنگ هائی را ۶ - موقعی که دوستاش درواقع
که در فکرش بوجود می - چیز بدربخوری نمی شنیدند
شوبرت موسیقی می شنید . آمدمنی نوشت .



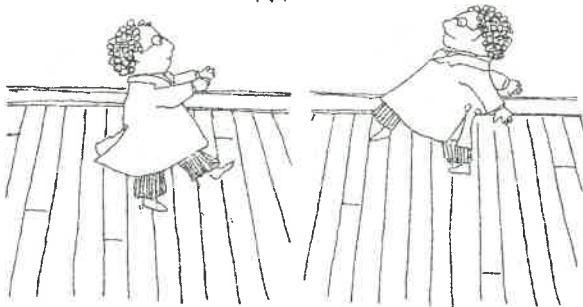
۷ - و فرانس شوبرت نواهی ۸ - که هیچ کس تابه آن موقع
شنیده بود . می شنید .



۹- آنقدر در فکرا و نواهای
موسیقی بود که نمی‌توشت
گرم بود که برای اطاق خالی
همه را بخاطرنگ کهادارد.
یا لباسهای کهنه‌اش غصه‌نمی-
خورد.



۱۰- وقتی انگشتانش از
سرما دوردمی گرفت
و شروع به دست زدن می‌کرد.
از جایش بلندمی شد.



لش
۱۳- و پا می کوبید و می رقصید ۱۴- و دم کت کهنه اش بدن با
تا گرم شود .
به پرواز درمی آمد .



امروز قلب خیلی از مردم دنیا با شنیدن آهنگ های شوبرت گرم
می شود ، او یکی از بزرگترین موسیقی دانهای دنیا است .
نویسنده و نقاش : ا.م.بی.گانستین ترجمه : گلنا رصہبا

ارزشیابی :

- ۱ - هریک از اطفال نام آهنگ قشنگی را که شنیده است ذکر کند. (اعم از آهنگهاي قبلی و یا آهنگهاي که در این جلسه شنیده شده است) .
- ۲ - حداقل یک آهنگ را که در این جلسه آموخته اند با هم بخوانند.
- ۳ - هر کدام نام یک آلت موسیقی را که دیده است ذکر کند.

درس هجدهم

عنوان : دوره

هدف : این درس جهت مرور برخی از مفاہیم دروس گذشته است .

ضمیمه زمان

فعالیتهاي آموزشی :

- ۱ - مناجات شروع (مروری بر مناجات‌های خوانده شده توسط اطفال)
- ۲ - تعلیم مناجات جدید (قسمت دوم)
- ۳ - مروری بر درس گذشته
- ۴ - گفتگو
- ۵ - کارستی " ماسک شادی "
- ۶ - داستان " جادوی موسیقی "
- ۷ - تنفس و پذیرائی
- ۸ - شعر " مهر خدا "
- ۹ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی بازی ")
- ۱۰ - مناجات خاتمه

وسائل مورد نیاز :

- پاکت کاغذی بزرگ میوه به تعداد بچه ها (لازم به تذکر است که در صورت در دسترس نمودن پاکت های کاغذی ، مربی می توانند از مقوا استفاده نماید .)

- قیچی

- مدادرنگی یا ماژیک

- چسب

- کاغذهای رنگی برای تزئین ماسک



تعلیم مناجات (قسمت دوم)

هوا لله

ای خدا وند مهربا ن این اطفال نازشین صنع دست قدرت تواند
و آیات عظمت تو . خدا یا این کودکان را محفوظ بدار . موید
بر تعلیم کن و موفق به خدمت عالم انسانی فرما . خدا یا
این اطفال در دانه اند در آغوش صدف عنايت پرورش ده . توئی
بخشنده و مهربا ن . ع

محفوظ : درامان

موید : کمک شده

تعلیم : یادگرفتن ، یاددادن

نکات سودمند برای تفهیم مناجات مبارک :

۱ - یادآوری محافظه شمع بوسیله حباب

۲ - گرفتن دست بچه ها و کمک به آنها تا بتوانند یک کلمه
را ببروی کاغذ بنویسند . آنگاه به آنها بگوئید که من به
تو کمک کردم تا بنویسی . حضرت بهاء اللہ هم بتوكیمک می کنند
تا همه چیز را یادگیری . (داستان سفر حضرت بهاء اللہ

به کردستان و کمک به پسر چوپان هم خوبست) .

ضمیمه ۱

" خیلی دور ترا زا بینجا ، کوهیست و بر فرا ز آن کوه در میان درختان سرسبز سرو و گلهای سرخ ، قصری با شکوه با گنبدی طلائی بنا شده است که شب‌ها مثل خورشید می‌درخشد و هر روز و هر شب ، صدھا نفر زا ثرکه به آرزوی دیدار مرقد حضرت اعلیٰ از گوشہ و کنوار جهان آمده‌اند ، زیرا آن گنبد طلائی داخل یک اطاق پرازگل و نور ، آستان مقدس حضرت اعلیٰ را می‌بوسد و برای همهٔ مردم دنیا دعا می‌کنند . "

خوب بچه‌ها ، اگر گفتید این مکان مقدس‌چه نام دارد ؟
 (مربی پس از استماع جواب کودکان می‌گوید :)
 بله ، درسته ، اینجا مقام اعلیٰ " است ،
 خوب ، حالیک سئوال دیگر از شما دارم . کدام یک از شما می‌تواند بگوید قصر بهجی و روضهٔ مبارک کجاست ؟
 (مربی پس از استماع اظهارات کودکان ، بیان می‌کند :)

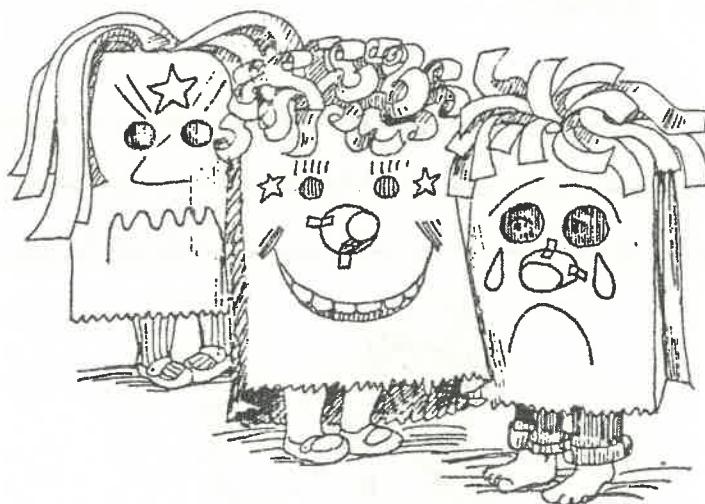
" قصر بهجی محلی است که حضرت ببهاءالله و خانواده شان در آن زندگی می کردند . این قصر را مردش رو تمندی ساخته بود . حضرت عبدالبهاء آن را خریداری کردند . چون حضرت ببهاءالله به گل و سبزه علاقه زیادی داشتند . حضرت عبدالبهاء عده‌ای را مامور کردند تا با غهای آن را مرتب وزیبا کنند . جمال مبارک بیش از ۱۲ سال در بهجی زندگی کردند و در سن ۷۵ سالگی صعود فرمودند . مقبره مقدسشان که برای بھائیان ، مقدس‌ترین نقطه روی زمین است ، در داخل این قصر است و با یک باغ کوچک از آن جدا می شود روضه مبارکه نام دارد . روی کفسنگی آن را همیشه با گلهای رز پوشانده‌اند که با غیان مهربا ان آنجا ، همیشه سعی می کند آنها را تازه نگه دارد ."

ضمیمه ۲

مربی ، قبل از شروع ساختن این کار دستی ، تصویر مربوط به این ضمیمه را (تصویر شماره ۱) که شامل سه فرد خوشحال و نراحت و عصبانی است ، به بچه ها نشان داده و می گوید :

" ما می خواهیم برای کار دستی ، آدمی را درست کنیم که خوشحال و خندان باشد . "

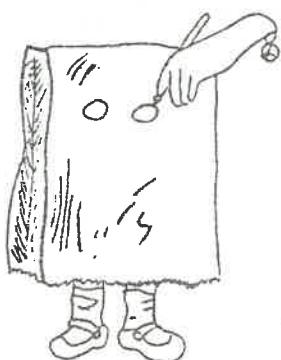
سپس با آماده کردن وسائل موردنیاز وطبق دستور ذیل به هریک از بچه ها در درست کردن این " ماسک شادی " کمک می نماید .



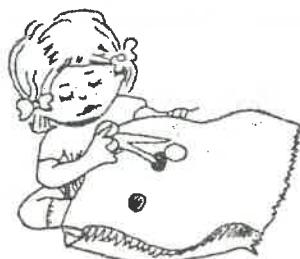
طرز ساخت:

برای ساختن کاردستی مربی به ترتیب زیر عمل نماید:

- ۱- پاکت را برسر کودک قرار دهد.



- ۲- با توجه باینکه پاکت مدت طولانی برسر کودک باقی نماید
با مدادرنگی و با دقیقت علامتها ئی در محل بینی، چشمها و دهان
اور روی پاکت بگذا ردو سپس پاکت را از سر طفل خارج نماید.



۳ - معلم بوسیله قیچی دو سوراخ در محل چشمها ایجا دکند.



۴ - به کودک کمک کنید تا با مدادرنگی یا ماژیک بقیه اعضاء صورت را ترسیم کند.

پس از اینکه کودکان کاردستی خود را تمام کردند و آن را بر روی صورت‌ها بینان گذاشتند : از هر کدام آنها یکی از س్ٹووا ذیل را بپرسید و به آنها کمک کنید تا احساسات خود را بیان نمایند :

- چگونه میفهمی که یک نفر خوشحال است ؟
- خوشحالی خود را چطور نشان می‌دهی ؟

— چه چیزی تورا خوشحال می کند؟ و ...

"جا دوی موسیقی"

ضمیمه ۳

یکی بود یکی نبود. در زمانهای گذشته در یک کشور دور، مرد به نام آقا نیکل و همسرش با پسر کوچکشان در خانهای زیبا زندگی می کردند. یک روز خانم نیکل روگرد به شوهرش و گفت "آه واقعاً" که کارهای این خانه و نگهداری بچه برای من زیاد است. ای کاش کسی پیدا می شد تا در کارهای خانه به من کمک کند". آقا نیکل فکری کرد و گفت: "حق باتو است. من سعی می کنم کسی را برای کمک به تو پیدا کنم".

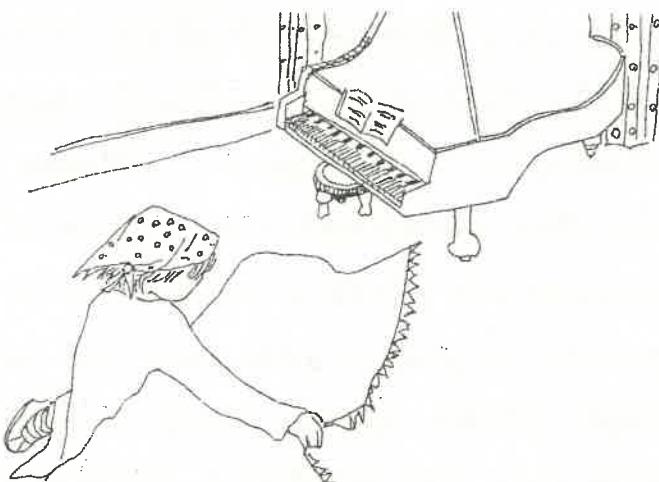
درست یک هفته بعد وقتی که آقا نیکل از سر کار به خانه برگشت، دخترک موطلایی زیبائی راهم به همراه خود به خانه آورد: "بیا خانم این هم آن کسی که می خواستی اسمش ماری است، با ما در شصت بخت کردم و اجازه داد تا مدتی پیش



ما بماند و کارکند".

بله بچه ها، از فردای آن روز ماری
شروع به کارکرد. جارو می کرد، ظرف
می شست، از بچه نگهداری می کرد و در
آشپزی به خانم نیکل کمک می کرد. و
چون دختر بسیار شیرین زبان و وظیفه
شنا سی بود، بزودی خانم و آقای نیکل
به او انس گرفتند.

یک روز عصر وقتی که ماری کارها یش را انجام داد، چشمتش
به پیانوی خاک گرفته ای افتاد که در گوشه یکی از اتاق ها



قرار داشت . ماری با دیدن پیانو گفت : " وای خدای من چه پیانوی بزرگی . ولی چرا آنقدر خاک گرفته است ؟ . خانم نیکل



سری تکان

داد و گفت :

" معلوم است

ماری عزیز .

چون مدت‌ها است

که کسی آنرا

نهواخته است . درواقع من و شوهرم هیچ‌کدام بلد نیمی‌یم پیانو بزنیم . ماری گفت : " ولی من بلدم ". خانم نیکل با تعجب گفت : " راستی ؟ چطور ؟ " ماری گفت : " وقتی که پدرم زنده بود ، ما پیانوی سفید قشنگی داشتیم و او به من یاد داد تا پیانو بزنم ". خانم نیکل گفت : " چه خوب . بزن ببینم چطور می‌ذنی ؟ ". ماری جلو رفت و خاکهای پیانورا پاک کرد . بعد در آن را برداشت و شروع کرد به نواختن یک آهنگ بسیار زیبا . بزودی همسایه‌ها با شنیدن صدای موسیقی به طرف خانه آقای نیکل آمدند

پرنده های کوچک هم نغمه خوانی راقطع کردند و پشت پنجره آمدند تا به صدای آهنگ گوش بدهند. غنچه های گل سرخ حیاط هم با شنیدن صدا سرشان را با لاگرفتند و آرا م آرا م شروع به بازشدن کردند، گویی صدای موسیقی مثل جادوه هم را به طرف خود می کشید و جذب می کرد. حتی بچه کوچک آقا نیکل هم بدون سرو مدا گوش می کرد.

وقتی که بعد از مدتی، ماری از پیا نوزدن دست کشید، همه شروع کردند به دست زدن و تشویق کردن او: "آفرین برا وو خیلی عالی بود، چقدر زیبا و دل انگیز بود" خلاصه همه آنقدر از صدای پیا نولذت برده بودند که از ماری خواهش کردند هر روز عصر بعد از کارها یشان، پیش او بیا یند و او هم برا یشان موسیقی بنوازد و ماری هم البته قبول کرد. بعد از مدتی طوری همه به صدای دلنواز پیانو عادت کرده بودند که حتی یک بار هم نمی شد که برای شنیدن آن دور هم جمیع نشوند.

این قضیه ادامه داشت، تا اینکه یک روز پستچی خبر آورد که مادر ماری مریض شده و خواسته است که دخترش پیش او برگردد. ماری با اینکه می دانست خانم و آقا نیکل و همسایه ها

به او و آهنگها بیش انس گرفته اند ، مجبور شد با عجله آنجا را ترک کند و با خانه برگرداد . چند هفته گذشت و در این مدت ، ماری با مهریانی و بردباری ازما درش پرستاری کرد تا حالش کم کم بهتر شد . از آن طرف با رفتن ماری ، دل همه برای او تنگ شد . دیگر عصرها همسایه ها در ورهم جمع نمی شدند و از خانه آقای نیکل صدای موزیک شنیده شد . ساقه گلهای خم شد و پرنده ها هر روز با حسرت به پنجره ای که زمانی پشت آن دنیا بی از شورو آهنگ بود ، نگاه می کردند . بله با رفتن ماری موزیک و نشاط و شادی هم از بین آنها رفت . خلاصه ماری آنقدر به پرستاری ازما در پرداخت تا حال او کاملاً " خوب شدوا زبستر بیرون آمد . در همین وقت ، او تصمیم گرفت که دوباره پیش خانم و آقای نیکل برگردد . با ما درش صحبت کرد ، و سایلش را برداشت و به راه افتاد . وقتی که به نزدیک خانه آنها رسید ، متوجه شد که اوضاع مثل همیشه نیست . همه جا را سکوت فراگرفته بود . پرنده ها نمی خواندند ، حتی با غجه پژمرده شده بود . ماری با تعجب از وضعی که می دید ، جلو رفت و درزد . خانم و آقای نیکل با دیدن ماری خیلی خوشحال شدندوا و را در آغوش کشیدند .

" آه ماری عزیز ، چقدر دلما ن برای تو تنگ شده بود . " ا و در جواب گفت : " من هم خیلی دوست داشتم شما را ببینم و دوباره همه چیز به حال اول برگشت . نواختن پیانو ، جمع شدن همسایه ها ، گوش کردن پرندگان و گل ها به موزیک و خلاصه نشاط و شادی و سرور . و شما هم بجهه ها اگر روزی صدای دلنواز موزیکی را شنیدید که از کوهها و دشتها و شادی می گفت ماری را بیاد آورید .

ضمینه

مربی شعر "مهرخدا" را چند بار می خواند و از اطفال می -
خواهد تا پس از اوتکرار کنند :

تابیده بسر دشت

خورشید زیبا

بخشیده بردشت

جانی دوباره

یک چشم پاک

برسینه دشت

جوشیده از خاک

آرام ، آرام

با شادی و ناز	مرغان زیبا
سرگرم پر و از	هستند با هم
دارد صفائی	هر جای دنیا
مهر خدائی	تا بیده بر آن

فهرست متأبوع :

- ۱ - آموزش از راه بازی - تالیف جین ما رزو لو - جین لوید، ترجمه و تلخیص لیلی انگجی - شرکت چاپ و نشر ایران،
- ۲ - آوای گلهای ، علیرضا مرتضوی کروی

درس نوزدهم

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"ضیافت نوزده روزه ... سبب

سروروا تھا دو محبت احبابی الہی

است،"

عنوان : ضیافت (جلسہ اول)

هدف : اطفال می کوشند با سرولبا س پا کیزہ و شوق و علاقہ
در ضیافت شرکت کنند.

۱ - با شوق و علاقہ درخانہ و درکلاس دربارہ ضیافت

حرف می زندند.

۲ - تاریخ ضیافت را در خاطر نگہ می دارند.

۳ - با شوق و علاقہ همراہ والدین بہ سوی محل

روانہ می شوند.

۴ - هنگام تلاوت آیات با سکوت و سکون گوش می -

دهند.

۵ - هنگام بحث و مشورت با توجہ زیاد سختاً

دیگران را می شونند.

۶ - ازشنیدن اخبار جالب امری خوشحال می شوند.

فعالیت های آموزشی

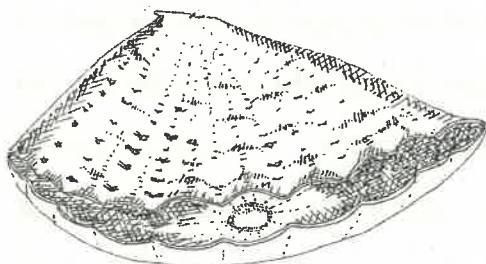
ضمیمه زمان

- ۱ - مناجات شروع (تکرار مناجات های قبل
توسط اطفال)
- ۲ - تعلیم مناجات جدید (قسمت سوم)
- ۳ - مروری بر دروس گذشته
- ۴ - گفتگو درباره ضیافت
- ۵ - داستان " رامین در ضیافت "
- ۶ - تنفس و پذیرایی
- ۷ - کتاب کارکودک " قلک تقویم "
- ۸ - شعر " ضیافت "
- ۹ - تعیین وظایف برای ضیافت جلسه آینده
- ۱۰ - نطق
- ۱۱ - وقت آزاد
- ۱۲ - مناجات خاتمه

مناجات جدید (قسمت سوم)

هوالله

ای خداوند مهربا ن این اطفال نازنین صنع دست قدرت توانند
و آیات عظمت تو، خدا یا این کودکان را محفوظ بدار، موبید
برتعلیم کن و موفق به خدمت عالم انسانی فرما، خدا یا این
اطفال دردانه اند در آغوش صد عنايت پرورش ده، توئی
بخشنده و مهربا ن ع



دردانه : مر وا رید درشت

صف : گوش ما هی پرورش ده : تربیت کن
نکات سودمند برای تفہیم مناجات مبارک :

- ۱ - تفہیم کلمه دردانه با نشان دادن یک مر وا رید -
- ۲ - تفہیم کلمه صد با نشان دادن یک صد یا تصویر آن .

مربی از کودکان سؤال می نماید : " بچه ها . کدامیک از شما به ضیافت رفته اید؟ " بعضاً زیباً سخنها از چند نفر از کودکان می خواهد تا کارهایی را که در ضیافت صورت می گیرد بیان نمایند . پس از شنیدن جوابهای نونها لان ، مربی می گوید که ضیافت به معنی میهمانی روحانی است . هر نوزده روز یک بار به امر حضرت بهاء اللہ در ضیافت دو رهم جمع می شویم تا سرور و محبت بین ما بیشتر شود . و همچنین دعا می خوانیم و مطالبی یاد می گیریم . سپس مربی به کودکان می گوید : " حا لامن از شما سؤالاتی می کنم : هر کس بلد بود دستش را بلند کند ، من می گویم چه کسی پاسخ دهد . در صورتی که جواب دوستتان درست باشد ، با علامت مسن همه برای اودست می زنیم . و اگر درست نبود ، جواب درست آن را برای او می گوییم . " (البته اگر کودکان قادر به بیان پاسخ درست نبودند ، مربی می تواند بارا هنما یهای مختصر به آنها کمک کند تا به سؤالات جواب دهند) .

۱ - زمانی که قسمت روحانی ضیافت اجراء می شود، یعنی
مناجات و الواح و نصوص خوانده می شود و ما بیرون
از ازاتاق هستیم، چکار باید بکنیم؟

جواب: باید صبر کنیم تا خواندن آیات تمام شود، بعد
وارد شویم.

۲ - در ضیافت موقع خواندن مناجات، آیات و الواح (قسمت
روحانی)، رفتار ما باشد چگونه باشد؟ جواب: آرام،
بی صد و در حالت توجه . . .

۳ - زمانی که بزرگترها برنامه های مختلف غیر از مناجات
والواح را اجراء می کنند، اگر ما خسته شویم چکار باید
بکنیم؟ جواب: باید از نظام اجازه بگیریم و به
بیرون از ضیافت رفته از ایجاد صدا و شلوغی خودداری
نماییم تا حواس دیگران پر نشود.

ضمیمه ۴

" را مین در ضیافت "

بچه های عزیز. چند شب پیش منزل آقای استباقی اتفاق
عجیبی افتاد امروز آنرا برای شما تعریف می کنم:

آن شب منزل آقای اشتیاقی شلوغ بود. بچه‌ها هم در حیا ط مشغول توب بازی و سروصدای بودند. خانم اشتیاقی در حالی که سینی چای را جلو می‌هماند می‌گرفت، گفت: خوب است امشب آقای ناظم به بچه‌ها تذکر بد هنده که موقع شروع برننا مه ضیافت ساکت بنشینند و شلوغ نکنند. بخصوص که همه بچه‌ها هم آمده‌اند و تا چند دقیقه دیگر خانواده آقای شادمان هم با پسر کوچکشان می‌آیندو همه میدانید که رامین در شیطنت رئیس همه بچه‌هاست و وقتی با بچه‌های دیگر جمیع می‌شود، حساسی سروصدای شلوغ می‌کند.



در همین موقع زنگ دربه صدادرآمد و خانم اشتیاقی گفت :

" مثل اینکه آمدند . حالا همه توجه کنید و ببینید درست گفتم یانه . " و مشغول ادامه پذیرایی شد . دختر کوچک خانم اشتیاقی هم رفت که در را باز کند . اما بچه های عزیز ، برخلاف انتظار همه که منتظر بودند رامین با ورودش به ضیافت ، به سروصای بچه ها که در حیاط مشغول بازی بودند اضافه کند ، دیدند که رامین با پدر و مادرش وارد شدند و بعد از گفتن اللہ ابھی و احوال پرسی ، نشستند . بقیه بچه ها هم خیلی مودب و ساكت آمدند و نشستند . خانم اشتیاقی از این رفتار خوب خیلی تعجب کرده بود ، روبه آقای ناظم کرد و گفت : " خوب ، آقای ناظم . مثل اینکه دیگر نیازی به نصیحت شما نیست . " و همه خنده دند و برنا مه ها شروع شد .

در طول اجرای برنامه ها ، همه بچه ساكت نشسته بودند و گوش می دادند . تا اینکه آقای ناظم گفت : " خوب ، حالا نوبت برنا مه بچه ها میرسد . ببینم بچه ها چه برنا مهای دارند ؟ " در آن موقع سارا دستش را بلند کرد و گفت : " من یک شعر حفظ کرده ام . اجازه هست بخوانم ؟ " آقای ناظم

گفت : " بفرمائید ، " سارا شروع په خواندن کرد و بعد از اینکه تمام شد همه برای اودست زدند . بعد نوبت به سمیع رسید ، او هم یک مذاجات خواند و بعد از اینکه اورا هم تشویق کردند ، همه دیدند که رامین دستش را بلند کرد و گفت : " من هم یک برنامه دارم ، اجازه هست اجراء کنم ؟ " . همه خیلی تعجب کردند . چون تا آن روز را مین هیچ وقت در پیا فت ، اینطور نبود . البته او پسر خوبی بود ، ولی همیشه موقع ضیافت خیلی شیطنت می کرد . یا صحبت می کرد . یا موقع اجرای برنامه شروع به راه رفتن می کرد و خلاصه نمی گذاشت بقیه به برنامه توجه کنند . به هر حال آقای ناظم بدرا مین اجازه اجرای برنامه را داد و شروع کرد به صحبت کردن که : " امشب می خواهم برای شما درباره ضیافت صحبت کنم ، ما به این بجهام حضرت بهاءالله هرنوزده روزیک با در جلسات ضیافت شرکت می کنیم . ضیافت سبب الفت و سورر اهل بهاء می گردد .."

بعد از نطق رامین ، همه با خوشحالی اورا تشویق نموده خیلی برایش دست زدند . خانم اشتیاقی رامین را بغل کرد و بوسید و گفت : رامین جان ، خیلی

خوب بود.. ولی بگوییم این چیزهای قشنگ و کارهای خوب را از کسی یا دگرفتی؟ رامین هم گفت: "آخر هفته، پیش در درس اخلاق درسما ن در مورد ضیافت بود و این چیزها را من در درس اخلاق یا دگرفتم. و اگر من در ضیافت‌ها قبل خیلی شیطنت می‌کردم، به خاطرا یعنی بودکه نمی‌دانستم ضیافت‌چقدر مهم است. ولی حالا دیگر متوجه این موضوع شده‌ام."

ضمیمه ۳

فعالیت کتاب کارکودک برای ۲ جلسه در نظر گرفته شده است. توضیح ذیل مربوط به کارجلسه، اول می‌باشد: مربی ورقی را که مربوط به قلک می‌باشد از "کتاب کارکودک" هریک از اطفال جدا نموده و سپس کودکان را راهنمایی و کمک می‌کند تا هریک می‌توانند شکل کلی قلک را باقی‌چی از روی کاغذ ببرند.

بديهی است که اين کاغذ باید ببروي مقوا چسبانده شود و اگر حتی ابعاد قلک را بزرگتر رسم نمائيد، ما حصل بهتری خواهد داشت و برای ارقامی که در پشت آن باید نوشته شود، جای بيشتری خواهد بود.

"ضیافت"

امشب ، شب ضیافت ،

محفل انس و الفتہ

چه خونه، پاک و تمیز

چه جای با طراوتہ

دوستان مهر بونمزو،

میتونم اونجا ببینم

وقت دعا کنارشون

ساکت و آروم می شینم

هر چیزی اونجا می خونن

خیلی دقیق گوش می کنم

با زی و شوخی کردندو،

اون جا فراموش می کنم

وقت مناجات که رسید

زود دست به سینه می شینم

با صدای خوب و بلند،

خودم مناجات می خونم

مربی عزیز قسمتهاي مختلف يك ضيافت را براي کودکان توضیح داده اضافه می نماید که ما در جلسه بعدمی خواهیم در درس اخلاق ، برخنامه یك ضيافت را جراء کنیم و سپس برای هریک از کودکان وظیفه‌ای در ضيافت مشخص می نماید . مثلًا " یکی مسئول خواندن مناجات می شود و یکی از مناجات‌ها بی که از حفظ دارد ، برای خواندن در ضيافت جلسه بعد در منزل آماده می کند .

بدیهی است که همه کودکان باید وظیفه‌ای در ضيافت داشته باشند و برای این کار ممکن است در برخنامه ضيافت چند نص و جود داشته باشد و هریک را کودکی بخواند .

برای قسمت نطق نیز از متن نطق ضمیمهٔ ۶ استفاده شود . در قسمت شور و پیشنهادات هم موضوعی که برای کودکان جالب و آسان باشد ، به بحث گذاشته شود (در صورت تمايل می توانید از دو موضوع پیشنهادی ذیل استفاده نمائید :

۱- ما بچه‌ها برای بهترشدن ضيافت چکار می توانيم بکنیم ؟

۲- ما بچه ها چگونه می توانیم در تبریعات شرکت کنیم ؟
 همچنین مربی گرامی ، در حین مشورت ، کودکان را با پاره
 ای از آداب شورآشنا می نماید .

فهرشت برنامه ضيافت جلسه بعد :

- | | |
|-----------------|--------------------|
| ۱ - مناجات شروع | ۵ - شور و مشورت |
| ۲ - نص | ۶ - تنفس و پذیراشی |
| ۳ - نطق | ۷ - مناجات خاتمه |
| ۴ - شعر | |

ضمیمه ۶

مربی متن ذیل را برای کودکان خوانده و آنها می خواهد تا
 برای جلسه آینده آنرا بزبان خود بیان کنند .

" ما بهائیان به امر حضرت بهاء اللہ هرنوزده روزیکبار
 در جلسات ضيافت شرکت می کنیم . ضيافت سبب الفت و سرور

اهل بهاء می گردد ."

ارزشیابی :

مربی از هریک از اطفال می خواهد تا متن جمله فوق را ، تکرار
 نمایند .

درس بیستم

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

" ضیافت نوزده روزه ... سبب

سرورو اتحاد و محبت احبابی الهی

است.

عنوان : ضیافت (جلسه دوم)

هدف : آشنائی کودکان با ضیافت

فعالیت های آموزشی :

ضمیمه زمان

۱ - مناجات شروع (تکرار مناجات

درس نهم " ای پروردگار راین نهال

بوستان ..." توسط اطفال

۲ - مروری بر درس گذشته

۳ - تعلیم نص مبارک

۴ - کتاب کار کودک " قلک تقویم "

۵ - داستان " پسانداز "

۶ - گفتگو

۷ - جلسه ضیافت

۱۰ دقیقه

" ۱۰ ۱

" ۲۵ ۲

" ۱۰ ۳

" ۵ ۴

" ۲۰ ۵

- ۸ - بازی " غلطه ، آی غلطه . " ۶ ۱۰ دقیقه
- ۹ - فعالیت آزاد (فعالیت پیشنهادی ، استماع موسیقی و سرود) .
- ۱۰ - مناجات خاتمه

ضمیمه ۱

مربی نص مبارک ذیل را به روش تقطیع به کودکان تعلیم می دهد :

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : " ضیافت نوزده روزه سبب سرور و اتحاد و محبت احباب الهی است .. "

(مستخرجاتی از آثار مبارکه درباره ضیافت ص ۲) .

ضمیمه ۲

مربی محتر کاردستی قلک تقویم را طبق توضیحات ذیل ادامه دهد

می دهد و در ضمن کار پیرامون اهمیت شرکت در تبرعات واستفای از قلک برای این منظور ، و همچنین خصوصیات جلسه ضیافت

توضیحاتی می دهد.

راهنمای کار دستی :

- ۱ - بعدها زا ینکه آنچه در هفتہ قبل انجام دادیم ، حال قسمت های ۴ را از محل نقطه چین به طرف بالا خم می کنیم .
- ۲ - مربع C و سپس B را از محل نقطه چین به طرف بالا خم می کنیم .
- ۳ - به پشت قسمت A چسب زده و آنرا بر روی مربع B می چسبانیم
- ۴ - تمام کارهای ردیف ۲ و ۳ را بر روی مربع های D و E انجام می دهیم .
- ۵ - در قسمت نقطه چین ، شکافی روی مربع B ایجاد می کنیم
- ۶ - مربع F و سپس مربع H را از قسمت نقطه چین به طرف پائین خم می کنیم .
- ۷ - قسمت H را در شکاف ایجاد شده در مربع B فرو می کنیم . حال مکعب حاضر است .. (برای اینکه در مکعب (قلک) بلند نشود ، می توان آنرا موقتا " با چسب نواری چسباند یا از نوع چسبهای دوتکه که بجای بند در کفش استفاده می شود ، برای در قلک سود برد .)

ارقا می که باید پشت قلک نگاشته شوند، ۱۹ ماه ۱۹ روزه است که کودکان با علامت گذاری روی هر روز، در پایان ماه بده شب ضیافت می رسند. کودکان می توانند از آین قلک برای جمع کردن پول به منظور شرکت در تبرعات ضیافت استفاده کنند. بعلاوه خود کودکان می توانند از ارقام نوشته شده بپروردی قلک، شب ضیافت را حدس بزنند و خود را برای شرکت در آن آماده نمایند.

ضمیمهٔ ۳

"پسانداز"

آن روز صبح زود، نسیم کوچولو مثل هر روز از خواب بیدار شد، مثل هر روز رفت سراغ کمدش و در آن را باز کرد، مثل هر روز قلک سفالی تپلی و با برداشت و آنرا تکان دادتا ببینند پسر شده یا نه؟ از شش ماه پیش تا امروز، نسیم هر روز پول خردها یش را توی قلکش می ریخت و بعدهم آنرا تکان مدادتا ببینند چقدر از آن پرشده است؟



آن روز وقتی داشت قلکش را تکان می داد، متوجه شدکه
قلک حسابی سنگین شده . با خودش فکر کرد که : " به به .
قلکم پراز پول است و حسابی سنگین شده . فکر می کنم
دیگر وقتی است که آنرا بیشکنم و با پولهای زیبایی که
جمع کرده ام ، هرچه دلم خواست ، بخرم . " بنا براین
قلکش را برداشت و رفت پیش ما درش در آشپزخانه ، و با
خوشحالی گفت : " مامان ، مامان . فکر می کنم قلکم
دیگر پرشده است وقت آن رسیده که پولهایم را از توی
دلش بیرون بیاورم . "

ما در لبخندی ژدو گفت : مانعی نداودمی توانی آنرا
 بشکنی . بچه ها وقتی نسیم قلک را شکست مقدار زیادی سکه
 کوچک و بزرگ بیرون ریخت . نسیم با خوشحالی گفت : " جا

جان . حالا می توانم با این پولها هرچه

می خواهم بخرم . " و بعد به کمک ما در

شروع به شمردن پولها

کرد . نسیم در این مدت

۲۵۰ تومان پول جمع کرده

بود . در این موقع مادر ر



قلک را از نسیم گرفت و به جای آنها به او اسکنا سداد داد و بیت گفت: " بیا دخترم ، اینطوری بهتر می توانی از پولها نگهدا ری کنی . فقط مواطن باش که آنها را درست خرچ کنی و ببینوده از دست ندهی . " نسیم به مادر قول داد و بعد رفت توی فکر که با پولها چه بخرد . دفتر نقاشی و مداد رنگی ؟ یک جفت دستکش گرم و نرم ؟ یک توب ؟ ولی بیشتر از همه دوست داشت عروسکی را که چند روز پیش در مغازه اسباب بازی فروشی دیده بود ، بخورد . بله ، یک عروسک با یک لباس صورتی . رو کرد به مادر و گفت: "مامان ممکن است امشب همراه با با مرایه اسباب بازی فروشی ببرید تا یک عروسک بخرم ؟ " مادر گفت: " امشب ؟ امشب ننمی توانیم . چون ضیافت داریم . نسیم گفت: آره یا دمنبود . خیلی خوب . فردا شب من رویم باشد؟ مادر لبخندی زدو گفت " بسیار خوب ، باشد . "

شب ، وقتی نسیم همراه پدر و مادرش به طرف محل ضیافت به راه افتاد ، به فکر عروسک بود . و پولها یش را که تسوی جیب داشت بود لمس می کرد .

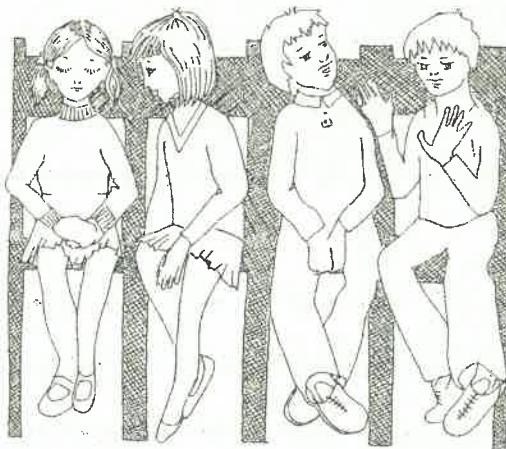
با لاخره به مقصد رسیدند . بعد از کمی گفتگو با دوستان دیگر ،

برنامهٔ ضیافت شروع شد؛ اول از همه دعا و مناجات، بعد قسمتی از حیات حضرت عبدالبهاء و بعدهم خبرهای تازه از سراسر دنیا ببهائی. گاهی خاتمی که ناظم ضیافت بود، توضیحاتی می‌داد. نسیم سعی می‌کرد خوب‌گوش‌کننده‌ها حرفهای ناظم را بفهمد.

بعد از این برنامه‌ها نوبت به شور و مشورت رسید؛ خانم ناظم گفت: "موضوع امروز شور و مشورت دربارهٔ تبرعات می‌باشد." و بعد برای اینکه همه با موضوع آشنا شونند، توضیحاتی داد. مثلًا گفت که "پولهایی که احباء بعنوان خیریه می‌دهند، در زندگی افرادی که احتیاج دارند، وضع مالیشان خوب نیست و توانایی کارکردن ندارند، خیلی موثر است.

ممکن است ما همه چیزداشته باشیم و بچه‌های ما هم همه وسائل را حتی و انواع اسباب بازی‌ها را داشته باشند، در حالیکه یک کودک در خانواده‌ای دیگر لباس مناسب برای پوشیدن ویساحتی یک عروسک هم برای بازی نداشته باشد. در ضمن این کمکهای مالی ما، می‌توانند به پیشرفت جامعه ببهائی کمک کند.."

بچه‌ها نسیم از صحبت‌های خانم‌نا ظم بفکر پول‌ها یش و خرید عروسک افتادوبای خود گفت من که یک عروسک دارم بهتر است مقداری از پولم را خیریه بدهم . تادر راه خوبی خیز شود . شاید بچه‌ئی باشد که عروسک نداشته باشدوبای این پول برایش عروسکی خریده شود . برای کودکی که دوست من است و عروسک ندارد .



ضمیمهٔ ۴

مربی محترم درمورد مشورت درضیافت و فواید آن توضیحاتی می دهد از جمله فوائد آن ، صحبت برروی مسائل مختلف و کمک به حل مشکلات دیگران را می تواند نام ببرد . و متذکر شود که مهمترین فایده مشورت این است که چند نفر بهتر از یک نفر راجع به مسائل فسکر می کنند ، افراد خانواده هم باید با هم مشورت کنند و با هم همفکری نمایند .

ضمیمهٔ ۵

مربی ترتیب یک جلسهٔ ضیافت را با کلیهٔ آدابی که باید در آن رعایت گردد ، می دهد . خود مربی می تواند ناظم ضیافت باشد و کودکان طبق قرار جلسهٔ قبل برنا مه هارا اجرا نمایند . بدیهی است توجه و دقیت در نکات مختلف ضیافت ، می تواند تاثیر بسزایی در رفتار کودکان طی جلسات ضیافت نوزده روزه داشته باشد .

مربی از کودکان می خواهد که در موقع خواندن متن ذیل، هر
جا که به مورد غلطی برمی خورند، با گفتن دوباره دوباره
صورت صحیح را بیان نمایند. سپس این متن را می خواند:
"شہاب با پدر و مادرش به منزلی که ضیافت در آنجا بود،
رسیدند و وارد منزل شدند. جلسه ضیافت در اتاق میهمانی
بود و مثل اینکه آنها کمی دیر رسیده بودند، چون صدای خواندن
مناجات از آن اتاق به گوش می رسید، شہاب وقتی صدای
مناجات را شنید، دوید و وارد اتاق میهمانی شد. وقتی
قسمت روحانی تمام شد، شہاب و پدر و مادرش وارد ضیافت
شدند و هیچ چیز نگفته، سر جای خود نشستند.
شہاب وقتی دوستاش را دید، به طرف آنها دوید و همه با هموسط
اتاق شروع به بازی و سرو صدای کردند.
بقیه برشنامه ادامه پیدا کرد، وقت شورو پیشنهادات رسید و
شہاب و دوستاش سرود خوانندند. در موقع سور و پیشنهادات
هر کس پیشنهادی داشت، گفت و درباره آن صحبت

اشد . بعضا زا ين برنا مدها ، وقت برنا مهه نونها لان ونوجوانان

رسيد که پدر شهاب و پدر سينا سرود خوانندو بعضا زانها ،
ورقا نطق کرد . بعضا زان وقت تنفس و پذيرايی شدو سپس
جلسه با يك مانا جات ، خاتمه يا فت و همه خدا حافظي کردند و
رفتند . ”

ارزشاني :

از کودکان خواسته می شود تا نصی را که حفظ کرده اند ،
بخوانند .

از کودکان خواسته می شود تا توضیح دهند در یک ضیافت
چه برنا مدها ئی اجراء می شود . . .
به زبان ساده پاسخ دهند چرا به ضیافت می روند .

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

هوالله

اللهی اللهی توکلت علیک و
فوقت امری إلیک . انت
انت الفضال الکریم وارحم
الراحمن . ع

عبد رضوان

"مجموعه مناجاتی ورقا جلد
دوم صفحه ۶"

هدف: آشنائی کودکان با عید اعظم رضوان
۱ - اطفال قسمت روحانی را که شامل
مناجات کوتاه عربی است حتی المقدور از بر
نما یند.

۲ - می توانند بیان کنند که در این روز رضوان چه
واقعه‌ای رخ داده .

۳ - با چند بارتکرار می توانند شعر ضمیمه ۴ را
کلا" یا جزاً " دسته جمعی بخوانند.

۴ - اطفال با شوق و شور در برنا مه شرکت می نمایند
۵ - می توانند برای والدین خود شرح برنا مه
جشن رضوان را بیان کنند.

فعالیتهاي آموزشی :ضميمه زمان

- ۱ - منا جات شروع ۵ دقيقه
- ۲ - تعلیم مناجات جدید (اللهی اللهی) ۱۵ " ۱
- ۳ - مروری بر درس قبل ۱۰ "
- ۴ - گفتگو ۱۰ ۲
- ۵ - حکایت (عید رضوان) ۱۰ " ۳
- ۶ - پذیرائی ۱۰ " ۴
- ۷ - شعر ۱۰ " ۵
- ۸ - مسابقه باغ رضوان ۱۰ " ۶
- ۹ - کاردستی ۱۰ " ۷
- ۱۰ - بازی (تعطیلات عید رضوان) ۱۰ " ۸
- ۱۱ - وقت آزاد ۱۰ " ۹
- ۱۲ - منا جات خاتمه ۱۰ " ۱۰

وسائل مورد نیاز : مربی قبلا" کلاس را ترتیب می نماید .

- تعدادی گل چهارپر  از کاغذ رنگی (سه برابر تعداد بچه ها)

- نخ رنگی (کاموا ، دمسه ، عمامه شی ...)

مربی عزیز منا جات عربی ذیل را طبق روش آموزش منا جاتها
به آنها بیا موزید .
هوالله

اللهی اللهی توکلت علیک و فوضت امرالیک انک
انت الفضال الکریم وارحم الرحیم . ع
" مجموعه منا جاتها ورقا جلد صفحه ع "

معانی لغات :

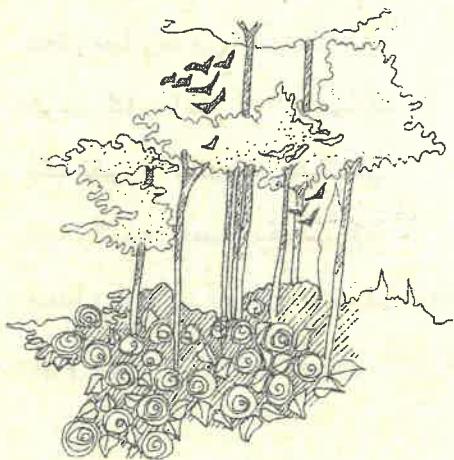
- اللهی اللهی : ای خدای من ای خدای من
- توکلت : توکل کردم
- علیک : برتو
- فوضت : سپردم ، قراردادم
- امری : کارم را
- الیک : به سوی تو
- انک اینت : براستی که توهستی
- فضال الکریم : بخشنده و دهنده
- ارحم الرحیم : مهربا نترین مهربا نان

مربی از کودکان دلیل تزئین کلاس را سوال می شماید و پس از پاسخ کودکان ادامه می دهد امروز از ایام عید رضوان است در همین ایام بودکه حضرت بهاءالله به باغ رضوان تشریف برداشت . کدام یک از شما می دانید که در باغ رضوان چه اتفاق مهمی روی داد ؟ سپس توضیح می دهد که حضرت بهاءالله ۱۲ روز در باغ رضوان تشریف داشتند و در همین باغ بودکه فرمودند از طرف خدا برای هدایت بشر فرستاده شده اند . ما بھائیان دراول ، نهم و دوازدهم از این ۱۲ روز کا ز خود را تعطیل می شماییم و به شادی و سرور و دعا و نیاش می پردازیم .

ضمیمه ۳ عید رضوان

این حکایت را به زبان ساده برای کودکان تعریف نمائید .

حضرت بهاءالله درسی و دوم



نوروز به باغ رضوان نقل مکان فرمودند در آن باغ خیمه برپا شد عده‌ئی از اصحاب طائف حول مبارک بودند و دسته از طبقات مختلفه اهالی خصوصاً "ازبزرگان شهر و مردم عادی بحضور مبارک مشرف گردیدند و عظمت مقام آنحضرت در آن ایام کوتاه اقامت در باغ نجیبیه که دوازده روز طول کشید بیشتر از سابق بر حاضرین معلوم شد.

یکی از اصحاب که خود در آنجا حضوردا شده چنین می‌نگارد.

"هر روز صبح با غبانها گلهای بسیاری از چهار خیابان

می‌چیدند و در میان خیمه مبارک خرمن

می‌نمودند چنان خرمنی که

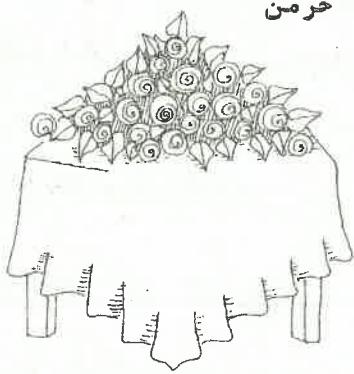
اصحاب چون برای چای صبح در

محضر مبارک می‌نشستند آن

خرمن گل مانع از آن بود که

یکدیگر را بینند. هیکل

مبارک به جمیع نفوosi که



بعداً زجاجی مرخص می‌شدند گل عنایت می‌فرمودند و برای اهل حرم و سایر احبابی عرب و عجم نیز گل می‌فرستادند.

عید رضوان آمده

ماه فروردین گذشت و آمده اردیبهشت
 گشته عالم چون بهشت
 گشته عالم چون بهشت، چون عید رضوان آمده
عید رضوان آمده
 عید رضوان آمده، عالم بسی زیبا شد
 جشن گل برپا شد
 جشن گل برپا شده، چون عید رضوان آمده
عید رضوان آمده
 عید رضوان آمده، خوشحال و خندهایم ما
 جمله شادانیم ما
 جمله شادانیم ما، چون عید رضوان آمده
عید رضوان آمده
 شادمان هستیم ما، چون گشته از امر خدا
 جلوه گر شمس بهاء
 جلوه گر شمس بهاء، در عید رضوان آمده
عید رضوان آمده

مسابقه :

مربی در این مسابقه با یاد توجه داشته باشد که هدف تعیین گروه برنده نیست بلکه مسابقه بصورتی است که هر دو گروه بتوانند جوایزی دریافت کنند.

پس از تقسیم کودکان به دو گروه از گروه اول سؤال می شود که در عید رضوان چه اتفاق مهمی روی داده؟ اگر به سؤال پاسخ صحیح داده شود به هر یک از نفرات گروه یک دسته گل داده می شود و چنانچه پاسخ سؤال را ندانند همان سؤال از گروه دیگر پرسیده می شود (از گروهی که پاسخ صحیح را بدهد دیگر سؤالی پرسیده نمی شود بلکه از گروه دیگر سؤال می شود تا آنها نیز بتوانند به یک سؤال پاسخ صحیح بدهند و جوایز خود را دریافت نمایند).

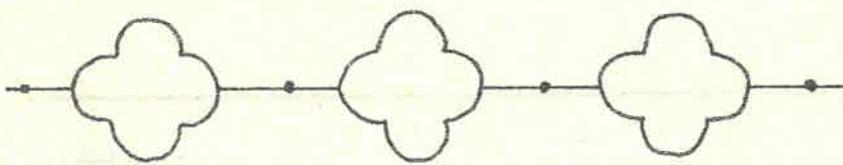
سوالات نمونه : ایام رضوان چند روز است؟

بهائیان در چه روزهایی از ایام رضوان کار خود را تعطیل می نمایند؟

ضمیمهٔ ۶ کاردستی

مربی از کودکان می‌خواهد تا بوسیله نخ و گلها یعنی که
جا پرده گرفته اند برای خود گردنبندی را تهیه نمایند و
آنان را به این صورت راهنمایی می‌نماید که نخ را از سمت
گلها عبور داده ، نخ خود را یک گره زده و سپس نخ را از گل
دیگر عبور داده و گره دیگری بزنند تا به این طریق یک
گردنبند درست شود .

(سوزن صرفا " دراختیار مربی است و از نظر رعایت ایمنی به
اطفال داده نمی‌شود) .



ضمیمهٔ ۷ بازی

مربی توضیح می‌دهد همانطور که قبلًا گفتیم ایام عید
رضوان ۱۲ روز است و به آشیان در روزهای اول ، نهم ، و

دوازدهم از آن ، کارخود را تعطیل می نمایند . سپس از کودکان می خواهد هر یک شغلی را انتخاب نموده با حرکات دست به کارخود مشغول شوند . هر چند مرتبی روزهای اول ، نهم و دوازدهم عید رضوان را نام برد کودکان با یادآور خود دست کشیده و بی حرکت باشند . چنانچه حرکتی بنمایند از بازی بیرون می روند . بازی با این جملات شروع می شود . امروزدهم عید رضوان است (کودکان با یاد به کارخود ادامه دهند) امروز نهم عید رضوان است (کودکان با یاد کارخود را رها کرده و بی حرکت باشند) به همین ترتیب بازی ادامه می یابد .

ارزشیابی :

پرسیدن شعر در مورد عید رضوان

هدف : اطفال می توانند برنامه روزانه و شبانه خود را به ترتیب بیان کنند .

- ۱ - صبح زود از خواب بر می خیزم
- ۲ - دست و روی خود را می شویم . دعا و مناجات می خوانم .
- ۳ - صباحانه خورده به مدرسه می روم .
- ۴ - در مدرسه درس می خوانم .
- ۵ - ظهر که شد به منزل برگشته نهار می خورم .
- ۶ - بعداً زصرف نهار یک ساعت استراحت می کنم .
- ۷ - بعداً زخواب یک ساعت بازی می کنم .
- ۸ - بعداً زبازی دو ساعت درس می خوانم .
- ۹ - در چیدن میزشام به مادرم کمک می کنم .
- ۱۰ - پس از صرف شام در ساعت ۵/۰ به بستر رفته می خوابم .

فعالیتهاي آموزشي :ضميمه زمان

۵ دقيقه

۱ - مناجات شروع

" ۱۵

۲ - تكرار مناجات هفته قبل

" ۱۵

۳ - مروری بر درس گذشته

" ۱۰

۴ - فعالیت کرمه زمین

" ۱۰

۵ - گفتگو همراه با تصویر ساعت

" ۱۰

۶ - شعر " خروس کاکل زری "

" ۱۵

۷ - پذيرائى

" ۱۰

۸ - داستان هرکاري يك وقتی داره

" ۱۵

۹ - بازى شب و روز

۱۰ - وقت آزاد

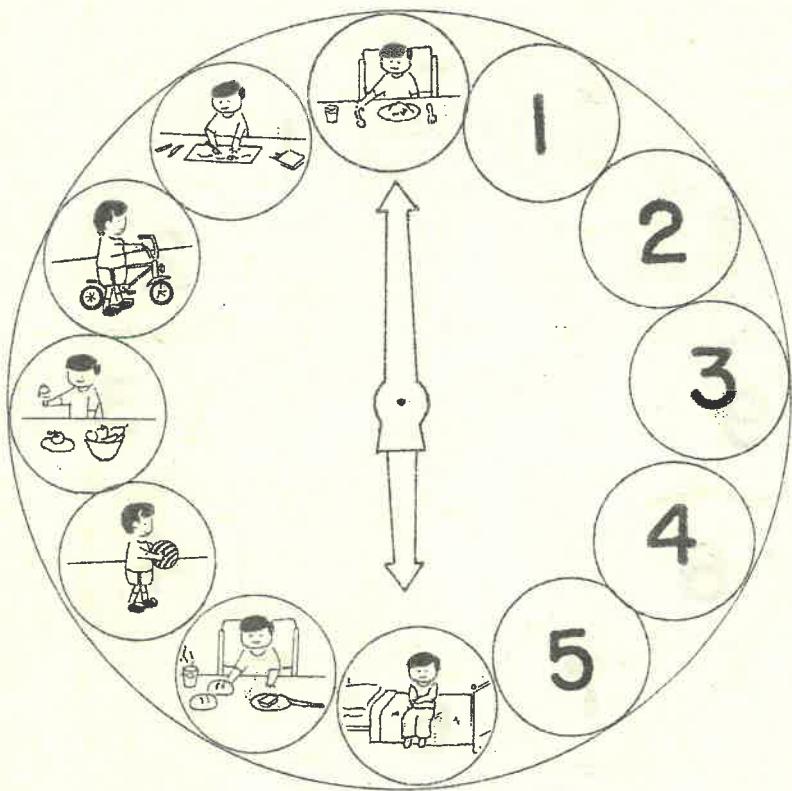
۱۱ - مناجات خاتمه

مربی با استفاده از چراغ قوه و کره زمین، برای کودکا^ن
 به این ترتیب گردش زمین را توضیح می دهد که همانطور که
 می بینید زمین به این صورت به دور خود می چرخد و خورشید
 هم مانند این چراغ قوه زمین را روشن می کند یک شبانه
 روز طول می کشد تا یک دور کامل به دور خود بچرخد. قسمتی
 از زمین که رو به خورشید است روز و قسمتی از زمین که
 پشت به خورشید است شب می باشد. زمین همیشه بطور منظم به
 دور خود می چرخد و شب و روز را پدید می آورد. مادر طی
 روز فعالیت های زیادی انجام می دهیم و شب را استراحت
 می کنیم. ما انسانها برای اینکه کارهای خود را به موقع
 خودش انجام دهیم و بدآنیم چه موقع روزی اشب است از چه
 چیزی استفاده می کنیم؟ پس از پاسخ بچه ها مربی می گوید
 بله درست است ساعت. مربی ضعیمه ۲ را با این مقدمه
 شروع می کند که بچه ها برای اینکه مابهتر به کارها یمان
 برسمیم باشد صبحها زودا ز خواب بپیدا رشیم. حالاب
 کارهای یک روز فرید که ساعت ۶ از خواب بپیدا رشد و فراز

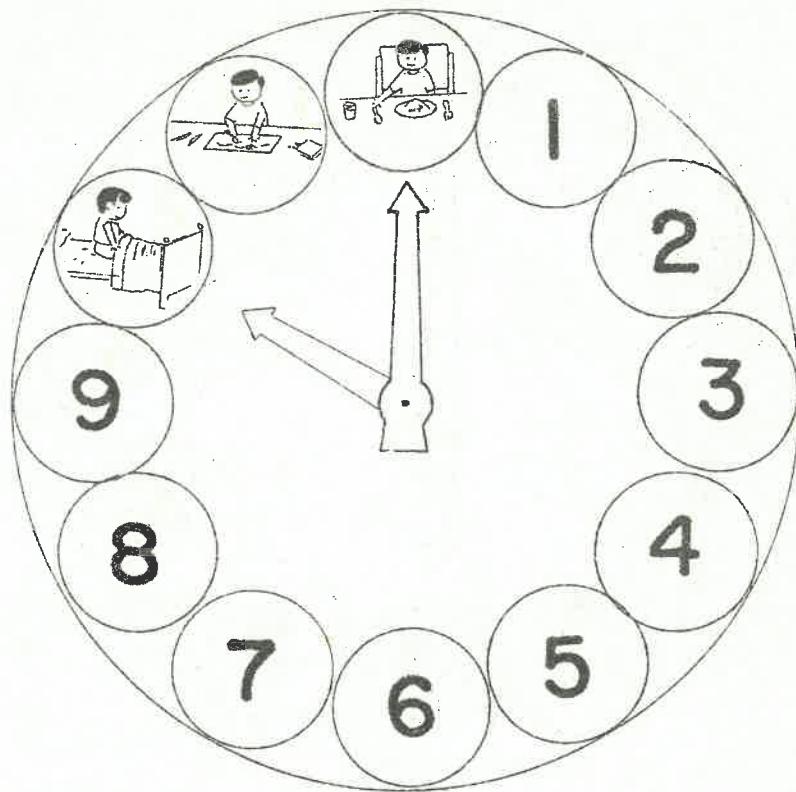
که ساعت ۱۵ از خواب بیدار شده است نگاه می کنیم تا بشه
بینیم کدامیک به کارهای خود بیشتر رسیده‌اند.

ضمیمهٔ ۲

مربی با استفاده از دو ساعت مقوا بی که دارای دو عقربه است و در کنار بعضی از اعداد آن تصاویری که مربوط به این ضمیمه است چسبانده شده، برای کودکان توضیح می‌دهد که کودکی ساعت ۶ از خواب بر می‌خیزد پس از شرمنش صحنه‌گاهی مناجات می‌خواند و ساعت ۷ صبحانه می‌خورد و ساعت ۸ بازی می‌کند ساعت ۹ میوه یا آب میوه می‌خورد ساعت ۱۰ با دوست خود بازی می‌کند ساعت ۱۱ نقاشی می‌کند و ساعت ۱۲ ناها رمی‌خورد و سپس ساعت دیگر رابه کودکان نشان می‌دهد که کودکی که ساعت ۱۵ از خواب بیدار می‌شود ساعت ۱۱ صبحانه می‌خورد و ساعت ۱۲ وقت ناها ر است، مربی متذکر می‌شود که اگر صبح زوداً از خواب برخیزیم می‌توانیم کارهای بسیاری را انجام دهیم و چنانچه دیراً از خواب بیدار شویم به انجام کارهای خود نمی‌رسیم.



مربی عزیز با نشان دادن تصویر ساعت بگوئید که فریبد ساعت ۶ از خواب بر می خیزد و به کارهای زیادتری می رسد مثل صبحانه خوردن ، توب بازی ، میوه خوردن ، توب باز کردن و نفاسی و نهار .



ولی فراز که ساعت ده از خواب بیدار شده به کارهای کمتر می‌رسد . "مثلاً" فقط صحنه خوردن و نقاشی و نهار . بقیه فعالیت‌ها را ازدست داده است .



خروسه میگه قوقولی قوقو
 یعنی که پا شو کوچولو
 ببین که خورشید سر زد ه
 خوابیدن را بکن رها
 از رختخواب بیرون بیا
 خب حلا قبل از هر چیز
 با یدکه گردی تمیز
 بشوی دست و رویت
 شانه بزن به مویت
 بعد نیایش با خدا
 یک کمی تو نرمش بکن
 تاباشی سالم و شاد
 زود برو ورزش بکن
 توی هوای آزاد

ورزش با میاره شور و شادی
 حالا با خانواده
 نون و پنیر و چایی
 بعدش با یشد زد مسوا ک
 حالا باید رفت به باغ
 درس وفا و ایمان
 از ادب و محبت
 پس خوشحال و خوش اخلاق

باید نمود صحبت
 تا دندونها بشن پاک
 به باغ درس اخلاق
 وحدت‌گل انسان

باشد که خوردم بحانه
 به به چه چیزهایی
 باید که خوردم بحانه
 میاره شور و شادی

ضمیمهٔ ۴ داستان "هر کاری یک وقتی دارد"

تیک تاک تیک تاک ، ساعت ۷/۵ صبح است . آنهم یک صبح
 آفتابی و زیبا ، دراین ساعت همه در حال جنب و گوششند
 باهاها می خواهند به سرکارشا نبروند و ما مانها هم در فکر
 کارهای خانه هستند . بچه ها هم کم کم از خانه هایشان
 بیرون می آینند تا به مدرسه بروند ولی دراین میان هنوز
 یک نفر هست که از رختخوابش بیرون نیا مده است . عجیب
 است نه ؟

اينهم صدای مادرش که بلند شده

صنم ، صنم جان دخترم مگر نمی-

خواهی به مدرسه بروی . پاشو

پاشو که خیلی دیرت شده .

آنوقت است که صنم مثل هر روز

از خواب می پرد . تند تند آبی

به صورتش می زند . هول هول لباس

می پوشد و سایلش را توی کیفش می -

ریزد و صبحانه نخورد و کسل می دود به طرف

مدرسه . وقتی به مدرسه می رسد مثل هر روز زنگ خورد و

است و همه رفته اند سر کلاس . با خجالت می رود دم کلاس

در می زند . خانم معلم بانا راحتی نگاهی به او می کند و

بعد از نصیحت به صنم اجازه می دهد بنشیند . بعد خانم

معلم می خواهد دیکته بگوید ولی طبق معمول صنم چون

عجله داشته فرا موش کرده مداد سیا هش را بیاورد و مجبور

می شود از بغل دستیش قرض بگیرد . در زنگ تفریح که به حیا ط

می روند چون صنم از فروشگاه مدرسه

چیزی می خرد و می خورد . وقتی ظهر به خانه بر می گردد



ومادر او را برای ناها رصدامی زند



اشتها بی به غذانداردو می رود دنبال بازی . ساعت ۳ بعداً زظیرتازه ناها می خورد و دوباره مشغول بازی می شود . شب تازه متوجه می شود که تکالیف مدرسه اش را انجام

نداده و شروع می کند تا آخرهای شب به مشق

نوشتن و عاقبت هم روی دفتر و کتابش خوابش می برد . بله بچه ها برنا مه هر روز صنم همین بود . حتماً " می گویید برنا مه بی نظم و درهمی . بله بچه ها عیب صنم همین بود که هر کاری را در وقت خودش انجام نمی داد تا اینکه یک روز وقتی پدر آمد خانه به ما در صنم گفت که فردا با یکی دو خانواده دیگر به پیک نیک می روند . صنم خیالی خوشحال شد و چون پدر گفته بود معلوم نیست کی از پیک نیک برخواهند گشت . صنم تصمیم گرفت تکالیف را همان شب انجام دهد بعدهم همه زود خواه بیدند تا فردا صبح زود حرکت کنند . صنم با اینکه عادت کرده بود هر روز صبح دیگر بیدار شود ، مجبور شد آن روز صبح ساعت ۶ بیدار شود . دست و

رویش را شست می‌نما جات خواند.



با حوصله لباس پوشیدو
بعد همه سوار
ما شین شدند
و به اتفاق
دوستانشان راه
افتا دندبه طرف یک
جای خوش آب و هوا .

ساعت ۷،۵ صبح بودکه به

جای مورد نظر رسیدند. به به . چه جای زیبائی . به
زودی بساط صبحانه پهن شدو صنم که همیشه بخاطر عجله‌ای
که داشت صبحانه نمی‌خورد ، اما این بار یک صبحانه
خوشرمده و مفصل خورد . بعد با خودش فکرکرد چه خوب شد
ا مروز صبح زودبیدا وشدم . نه عجله‌ای داشتم و نه
دلشوره‌ای . به همه کارها بیم هم رسیدم . بعد صنم با یکی
دوتا از بچه‌ها مشغول توب بآزی شدتاینکه نزدیک ظهر
ما درا ورا برای کمک در چیدن سفره صدازد . صنم سفره را پهن
گردو بشقاب‌ها را مرتب چیدتا ما در غذا را کشید . بچه‌ها ،

ضم که بین صبحانه تا ناها رچیز زیادی نخورده بود غذایش را مفصل سر ظهر خورد و بعدهم درکنا ربچه هاتا بعد از ظهر استراحت کرد. عصر دوباره مشغول بازی شد. تا اینکه غروب که پدر و مادر تصمیم گرفتند به شهر برگردند. وقتی به خانه برگشتند ساعت ۷ شب بود. ضم اول به حمام رفت و بعد همه دور هم شام خوردند. ضم بعد از شام تصمیم گرفت مثل هرشب شروع کند به نوشتن مشق هایش که یکدفعه یا داش آمد شب قبل تکالیف را انجام داده و دیگر کاری ندارد. با خوشحالی و سایلش را توی کیف آماده گذاشت. لباسها یعنی را مرتب کنار تخت گذاشت و بعد از مسواک زدن به پدر و مادر شب به خیر گفت و ساعت ۹ بود که ضم به تختخوا بش رفت تا بعد از خواندن دعای خواب بخوابد. تا فردا صبح زودبیدار شود. بچه ها وقتی ضم داشت چشمها یعنی را می بست تصمیم گرفت که دیگر بعد از این هر کاری را به موقع و سراسع است انجام دهد تا به راحتی به همه کارها یعنی برسد.

بازی شب و روزضمیمه ۵

طریقه بازی : کودکان در دور دیف رویه روی هم با یستن دودر

دوطرف خود محلها بی بهنا م تله. شب و تله روز انتخاب
 می کنند و برای هریک از تله ها نگهبانی می گمارند برای
 شروع بازی مربی اسم گروهها را به ترتیب به زبان می آورد
 و بعد آن گروه شروع به دویدن کرده وسی می کنند افراد
 گروه مقابل را بگیرند. افرادی که گرفته می شوند به تله
 خود منتقل شده و در آنجا نگهداری می شوندوا فرادگرفتار
 در تله به فعالیت های مخصوص شب یا روز می پردازند.
 بازی به همان ترتیب ادامه می یابد تا افراد یک گروه
 همگی در تله مربوط به گروه خود جمع آوری شوند.

ازشیابی :

مربی تصاویر حمید و فریده را به کودکان نشان می دهد و به
 آنان می گوید که امروز روز درس اخلاق حمید و فریده است
 و الان ساعت ظهر است شما بگوئید آنها باید چرا کنند؟
 از خواب بیدار شوند قبل از صبحانه خوردن باید چرا کنند؟
 شستن دست و صورت و دعا خواندن .
 بعد از خوردن صبحانه باید چرا کنند؟ کمک کردن در جمیع
 آوری و سایل صبحانه و ... و رفتن به درس اخلاق .



حمید دست و روی خود را شسته و حالا مناجات می خواند تا
بعد صبحانه بخورد.



فریده دست و روی خود را شسته و مناجاتش را خوانده ،
حالا مشغول خوردن صبحانه است .

آداب

- هدف : آشنایی اطفال با آداب غذا خوردن و نظافت شخصی
- ۱ - اطفال می توانند آداب غذا خوردن را به زبان خود بیان نمایند.
 - ۲ - اطفال می توانند چند نمونه از حرکات صحیح آداب غذا خوردن را "عملاء" نشان دهند.
 - ۳ - اطفال می توانند موارد استفاده هریک از وسایل نظافت را بازگو نمایند.
 - ۴ - اطفال می توانند کاربرد وسایل مربوط به غذاخورد و نظافت شخصی را تشخیص دهند.
 - ۵ - اطفال می توانند نقش کودکی را که تمام آداب را بکار می بندد ایفا نمایند.

فعالیت‌های آموزشیضمیمه زمان

- ۱ - مناجات شروع ۵ دقیقه
- " ۱۰ مراجوی بردرس قبل
- " ۱۰ ۱ - گفتگودرباره آداب غذا خوردن
- " ۱۰ ۲ - پانتومیم (آداب غذا خوردن)
- " ۱۰ ۳ - فعالیت (این برای چه کاریه ؟)
- " ۱۵ ۴ - فعالیت عملی " صرف غذا "
- " ۱۰ ۵ - داستان روز پر ما جرا
- ۶ - کتاب کارکودک
- ۷ - وقت آزاد
- ۸ - مناجات خاتمه

ضمیمهٔ ۱ گفتگو دربارهٔ آداب غذا خوردن

مربی توضیح می‌دهد که یکی از کارهای روزانهٔ ما غذا خوردن است. هنگام غذا خوردن باید نکاتی را رعایت کنیم. بعضی از این نکات را برای شما می‌گوییم. شما فکرکرده علت هر نکته را بگویید.

- ما هنگام غذا خوردن از قاشق و چنگال استفاده می‌کنیم و با دست غذا نمی‌خوریم اگر گفتگید چرا؟ (آلوده بود دست و جلوگیری از ابتلاء به بیماری و رعایت ادب).

- چران باید با دهان پراز غذا صحبت کنیم؟ (بیرون پریدن غذا و پاشیدن آن بروی دیگران، پریدن غذا در گلو و ...).

- در کشیدن غذا عجله نمی‌کنیم، اگر گفتگید چرا؟ (احترام به دیگران).

- هنگام غذا خوردن باید دهانمان صدائد نهاد اگر گفتگید چرا؟ (خوشایند نبودن).

ضمیمهٔ ۲ پانتومیم

مربی موارد زیر را برای کودکان به صورت نمایش (پانتومیم)

اجراء می نماید و کودکان باید حرکات صحیح را با دست
زدن و حرکات غلط را با گفتن "دوباره دوباره" مشخص
نمایند:

- غذا خوردن با دست
- صدای دادن دهان در هنگام صرف غذا
- حرف زدن با دهان پراز غذا
- استفاده از قاشق و چینگال در هنگام غذا خوردن
- صدای دادن دهان در هنگام صرف غذا

"این برای چه کاریه؟" ۲

مربی بیان می نماید که یکی دیگر از کارهایی که مادر روز
انجام می دهیم پاکیزه نگه داشتن خود می باشد سپس به
ترتیب این وسائل را (صابون ، شامپو ، ناخن گیر ، مسواک
آب) را به کودکان نشان می دهد و موارد استفاده هر یک
از آنها را با این جمله " این برای چه کاریه؟" پرسش می -
نماید . مربی می تواند به این نکات نیز ، اشاره نماید:
- حداقل هفته ای یکبار به حمام رفتن ، چیدن ناخنها
ن هفته ای یکبار - شستن پاها در تابستان هر روز و در زمستان

هر سه روز یکبار - مساوک زدن بعداً زصرف غذا - استعمال
عطر و گلاب (دراین قسمت مربی هریک از اطفال عطر یا
گلاب می زند تا خوشایند بودن بتوی آنرا احساس نمایند .)

ضمیمهٔ ۴ فعالیت عملی " صرف غذا "

مربی با کمک اطفال وسائل سفره را می چیند و یک نوع
خوراک ساده را که از قبل تهیه شده (مثل سالاد) می آورد
وازکودکان می خواهد هنگام صرف آن ، آداب غذا خوردن را
رعايت نمایند .

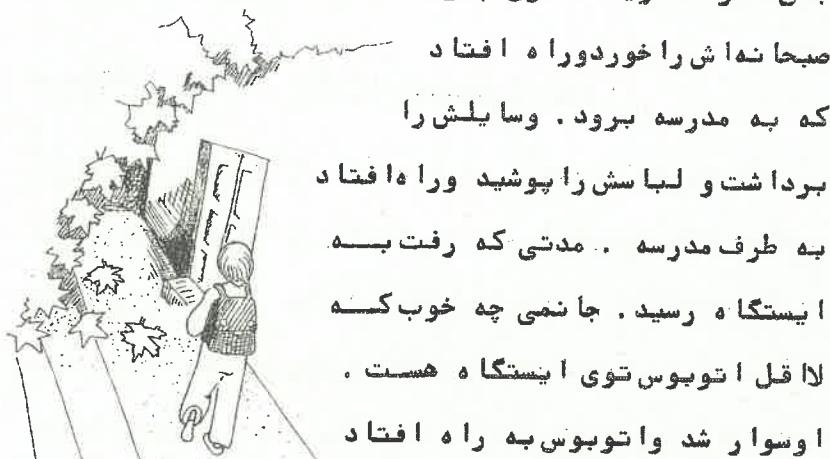
تذکر : دراين جلسه پذيرايي نداشته و ايin فعالیت نوعی
پذيرايي محسوب است .

ضمیمهٔ ۵ داستان روز پر ماجراء

آن روز صبح وقتی که امیداً خواب بیدار شدبا خودش فکر
کرد : چه روز آرام و قشنگی است ، ازان روزهاي دونست
داشتني و عالي . قبل از هر کاري اميد جا ييش را مرتب کردو
بعد رفت تا دست و روپيش را بشويدو بعد مثل هر روز مشغول
مناجات خواندن شد . بعدها زدعا خواندن نوبت ورزش کردن بود .

امید اول کمی نزمش کردو بعد رفت سرا غ طناب با زی . هر روز صبح چهل تا پنجاه طناب می زد . روزی درحال شمردن طناب بود که یک مرتبه طناب پیچید دور پایش و محکم خورد زمین : آخ آخ پام . اصلاً بهتره از خیرش بگذرم .
یه جای داغ خیلی بهتره .

ما در طبق معمول چای را دم کرده و رفته بود سرکار . خیلی خوب این جای . اینهم شکر آماده برای خوردن . ولی بچها هنوز امید بیشتر از یک جرعه از چای نخورده بود که احساس کرد دهنش آتش گرفته است : ای وای چرا اینقدر بد مزه است چه شوره . و بعد نگاهش روی میز افتاد و فهمید که بعله به جای شکر نمک ریخته توی چای . با لاخره یک چای دیگر ریخت و



صبحانهاش را خوردوراه افتاد
که به مدرسه برود . وسا یاش را
برداشت و لباسش را پوشید و راه افتاد
به طرف مدرسه .. مدتی که رفت به
ایستگاه رسید . جانمی چه خوب که
لاقل اتوبوس توی ایستگاه هست .
او سوار شد و اتوبوس به راه افتاد

توی راه امید همه خواشنده اتفاقات آن روز صبح
 بود که یکدفعه صدای راننده بلند شد؛ آخرخط همه
 پیاده شدت دولتی امید هرچه نگاه کرد منظره خیابان به
 نظرش نا آشنا آمد. و گفت آقای راننده اینجا که خیابان
 مدرسه نیست، راننده نگاهی به امید انداخت و گفت:
 خب معلومه که نیست پسرجان، آین اشوبوس اصلاً از طرف
 مدرسه رد نمی شود. مگه تو شماره خط رانخواندی؟ امید
 با ناراحتی گفت: نه نخواندم و بعد با عجله شروع کرد به
 دویدن به طرف مدرسه. چه خوب، هنوز زنگ رانزده بودند
 که امید خودش را به مدرسه رساند. وقتی که زنگ رازدند،
 امید همراه دوستاش به کلاس رفت. دوزنگ اول دیکته
 داشتند. بچه ها دفترهای دیکته را روی میزها گذاشتند و

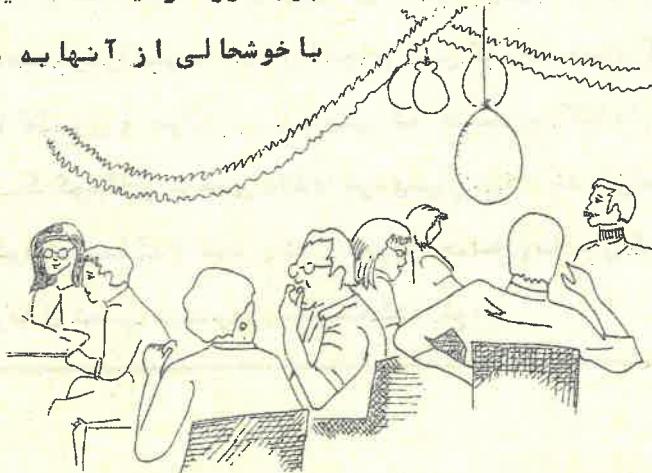


خانم معلم هم مشغول
 دیکته گفتن شد ولی
 هنوز یکی دوکلمه
 نگفته بود که یک
 کلاغ شیطان از پنجه
 کلاس که باز بود آمد

توى کلاس وشروع کرد به سروصدرا ها نداختن . قارقا رقاردار .
 بچه های کلاس با دیدن کlag کارشا ن را رها کردند و مشغول
 تیاشا و خنده دین بیه کارهای کlag شدند . خانم معلم کم
 نمی دانست چکار کند مرتب کتابی را که توى دستش بود تکان
 می داد تا کlag را از کلاس بیرون کند . ولی کlag مرتب با لای
 سر بچه های چرخید و قارقا رمی کرد . امیدهم همراه بچه ها
 به اتفاق غیرمنتظره ای که روی داده بود می خنده . با لآخر
 کlag بعد از مدتی از پنجه بیرون رفت و کلاس دوباره آرا م
 شد . نزدیک ظهر ، زنگ مدرسه خورد و بچه های سمت خانه
 برای افتادند . توى راه همه فکرا میدیده جریانا ت جالبی
 که برا یش پیش آمد بود . ناگهان پایش روی
 قسمتی از پیاده رو که خیس بود لیز خورد و افتاد روی آفایی
 که دو قدم جلو تراشت راه می رفت . آن مرد هم نتوانست
 تعادل خود را حفظ کند و هردو زمین خوردند . پاکتی هم که
 دست مرد بود افتاد و هرچه میوه توى پاکت بود . ویخت روی
 زمین . امید قبیل از هر چیز از آن آقا عذرخواهی کرد و بعد
 شروع کرد به جمع کردن میوه های مرد هم که متوجه شد امید
 عمدان . این کار را نکرده است معدتر است و را پذیرفت . امید براه

افتادتا به خانه رسید . لب‌اش را عوض کرد . دست و رویش را شست . غذا را که مادر از قبل آماده کرده بود خورد و بعده شروع کرد به نوشتن مشق‌ها یعنی . وقتی تکالیفش را انجام داد ، روی تختش درا زکشید و شروع کرد به فکر کردن درباره ما جراهای پرهیجان و جالب آن روز تا کم کم چشم‌ها یعنی سنگین شد .

تولدت مبارک ، تولدت مبارک ... آمید فکر کرد دارد - خواب می‌بیند ولی وقتی چشانش را بازکرد دیدمان و با با با یک کیک تولد بالای سرش ایستاده‌اند . قبیل از هر چیز آمید به خاطر آورده که آن روز تولدش بوده است . مادر و پدر به او تبریک گفتند و روی اورا بوسیدند . آمیدهایم با خوشحالی از آنها به سبب

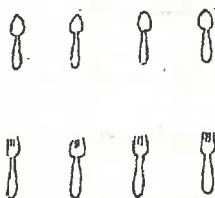
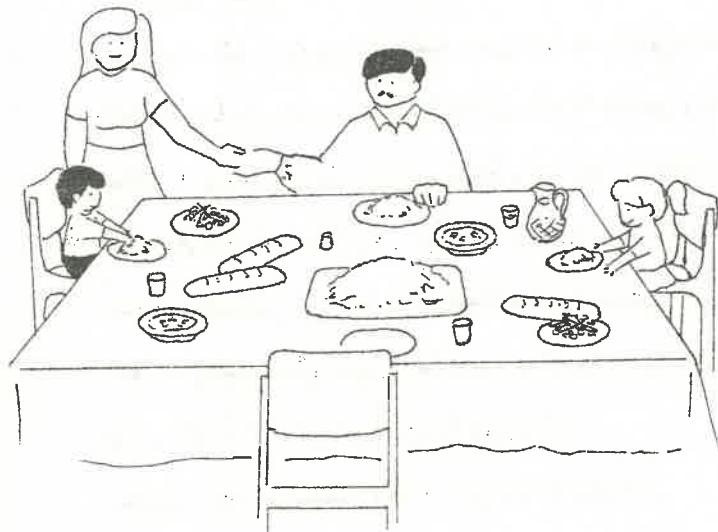


اینکه به یاد او بوده اند تشکر کرد. شب خیلی خوبی بود.
بزودی همه قوم و خویش‌ها هم سرسیدند تا در میهمانی
تولد امید شرکت کنند. امید با خودش گفت:
چه روز عجیبی بود. اولش فکر می‌کردم خیلی روز آرا موساکتو
است ولی بعد دیدم چه روز پر ما جرا و جالبی بود.

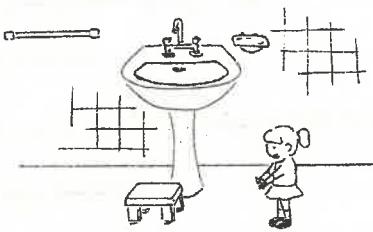
ضمیمهٔ کتاب کارکودک "بگوئید چه چیز کم دارد؟"

مربي با استفاده از کتاب کارکودک تصاویر مربوط به اين
ضميمه رابه کودکان نشان داده واز کودکان مي پرسد اين
کودک مي خواهد غذا بخورد برای انجام اين کارچه چيزی
کم دارد؟ (قاشق و چنگال) و کودک در تصویر بعدی مي -
خواهد دست خود را بشويد برای انجام اين کارچه چيزی کم
دارد؟ (صابون و حوله). وسايلي که هر تصویر کم دارد
بايد توسط کودکان تشخيص داده شود و سپس چيده شده و کبار
تصویر کودک چسبانده شود مثلًا "تصویر حوله و صابون کنار
کودک درحال شستن دست و صورت چسبانده شود.

این خانواده می خواهند غذا بخورند برای این کارچه
چیز کم دارند؟



قاشق و چنگال



این دختر
می خواهد
دست و روی

خود را بشوید . برای این کارچه چیز کم
دارد؟

حوله



و

صابون

ارزشیابی

– مربی خورشید مقوا یی را به کودکان نشان می دهد و بیان می کند که امروز خورشید می خواهد طلوع کنده و هر کدام از شما با تابش خورشید در آسمان باید نقشی را ایفا نمایند مثلًا "اول آرش از خواب بپیدا رمی شود و بعد ...، پس از تعیین نقش هر یک از اطفال، مربی آنها را به ترتیب ایفا نمایند که ریکدیگر می نشانند و فعالیت را بدین ترتیب آغاز می نمایند که خورشید مقوا ئی را با دست با لایرد و در هوانگه می دارد و می گوید "خورشید زیبا می تا بد" نقشها به ترتیب ایفا آن عبارتند از:

- ۱ – بپیدا و شدن از خواب
 - ۲ – شستن دست و صورت و خشک کردن آنها
 - ۳ – خواندن دعا و مناجات
 - ۴ – خوردن صبحانه و رعایت آداب صحیح غذا خوردن
 - ۵ – جمع آوری و سابلیل صبحانه
 - ۶ – مساوگ زدن
 - ۷ – توبه بازی و ...
- مربی نقشها را به نسبت تعداد بچه ها بین آنها تقسیم می نماید.

درس بیست و چهارم

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"حضرت موسی مربی عظیم بود"

(خطابات مبارکه در اروپا
و آمریکا صفحه ۱۰۰)

حضرت موسی

هدف: اطفال با علاقه به شرح حال زندگی حضرت موسی گوش
فرا می دهند و درباره آن گفت و گو می کنند.

۱ - یاد می گیرند که حضرت موسی از راهنمایان

بزرگ نوع بشر بوده‌اند.

۲ - یاد می گیرند که حضرت موسی از طرف خداوند

تعالیم دین یهود را به مردم تعلیم دادند.

۳ - می توانند بیان کنند که قوم یهود برا شر

پیروی از حضرت موسی ترقی بسیار کردند.

فعالیت های آموزشی :ضمیمه زمان

۵ دقیقه

۱ - مناجات شروع

" ۱۰

۲ - مروری بر درس قبل

" ۱۰ ۱

۳ - داستان کودکی حضرت موسی

" ۱۰ ۲

۴ - گفتگو

" ۱۵ ۳

۵ - شعر

۶ - پذیراشی

" ۵ ۴ ۵ - داستان (پیامبر حضرت موسی)

" ۱۰ ۵ ۵ - مسابقه (لیست رفتا رهای پسندیده)

" ۱۵ ۶ ۹ - نطق

۱۰ - فعالیت آزاد

۱۱ - مناجات خاتمه

حضرت موسی

حضرت موسی پیغمبر خدا درکشوری بدنیا آمد که نامش مصر است. پدر حضرت موسی عمران و مادر حضرت موسی یوکا بدار قومی بودند که مورد اذیت و آزار فرمان نروا و مردم مصر بودند. فرعون پادشاه مصر خوابی دید و آنرا بسرا داشتمدان تعریف کرد. واز آنان خواست که معنی خواب را براى او بگویند. آنها گفتند معنی خواب تو اینست که یکی از بزرگترین دشمنان تودرا یعنی روزها و درمیان قسم بسی اسرائیل (یعنی قوم پدرو ما در حضرت موسی) متولد خواهد شد. فرعون خیلی ترسید و دستورداد تا هر پسر بچه ای درمیان قوم بسی اسرائیل متولد نمیشود فوراً اورا از بین ببرند تا مبادا آن کودک بزرگ شده و دشمن فرعون شود. اتفاقاً "در همین روزها که فرعون چنین دستوری داده بود حضرت موسی به دنیا آمد ما در ش خیلی نگران شد تا سه ماه اورا از چشم ما موریم فرعون پنهان کرد و شیر داد و با لاخره به عمران گفت باید کاری کنیم

چون اگر ماموران فرعون کودک را ببینند اورا از بیان می برند. فکری به نظرشان رسید و آن این بود که او را درگاهواره خود گذاشته در صندوق چوبی قرار دهند و توی آب

رودخانه بییندازند. مادر

موسی خیلی گریه کرد ولی
چاره‌ای نداشت. اگر درخانه
نگهداری می‌کرد هتما

- بددست ما مورا ن فرعون می -

افتاد، کودک را که درگا هواره
خود در صندوق چوبی گذاشت
بودند در آب رودخانه رها
ساخته، و دعا کردند تا
خدا وند مهر با ن این کودک

بیگناه را نجات دهد. آب رو دخانه صندوق را با خود برد.
پدر و مادر کودک گریان به خانه برگشتند. اتفاقاً "این
رودخانه از نزدیکی قصر فرعون عبور می‌کرد. دکتر فرعون
که با همراهانش در کنار رودخانه گردش می‌کردند صندوق را
دیدند. او به همراهانش گفت: این صندوق را از آب بیرون



بیا وریدکه ببینم در داخل آن چیست؟ وقتی بیرون آوردند
 و بازگردند، دیدند، کودکی خوش‌سیما درگاهواره است.
 زن فرعون که اسمش آسیه بود از آن کودک خیلی خوش آمد
 همه از دیدن کودک در صندوق چوبی تعجب کرده بودند.
 آسیه گفت: چون این کودک پسر است حتماً از قوم بنی -
 اسرائیل است و آنها از ترس اینکه بدست ما موریان نیافتد
 اورابه آب افکنده اند، آسیه دلش می‌خواست این کودک را
 نگاه دارد چون فرزند نداشت جریان را به فرعون گفت.
 و پس از اصرار آسیه قرارشد این کودک را نگاهداری کنند
 و اسمش را موسی یعنی (از آب گرفته شده) گذاشتند ولی
 این کودک شیرمی خواست. فرعون دستورداد بروند زنی را
 پیدا کنند که بتواند کودک را شیر بدهد، ولی موسی پستان
 کسی را نگرفت و شیر نخورد و کم کم مست و بیحال شد.
 مریم خواهر موسی متوجه شده بود که آب صندوق را به کجا
 می‌برد و او دیده بود که زن فرعون صندوق را از آب گرفته
 است. ازا این رو به مادر گفت و بالاخره مادر موسی آمد و
 کودک پستان به دهان گرفت و فوراً "شیر خورد". و هر روز مادر
 همین کار را می‌کرد. به این ترتیب حضرت موسی بزرگ شد.

گفتگو

مربی از کودکان می پرسد : آیا تابحال با غی دیده اید که گیاهان آن خشکیده و درختان آن میوه نداشته باشند ؟ بنظر شما چه کسی می تواند درختان این باغ را دوباره شاداب و پرمیوه نماید ؟ بعذا ز استماع جواب کودکان، مربی توضیح می دهد که با عبان با مراقبت از درختان باغ آنها را سرسیز و شاداب می نماید . . . حالا بنظر شما بچه های یک کلاس را چه کسی تربیت می نماید ؟ بچه های کلاس را هم مربی تربیت می کند و موجبات پیشرفت آنها را فراهم می نماید . . . و حالا یک سوال دیگر دارم . آیا می دانید که کلیه انسانها را چه کسانی تربیت می نمایند ؟ بعذا ز استماع جواب کودکان مربی توضیح می دهد که : پیامبران افرادی هستند که از طرف خداوند برای هدایت و تربیت نوع بشر فرستاده شده اند . پیامبران به ما می آموزند که با یکدیگر مهربان باشیم . همه انسانها را دوست داریم و راستگو ، با ادب ، باشیم . . . باشیم .

سپس مربی از کودکان می خواهدکه هر کدام نام پیا میرانی را که می دانند، بگویند. در پایان مربی بیان می نماید که از جمله این پیا میران حضرت موسی هستنده داستانی از زندگیشان را برای شما تعریف نمودم ..

ضمیمه ۲

هوا لابه سی

دست گرم بگشا	جرم امم بخشا
ای ملکران شاء	نوبت احسان بیسن
آتش موسی بیسن	شعله سینا بیسن
نفحه عیسی بیسن	بیدار شو بیدار شو
بر بی سرو سا مانان	بر خسته و حیرانان
دو عشق توای جانان	بیداری هجران بیسن
آتش موسی بیسن	شعله سینا بیسن
نفحه عیسی بیسن	بیدار شو بیدار شو

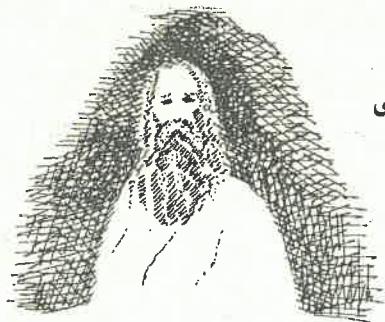
+++

ضمیمه ۴

داستان پیا میری حضرت موسی

خوب بچه ها یادتان هست حضرت موسی را ما در شدرا آب انداخت

همسر فرعون اورا از آب گرفت پرورش
داد و بزرگ کرد.



بچه ها می دانیدکه حضرت موسی
پیا مبری بودکه از طرف خدا وند
مهربا ن برای هدایت قوم بنی
اسراشیل و همچنین نجات آنها
از ظلم و اذیت فرعون آمد.

بنا براین وقتی بزرگ شد به شزد فرعون رفت تا ما موریت
خودش را انجام دهد.

حضرت موسی به فرعون فرمودکه از طرف خدا وند آمده است
تا همگان را به راه راست هدایت کند بنا براین فرعون
می باشد دستورات خدا وند مهربا ن را اجرا کندواز اذیت
و آزار قوم بنی اسراشیل دست بردارد. اما فرعون که حاکمی
مغورو بود قبول ننمودواز دستورات خدا وند سرپیچی کرد.

ولی مردم که خوبی و مهربانی حضرت موسی را می دیدند به
او ایمان می آوردند. حضرت موسی زمانی که دید فرعون از
ظلم به بنی اسراشیل دست برنمی دارد، آن قوم را از مصر
که کشور فرعون بود حرکت داد تا آنها را به جایی برساند که

خدا وندیه آن وعده داده بود . . ا ما فرعون دست بردا رنبد
و با سربازانش حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل را دنبال
کرد . ولی پیامبران از جانب خدا وند مهربا ن ظا هر شده اند
و هر کاری را که بخواهند برای کمک به مردم انجام می دهند
و کسی نمی تواند مانع آنها شود . حضرت موسی و قوم بنی -
اسرافیل از روشنیل گذشتند و فرعون و سربازانش در نیل
غرق شدند .

پیروان حضرت موسی بسیار رخوش حال شدند برای اینکه از اذیت
و آزار فرعون راحت شده بودند .

اما با گذشتن از روشنیل مشکلات آنها تمام نشده بود . چون
هنوز یادگرفته بودند که باید تمام دستورات حضرت موسی
را که پیامبر خدا وند بود برای راحتی آنها ظا هر شده بود ،
اجراء کنند . بنا بر این وقتی حضرت موسی مدتی به جای
دیگری رفت ، دستورات او را فرا موش کردند و به اذیت و آزار
یکدیگر پرداختند . کارهای خوبی را که حضرت موسی به آنها
یاددا ده بود ، انجام ندادند .

حضرت موسی وقتی از مسافت برگشت و متوجه شد که قوم بنی
اسرافیل دوباره به همان حالت روزهای قدیم پرگشته اند و

دستورات اور انجام نداده‌اند، آنها را تنبیه کردند و بدهیان
ترتیب که مدت چهل سال آنها را به حال خود واگذاشت و آن
قوم چون نمی‌دانستند که چه باید بکنند در سختی و محنت
افتا دندود در مدت این چهل سال در کمال سختی و تراحتی
زندگی کردند، تا اینکه متوجه شدن که برای بهتر زندگی
کردن باید در هر حال دستورات خدا و ندراء اجراء کنند و بدهیان
ترتیب بود که زندگی آنان را بهبود گذاشت.



حضرت موسی و بقیه پیا مبرا ن برای راهنمایی و هدایت ما
ظاهر شده‌اند و در صورتی که ما اوامر این فرستادگان را جرا
کنیم خوشبخت خواهیم شد و خدا و ندراء نیز از ماراضی خواهد بود.

لیست رفتا رهای پسندیده

- ۱ - راستگویی
- ۲ - امانتداری
- ۳ - مهربانی
- ۴ - باری و کمک به دیگران
- ۵ - گذشت و فدا کاری
- ۶ - رحم به حیوانات
- ۷ - اطاعت از والدین
- ۸ - رعایت ادب
- ۹ - احترام به بزرگترها

در ابتدا مربی (لیست رفتا رهای پسندیده را) که بروی آن کاغذی سفید چسبانده شده به تخته سیاه می چسباند . سپس کسودکان را به دو گروه تقسیم نموده برای آنها توضیح می دهد که هر کدام از گروه ها که پاسخهای صحیح بیشتری به سؤالات دانسته باشند مسابقه خواهد بود . و به همین منظور دورنگ ستاره در نظر گرفته و با جواب دادن هر کدام از گروه ها

دربرا بر جواب صحیح موجود در لیست ستاره‌ای که نشانگر آن گروه است می‌چسباند. قاعده‌تا "تعداد ستاره‌ها نشان دهنده گروه برنده خواهد بود.

سپس مربی مسابقه را شروع می‌کند بدین صورت که می‌پرسد: پیامبران از طرف خداوند فرستاده شده‌اند تا چه رفتارهای پسندیده‌ای را به ما بیا موزنند؟ و بعد به ترتیب از هر کدام از گروه‌ها می‌خواهد که جواب مناسب را بدان سئوال بدهند و در ازای هر جواب صحیح ستاره، مربوط به آن گروه را جلوی جواب موجود در لیست می‌چسباند.

بعد از تماشدن جوابها مربی روبه هردو گروه کرده می‌پرسد که: خوب، حالا جواب دهید که آنها می‌آیند تا ما با هم چگونه زندگی کنیم؟ بعد از استماع جواب آنها مربی صفحهٔ سفیدی را که بر روی تصویر چسبانده شده را برداشت و توضیح می‌دهد که: بله، آنها می‌آیند تا ما با صلح و صفا و شهربا نی داریم و زندگی نمائیم.

ضمیمهٔ ۶ متن نظری

خداوند پیامبران را برای راهنمایی ما می‌فرستد تا از های خوب را به ما بیا موزنند. آنها به ما یا دمی دهنده‌که با یکدیگر مهربا

با شیم و همدیگر را دوست بسدا ریم .

ارزشیابی :

الف :

۱ - حضرت موسی در کجا بدنیا آمد ؟

۲ - چرا ما در حضرت موسی را با گهواره روی رودخانه قرار داد ؟

۳ - چه کسی حضرت موسی را از آب گرفت ؟

۴ - چه کسی به موسی شیر می داد ؟

۵ - وقتی فرعون و سربا زانش حضرت موسی را تعقیب می کرد
چه اتفاقی افتاد ؟

۶ - حضرت موسی پس از برگشت از سفر برای تنبیه قوم بنی اسرائیل چند سال آنها را بحال خود گذاشت ؟

۷ - قوم بنی اسرائیل چگونه نزد گیشا ن بهتر شد ؟

۸ - پیغمبران برای چه ظاهرا می شوند ؟

ب - متربیان با ید شعر حضرت عبدالبهاء را دست گمعی بخوانند
و شاگردان مستعدتر می توانند در همین جلسه آنرا حفظ
کنند . برای این منظور ، چند بار تکرار تشویق به حفظ کردن
آن می شوند .

ج - هریک از اطفال یکی از رفتارهای پسندیده را که
می شناسد نام می برد و در انتها مربی در صورت
لزوم بقیه رفتارهای خوب را اضافه می نمایند.



آنچه که امسال آموختیم

دوستان عزیز سال اول درس اخلاق به پا بان رسید و یکسال
به عمر ما اضافه شد دراین مدت با مربی مهربا ن خودوبا هم
آشنا شدیم شعروسرودخواندیم، نقاشی کردیم، کار دستی ساختیم
و طرح های زیبا کشیدیم و مطالبی سودمند درباره :

آشنا شی

قلب پا ک

خدا وند مهربا ن همه ما را دوست دارد
چشم بینا ، گوش شنوا ، زبان گویا
تعاون و تعاضد
خانواده

گلهای یک گلستان
با زی های ما
جنپیش و کوشش
محبت به حیوانات

محبیت

سرور و شادی

جمع ما روشن است

آنچه برخود نمی پسندی بر دیگران می پسند

موسیقی

ضیافت توزده روزه

عید رضوان

روزها و شبها

حضرت موسی

آموختیم و آنها را بخاراطر خواهیم سپرد و در زندگانی خود
از این تجربیات استفاده خواهیم کرد، حال این مطالب
را بخاراطر آورده و برای هم دیگر تعریف می کنیم.

شید

مربی عزیز، لطفا "بر روی اهداف دروس گذشته مروری بنما
و تک تک دروس گذشته را با توجه به اهداف مختصر " تکرار
نمایید. در این مورد می توانید از کودکان کمک بگیرید اگر
بخاطر نداشتند خودشما بیان کنید.

ضمنا " یاد آورشود که هفته دیگر جشن پایان سال خواهد
 داشت و برنا مههای از قبیل مناجات خواندن ، سرو د -
 دسته جمعی ، نطق و سایر وظایف برای کودکان تعبیین
 بفرمایید . و برای هر یک از شونها لان در کتاب کارکشود ک
 جدا گانه **جدا** داشت فرمائید .

جشن پایان سال

مدعوین ، اطفال ، والدین آنها ، صاحب منزل و دوست هیئت تربیت . جلسه حتی المقدور مزین به گل و شمايل مبارک حضرت عبدالبهاء و وسائل ساده تزئینی باشد وسائل ساده پذیرائی و جواز مناسب تهیه گردد .

مناجات شروع

اعلام برنا مه توسط یکی از اطفال

صحابت مربی : مربی اظهار خوشحالی از حضور اطفال و والدین و دوست هیئت تربیت در جلسه جشن نموده و از محبت صاحب خانه و خانواده ایشان تشکر می کند و سپس گزارشی از روند درس درسالی که گذشت به حضار می دهد . چند فقره از آثار مبارکه و مناجاتها ئی که کودکان آموخته اند تلاوت می - شود .

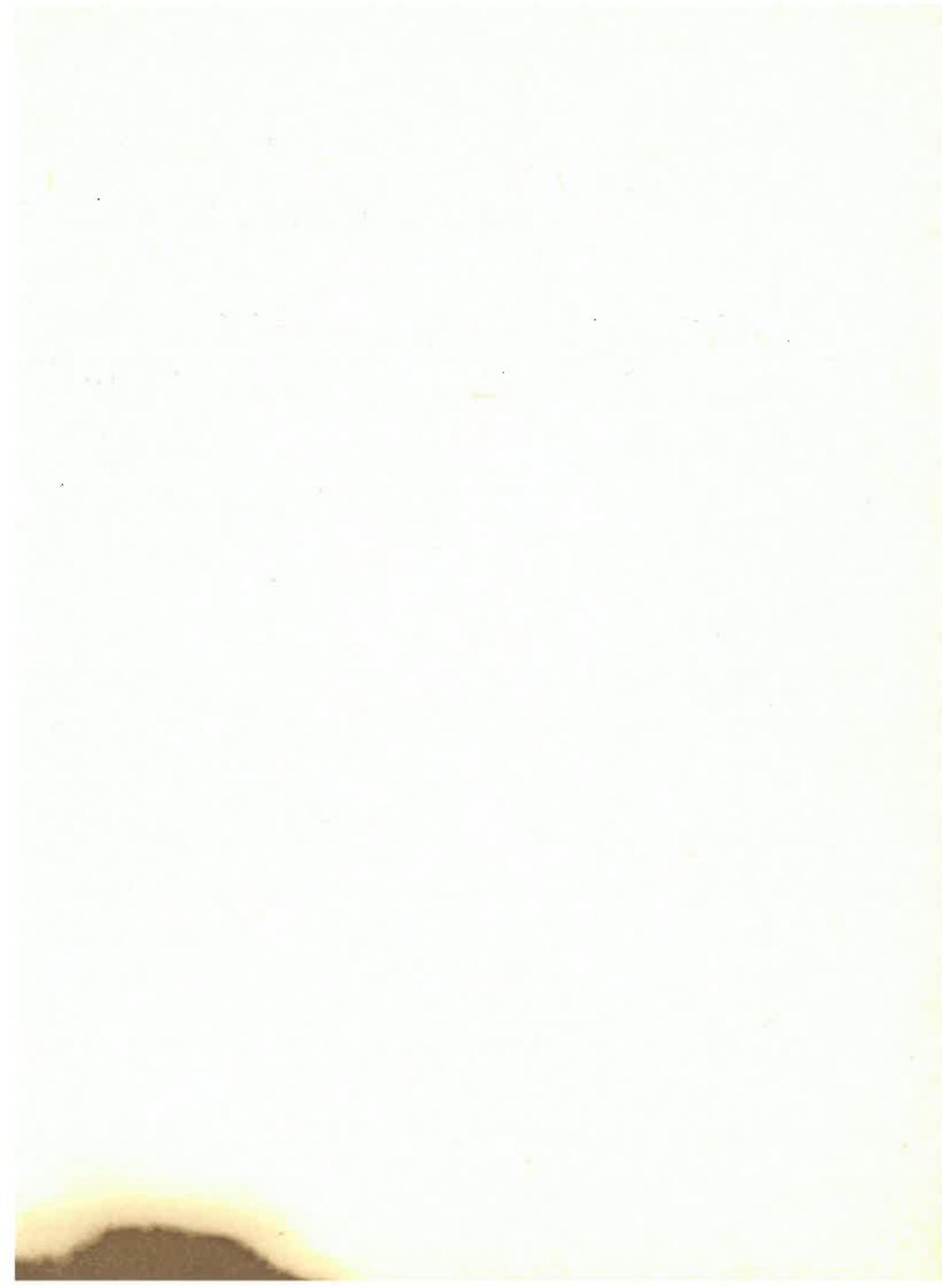
سرود دسته جمعی یا شعر یا دکلمه اجراء می شود
نمایش کوتاهی از متن یکی از دروس اجراء می شود (در

صورت ا مکان)

جواز بین نونها لان توزيع می گردد

در خاتمه دوست هیئت تربیت با امتنان از مربی والدین
کودکان و صاحبخانه آرزوی موفقیت برای همه حاضرین
می نماید .

مناجات خاتمه و پایان سال



فهی ریست

شماره درس	عنوان	صفحه
درس اول	راهنمای کتاب اول	۱
درس دوم	آشنازی	۷
درس سوم	قلب پاک	۱۹
درس چهارم	خدا وند مهریان همه زادوست دارد	۳۱
درس پنجم	چشم بینا ، گوش شنوا ، زبان گویا	۴۲
درس ششم	تعاون و تعاون	۵۷
درس هفتم	مرور مفاہیم دروس گذشته	۷۵
درس هشتم	خانواده	۸۶
درس نهم	گلهای یک گلستان	۹۸
درس دهم	بازی‌های ما	۱۱۴
درس یازدهم	ورزش ، جنبش ، کوشش	۱۲۷
درس یازدهم	محبت به حیوانات	۱۴۰
درس دوازدهم	دوره مرور مفاہیم دروس گذشته	۱۵۴
درس سیزدهم	محبت	۱۷۰
درس چهاردهم	سرور و شادی	۱۸۱
درس پانزدهم	جمع ما روشن است	۱۹۶

شماره درس

عنوان صفحه

آنچه برخودنی پسندی بردیگران

درس شانزدهم

۲۱۱	هم سپند	درس هفدهم
۲۲۳	موسیقی	درس هجدهم
۲۳۸	دوره	درس هجدهم
۲۵۳	ضیافت (جلسه اول)	درس نوزدهم
۲۶۵	ضیافت (جلسه دوم)	درس بیستم
۲۷۶	عید رضوان	درس بیست و یکم
۲۸۵	روزها و شبها	درس بیست و دوم
۲۹۹	آداب	درس بیست و سوم
۳۱۱	حضرت موسی	درس بیست و چهارم
۳۲۵	آنچه امسال آموختیم	درس بیست و پنجم
۳۲۸	چشم پایان سال	درس بیست و ششم